

عرفان در وادی عمل

استاد سیدیدالله یزدان‌پناه

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲

کانال نسیم عرفان



فهرست:

- جلسه ۳۶۷ (۱) (۹/۷/۱۴۰۱ ربيع الاول / شنبه)..... ۳
- جلسه ۳۶۸ (۲) (۱۶/۷/۱۴۰۱ ربيع الاول / شنبه)..... ۷
- جلسه ۳۶۹ (۳) (۲۳/۷/۱۴۰۱ ربيع الاول / شنبه)..... ۱۳
- جلسه ۳۷۰ (۴) (۳۰/۷/۱۴۰۱ ربيع الاول / شنبه)..... ۱۹
- جلسه ۳۷۱ (۵) (۷/۸/۱۴۰۱ ربيع الثاني / شنبه)..... ۲۳
- جلسه ۳۷۲ (۶) (۲۱/۸/۱۴۰۱ ربيع الثاني / شنبه)..... ۲۸
- جلسه ۳۷۳..... ۳۲
- جلسه ۳۷۴ (۸) (۵/۹/۱۴۰۱ اول جمادی الاولى / شنبه)..... ۳۷
- جلسه ۳۷۵ (۹) (۱۲/۹/۱۴۰۱ جمادی الاولى / شنبه)..... ۴۲
- جلسه ۳۷۶ (۱۰) (۱۰/۱۰/۱۴۰۱ جمادی الثاني / شنبه)..... ۴۶
- جلسه ۳۷۷ (۱۱) (۱۷/۱۰/۱۴۰۱ جمادی الثاني / شنبه)..... ۵۲
- جلسه ۳۷۸ (۱۲) (۱/۱۱/۱۴۰۱ جمادی الثاني / شنبه)..... ۵۸
- جلسه ۳۷۹ (۱۳) (۸/۱۱/۱۴۰۱ رجب / شنبه)..... ۶۵
- جلسه ۳۸۰ (۱۴) (۶/۱۲/۱۴۰۱ شعبان / شنبه)..... ۷۱
- جلسه ۳۸۱ (۱۵) (۱۳/۱۲/۱۴۰۱ شعبان / شنبه)..... ۷۸
- جلسه ۳۸۳ (۱۷) (۱۶/۲/۱۴۰۲ شوال / شنبه)..... ۸۵
- جلسه ۳۸۴ (۱۸) (۲۳/۲/۱۴۰۲ شوال / شنبه)..... ۹۰
- جلسه ۳۸۵ (۱۹) (۳۰/۲/۱۴۰۲ شوال / شنبه)..... ۹۴
- جلسه ۳۸۶ (۲۰) (۶/۳/۱۴۰۲ ذيقعدة / شنبه)..... ۹۸

جلسه ۳۶۷ (۱) (۱۴۰۱/۷/۹ ربیع الاول / شنبه)

سال گذشته، در درس عرفان در وادی عمل، به مکتب سلوکی علامه حسن زاده رحمت الله علیه پرداختیم. در این چند سال گذشته، در عرفان در وادی عمل از موضوعات مختلفی بحث کردیم تا گمان نشود در بخش عمل، فقط منازل السائرین را داریم. (به مباحثی پرداخته شده است که در منازل نیامده است). خیلی از مباحث مطرح است که در گفتار عرفا هست، ولی در منازل نیامده است. هر موضوعی را یکی دو سال بحث کردیم. یکی دو سال اسرارالصلوه بیان شد. یک سال از نفس اماره صحبت کردیم. یکی از بحث‌هایی که وعده کرده بودیم، مسئله دستورالعمل‌ها است. عرفا دستورالعمل‌های خاصی دارند. فیض کاشانی دستوری دارد؛ مرحوم بیدآبادی دستوری دارد. بحث دستورالعمل‌ها خیلی گسترده دامن است. اگر ده بیست سال بایستیم و روی این دستورالعمل‌ها کار کنیم، جا دارد. در اینجا ما به صورت خلاصه بحث می‌کنیم.

حضرت استاد حسن زاده آملی رحمت الله علیه از هر جهت قله حوزوی بودند؛ هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ عرفانی و سلوکی. به همین دلیل، پس از ارتحال ایشان، به مکتب سلوکی ایشان پرداختیم که در واقع توضیح دستورالعمل‌های ایشان است. سال گذشته، دستورالعمل‌های ایشان به عموم مردم را بررسی کردیم. ایشان برای خصیصین دستوراتی دارند که در اینجا نیازی نیست به آنها بپردازیم. چون قرار است این مطالب به صورت عمومی بیان شود. به توفیق الهی، در سال گذشته، دستورات ایشان را بیان کردیم. احتمالاً در آینده با عنوان «راه و رسم سلوک حضرت استاد» ارائه خواهد شد. تقاضا می‌کنیم سرورانی که بحث‌های سال گذشته را نشنیدند، مرور کنند و آنها را بشنوند.

● اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد حسن زاده آملی

اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد را توضیح می‌دادیم که بر چه اساسی ایشان این دستورات را می‌دادند. بررسی این اصول، به ما دید(گاه) می‌دهد؛ و هم اختصاصات حضرت استاد حسن زاده برای ما مشخص می‌شود.

● اصل اول: شریعت محوری

شریعت محوری اساس کار ایشان در سلوک بود که به نظرم خیلی اهمیت دارد. هر دستوری که از شریعت فاصله می‌گیرد، آن را دستور ندانید. دلیل آن هم خیلی واضح است و در جای خود بیان شده است. آن راهی که به سمت خدا است، باید خدا هم آن را امضا کند. خداوند می‌گوید: من که به شما گفتم این کار را بکن، چرا انجام ندادی؟ لذا شریعت محوری پایه کار است و موجب امتیاز طریقتی است که حضرت استاد در آن نفس کشیده است.

جامی درباره یکی از این فرقه‌ها می‌گفت: پناه می‌بریم از خدا از شیطنتهایی که در اینها هست. مثلاً من روی شیشه راه بروم و بدنم آسیب نبیند یا شمشیر را به گردن بزنم و چیزی نشود؛ «ثم ماذا؟» (در واقع، آنها که این گونه

عمل می‌کنند، می‌خواهند در دنیا اقتدار داشته باشند؛ اما راه را اشتباه رفته‌اند؛ راهش عرفان نیست). جامی از فرقه رفاعیه اسم برده است. به چه درد می‌خورد؟ اینها که شرعی نیست. برخی از عرفان اقتدار مادی می‌خواهند. پادشاه ظالم جبار هم اقتدار مادی دارد. تو هم اگر از این نوع اقتدار می‌خواهی، برو مثل ایشان بشو تا هر کاری خواستی انجام دهی؛ این عرفان نیست. اما تا اسم شریعت می‌آید، شریعت انسان را رام می‌کند و به سمت خدا می‌برد؛ انسان با رام شدن می‌تواند به خدا برسد. قرار نیست که انسان خدایی کند. قرار است انسان بندگی کند (نه خدایی).

● اصل دوم: عرفان سازگار با زندگی فردی و اجتماعی

عرفان سازگار با زندگی فردی و اجتماعی، حضرت استاد را از بسیاری عرفا ممتاز می‌کند. برخی می‌گویند: باید از همه چیز بگذری و حیات اجتماعی را کنار بگذاری تا بتوانی به جایی برسی و به عرفان برسی؛ به تعبیر دیگر، می‌گویند اگر وارد جامعه شدی، از عرفان خارج می‌شوی. این با روح دین سازگار نیست؛ با واقعیت و فطرت انسانی سازگار نیست. به نظرم کسانی مانند علامه حسن‌زاده و امثال ایشان که این‌گونه هستند، (ریشه در) فطرت و عالمیت و عقلانیت آنها (دارد) که این‌گونه هستند تا عرفان سازگار با زندگی را طرح کنند. واقعاً هویت عرفانی، حیات اجتماعی را می‌پذیرد؛ نه اینکه هویت عرفانی چیزی باشد و حالا کمی با جامعه ارتباط داریم. این‌گونه نیست.

برخی عرفان‌ها هویتاً به گونه‌ای است که باید از جامعه کنار بکشی! از زن و فرزند و خانواده باید کنار بکشی و هویتش به انزوای کامل می‌کشاند که تعبیر علامه طباطبایی عرفان منفی است. ولی برخی از عرفان‌ها اصولش آنها را به اینجا می‌کشاند که باید در جامعه باشی و باید در خانواده باشی. باید در جامعه بود و در جامعه عارف بود. ما باید در همهٔ ساحت‌ها بنده باشیم. باید بندگی ما در همهٔ ساحت‌ها گل بکند تا به کمال برسیم.

● اصل سوم: عقلانیت سلوکی

برخی عقلانیت سلوکی را برمی‌دارند. این کار هم جفا به عرفان است و هم جفا به شخص. مثلاً دستور می‌دهند این‌قدر (به اندازهٔ کف دست) غذا بخور! باید گرسنه به تمام معنا باشی! بعدش چی؟ بنده‌خدایی که حدود نود کیلو وزن داشت، طبق برخی از دستورات آنقدر لاغر شده بود که فقط از او پوست و استخوان باقی مانده بود، ولی با این حال هنوز حرص به غذا داشت.

بدن مرکب است و نباید این مرکب را از بین برد. عقلانیت سلوکی در خیلی از موارد خودش را نشان می‌دهد. بعضی موارد با اینکه می‌بینند که انسان نمی‌کشد، ولی انجام می‌دهند. در کار حضرت استاد این عقلانیت سلوکی خیلی موج می‌زد. من معتقدم اگر در سلوکی عقلانیت نباشد، به ضد خودش تبدیل می‌شود. یا به نفرت می‌انجامد یا به شیطننت.

نباید به این موارد منتهی شود. خود شریعت این راه را امضا کرده است و راه را باز کرده است. شریعت به ما گفته است که چگونه عقلانیتی داشته باشیم. این سه اصلی بود که در کار حضرت استاد بوده است.

● اصل چهارم: تأکید بر حرف شنیدن و مباحث معرفت نفس و عرفان نظری

به نظرم ایشان این امر را به اوج رساند. در سنت شاگردان قاضی بوده است، ولی ایشان این سبک کار را به اوج رساند. انسان باید حرف بشنود؛ باید حقیقت برایش مشخص شود. کور در مسیر حرکت کردن خوب نیست. باید روشن شد و بعد حرکت کرد. کور نمی‌تواند به حقیقت برسد، بلکه باید دانست و بعد حرکت کرد. با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود، بلکه باید حرف شنید و دست به کار شد.

برخی کار علمی را فقط در اصطلاحات می‌دانند! حضرت استاد این را قایل نبود. اینکه با کار علمی در حقیقت سیر می‌کنیم و باید در عمل، در حقیقت باشیم، حضرت استاد این را قبول داشت.

ایشان این روایت را تذکر می‌داد. شخصی خیلی عبادت می‌کرد تا جایی که ملائکه گفتند عجب بنده‌ای است. اما خداوند فرمود: من به این بنده اعتنایی ندارم. بندگان استبصار کردند که چطور این‌گونه است که خدا به او اعتنایی نکرده است؟ بعد به آن بنده نزدیک شدند، دیدند او می‌گوید: خدا چرا گاو و گوسفندهایش را نمی‌فرستد این همه علف را بخورند. با این تصور از خدا، هزار بار بگو: «ای خدا» چه فایده‌ای دارد؟ در روایت از امام صادق علیه‌السلام آمده است: کسی که نداند و عملی را انجام دهد، این عمل باعث تزکیه او نمی‌شود و عملش بالا نمی‌رود. این مبنای حضرت استاد بود که می‌فرمود شما باید بدانید. حضرت استاد این را به جدّ قایل بود.

● در محضر علامه

حضرت استاد می‌فرمود: وقتی در قم مستقر شدم، خوابی دیدم؛ در خواب مرحوم شیخ محمدتقی آملی، که از شاگردان سلوکی مرحوم قاضی و از مراجع تقلید و استاد فقه و اصول و فلسفه و عرفان بود، به من فرمود: التوحید ان تنسی غیر الله. رفتم تهران خدمت مرحوم شیخ محمدتقی آملی. به ایشان گفتم من چنین خوابی دیدم. ایشان تأیید کرد و فرمود: باید این کار را انجام دهی و دست به کار شوی. بعد حضرت استاد را نزد علامه طباطبایی فرستادند. وقتی آمدند خدمت علامه، ایشان نپذیرفت و فرمود: از این خبرها نیست. تا اینکه حضرت استاد اشک ریخت. وقتی اشک ریخت، حضرت علامه پذیرفت و بعد به ایشان دستور داد. فرمود ذکر «لا اله الا الله» را بگو. علامه از حضرت استاد پرسید؟ کدام خدا را می‌گویی؟ حضرت استاد فرمود: آن خدایی که همه جا هست و از خلق جدا نیست.

● اول بدان

انسانی که می‌خواهد دست به کار شود، باید بداند که چه کار می‌کند. برخی نمی‌دانند چه می‌کنند و در تاریکی عمل می‌کنند و این واقعیت ندارد. لذا حضرت امام می‌فرمود: بداند و به قلب برساند. حضرت استاد تأکید داشت که باید حرف شنید. ایشان وقتی می‌خواست شاگردی را راه بیندازد، ابتدا توضیح مفصل می‌داد و بعد دستور می‌داد. ایشان تأکید می‌کرد که خودشناسی مقدمه خودسازی است.

● غرق در اصطلاحات نشو

ایشان می‌گفت: در اصطلاحات غرق نشوید، ولی هیچ‌گاه نمی‌فرمود: علم نخوانید و درس نخوانید. بر خلاف بسیاری از عارفان که تأکید می‌کنند که علم را کنار بگذارید و بروید دست به کار شوید. ایشان می‌فرمود: من چه بگویم؟ من خود از راه علم رسیدم و این علم برایم راه است و از همین طریق رسیده‌ام. ایشان مکرر این حدیث را می‌فرمود: «العلم امام العمل». چرا؟ چون راهگشا است.

● احکام حقیقت

احکام حقیقت را بدان و بعد با آن تعامل کن. در بین آقایانی که دیدیم، ایشان بیش از هم تأکید بر این راه داشتند. حتی کسانی که عرفان نظری را قبول ندارند، وقتی می‌خواهند دستور دهند، ابتدا توضیح می‌دهند و بعد دستور. این امر نشان می‌دهد که ابتدا باید معرفت کسب کرد. هر چه انسان بیشتر بداند، تأثیرش در عملش بیشتر می‌شود.

● معرفت نفس و معرفت ربّ

حضرت استاد خیلی بر معرفت نفس و معرفت ربّ، تأکید داشت. رساله‌های فراوانی هم در این زمینه نوشته‌اند. در درس‌ها مثل اشارات، هم بر این دو امر خیلی تأکید می‌کرد. در کتاب معرفت نفس ببینید: خودشناسی، مقدمه خودسازی است.

چرا قرآن در توکل «حسبی الله» گفته است؟ قرآن این اندیشه را به ما می‌دهد و بعد می‌گوید: تعامل کن. خود حضرت استاد اندیشه‌های قرآنی را توضیح می‌داد.

● خرق حجاب

حضرت امام حرفشان این بود: علم حجاب است، ولی باید وارد حجاب شد و خرق حجاب کرد. و این‌گونه مثال می‌زدند؛ من می‌خواهم بروم از اتاق «الف» به اتاق «ج» اما وسط این دو، اتاق «ب» است. چاره‌ای نیست برای رسیدن به اتاق «ج» جز اینکه به اتاق «ب» بروم. لذا ایشان تأکید می‌کرد که با مجاهده علم را به قلب برسانید. این مطلب را از

استادشان مرحوم شاه‌آبادی داشتند. مرحوم شاه‌آبادی می‌فرمود: جان ما مانند کودکی است که باید لقمه در کامش بریزی؛ انسان باید این حقایق را بداند و لقمه‌لقمه به جان برساند. حضرت استاد این روش را داشت.

● خصوصُ الخصوص

به عمق دانستن کار اکثر مردم نیست. اگر کسی بخواهد به مراحل نهایی برسد، عمق را نداند نمی‌تواند برسد. قونوی می‌گوید مفتاح‌الغیب را برای خصوصُ الخصوص نگاشته‌ام تا نقشهٔ راه آنها باشد و مقصد را بدانند. عده‌ای هستند که صرافت و مناسبت ذاتی و حالت جذبه دارند و خودشان می‌رسند. اینها مناسبت ذاتیه دارند. اینها حسابشان جدا است. اما عموم مردم باید خوب بدانند تا بتوانند درست به مقصد برسند. بنده‌خدایی شهود عین‌الیقینی داشت، اما خیال می‌کرد که به مغزای توحید رسیده است. او اگر بداند که مسئله چیست، درمی‌یابد که هنوز به حق‌الیقین نرسیده است؛ اما چون نشنیده است، فکر می‌کند که به عمق رسیده است.

اهل دلی بود که با حضرت استاد حسن زاده ارتباط داشت. احوال خوشی هم داشت و به سن کهولت رسیده بود. حضرت استاد می‌فرمود: ای کاش ایشان استاد می‌داشت و حرف شنیده بود. در عین حال که احوال خوشی داشت و شهوداتی داشت.

● با خبرِ نرسیده

علم یعنی بصیرت و این علم چشم و گوش را باز می‌کند؛ بصیرت می‌دهد؛ نرفته‌ایم، ولی رفته‌ایم؛ نرسیده‌ایم، ولی خبر داریم. بنده‌خدایی در حد اسمای الهی به جایی رسیده بود. ولی احساس نمی‌کرد که چیز بالاتری مانند تجلی ذاتی هم هست. عارف دیگری که بالاتر بود، با او صحبت کرد و نقطه مرکزیه را توضیح داد، ولی می‌دید که او متوجه نمی‌شود. فهمید که او به تجلی ذاتی نرسیده است و در حد اسماء است. حرف را باید شنید، تجلی ذاتی چیست؟ این را خوب بفهم و بعد دست به کار شو. آن وقت می‌بینی که چقدر بهتر می‌رسی.

علم بصیرت و نور است. در بحث وجود ذهنی خارج نهاییه توضیح دادیم که وجود ذهنی، نور است و روشن می‌کند و بصیرت است. خودش می‌تواند به شما راه نشان دهد. لذا حضرت استاد تأکید داشت بر این مسئله. عقلانیت هم در کار ایشان بسیار بالا بود. تأکید بر حرف‌شنیدن هم در کار ایشان درجه بالایی داشت.



جلسه ۳۶۸ (۲) (۱۴۰۱/۷/۱۶ ربيع‌الاول / شنبه)

از سال گذشته، به شیوه سلوکی حضرت استاد پرداختیم. عموماً دستورات عمومی که گفته شده است، همین دستورات برای خواص هم می‌آید، البته با افزوده‌هایی. طبیعتاً مراحل بالاتر عمیق‌تر می‌شود.

● اصول و مبانی سلوکی علامه حسن‌زاده آملی

● ۱. شریعت‌محوری

توضیح دادیم نوع دستورات از شریعت درمی‌آید.

● ۲. عرفان سازگار با زندگی اجتماعی

باید هم در جامعه بود و هم عارف.

● ۳. عقلانیت سلوکی

عقلانیت سلوکی از معیارهایی است که باید به آن توجه شود. بر خلاف نحله‌هایی که عقلانیتشان کم است و مشکلاتی پدید می‌آورد. بسیاری از نحله‌ها شریعت برایشان جدی نیست؛ یا از حیطه اجتماعی و حتی خانواده هم افراد را دور می‌کنند که سازگار با شریعت و فطرت نیست. بعداً عرض خواهیم کرد که چرا چنین پایه‌هایی در مکتب حضرت استاد هست و اگر نباشد، مشکلاتی ایجاد می‌کند. شاید در نحله‌های دیگر کسانی پرورش یابند، ولی واقعیت ندارد؛ گره کور دارد؛ با روح شریعت سازگار نیست؛ با عقل و فطرت سازگار نیست.

● ۴. تأکید بر زیاد حرف‌شنیدن

حرف‌شنیدن از تعبیر حضرت استاد است؛ یعنی تأکید بر اینکه اندیشه‌ها را سامان دهد و بر اساس آن سلوک کند. ما در کار سلوک همت و عزم می‌خواهیم، اما به اندیشه هم نیاز داریم. حضرت استاد بر حرف‌شنیدن به ویژه در معرفت رب و معرفت نفس تأکید داشتند.

● انسان؛ موجودی شعوری‌ارادی

اساساً انسان یک موجود شعوری‌ارادی است. انسان کنش‌گر است. اثرگذار و تأثیردار است و بدون اندیشه نیست. مانند سنگ نیست که به سنگ دیگر بخورد، اثر هم بگذارد، اما کنش و شعور در آن جایی ندارد. کنش انسانی مبتنی

بر شعور است. این کنش مبتنی است بر فهم و تصویری که دارد و تصمیمی که گرفته است که باید چنین کرد و معمولاً در حکمت عملی مطرح می‌شود.

این احتیاج دارد به تصویرسازی. به تجربه دیده‌ایم تا کمی فضا روشن می‌شود، خودش دست به کار می‌شود. چون می‌فهمد که باید چه کار کند. انسان موجودی است با تلقی خودش. تلقی هم گاهی غلط و گاهی درست است. تلقی درست باید از دل علم بجوشد. حرف شنیدن یعنی تلقی مبتنی بر علم باید شکل بگیرد. هر کسی که دستوری می‌دهد بر اساس یک تلقی است، اما منظور من تلقی مبتنی بر علم است. در ابهام ماندن و حرکت کردن، همیشه ضرر است. گرچه همان هم یک تلقی اندکی دارد. برخی دستور می‌دهند، توضیح می‌دهند، اما توضیحات برخی مبتنی بر علم نیست، حتی اگر مبتنی بر شریعت باشد، خیلی عمیق نیست و حتی گاهی تلقی‌های غیر واقعی هم دارند.

حضرت استاد می‌فرمود: باید دریافت و فهمید و دقیق فهمید و سر سفره آورد. حرف شنیدن مبتنی بر علم و حقیقت است. لذا شیوه خودشان همیشه این‌گونه بوده است؛ حتی برای کسی که کار علمی نکرده است، ابتدا توضیحی می‌دادند مبتنی بر علم. مثلاً نفس چیست و چه می‌شود و من به کجا باید برسم و در کجا باید سیر کنم و روح من چیست؛ حقیقت روح من چیست؛ و به کجا باید وصل شد. معرفت نفس این‌گونه است. کاری که حضرت استاد انجام می‌دادند، یک تلاش افزون داشت.

● سلوک؛ یکی از امتدادهای فلسفه

برخی می‌گویند نیاز نیست که اینقدر بحث معرفت نفس و رب را درست کرد. اما حضرت استاد می‌فرمود: هرچه بیشتر بدانید، معطوف به عمل، بهتر است و کمک می‌کند. معطوف به عمل چیست؟ ایشان می‌فرمود: در اصطلاحات ننماید. حضرت استاد یکی از کارهایشان این است که از علم، نوعاً نتایج عملی و سلوکی گرفته‌اند. یکی از امتدادهای فلسفه که سلوک است، در کار حضرت استاد موج می‌زند. در کار علمی برخی علم را فقط می‌خواهند بدانند. ولی در تلقی قرآنی هر دانسته‌ای برای ما موقعیت ایجاد می‌کند و طبق آن موقعیت تعامل ایجاد می‌کند. تا گفته می‌شود خدا قدرت دارد و همه چیز بند به اوست: «حسبی الله» پس توکل کن. توکل قرآنی در «حسبی الله» ریشه دارد. یک تلقی از واقع هست، آن تلقی زود به تعامل منتهی می‌شود.

● ایدئولوژی؛ نتیجه منطقی جهان‌بینی

برخی می‌گویند ایدئولوژی از جهان‌بینی درمی‌آید، درست نیست؛ ایدئولوژی نتیجه منطقی جهان‌بینی است و خودبه‌خود جهان‌بینی تبدیل می‌شود به عمل. شهید مطهری به‌درستی این نکته را بیان کرده‌اند. روح کار در قرآن فراوان مطرح شده است. تا حقیقت را دانستی، برای تو تبدیل می‌شود به تعامل. تو را در موقعیت قرار می‌دهد و موقعیت تو را به تعامل می‌کشاند. بنده این بحث را در مقدمه بحث اسمای حسنی توضیح دادم که چگونه از دل معارف سلوک

برمی‌خیزد. می‌توانید رجوع کنید. اگر این تلقی در کار بیاید، تعامل سلوکی می‌سازد. خیلی از حقایق فیزیکی برای ما تعامل سلوکی نمی‌سازد. هرچند تعاملات دنیوی می‌سازد.

حضرت استاد بر معرفت رب و معرفت نفس تأکید می‌کردند. این دو تعامل ساز است. ایشان می‌فرمود: اینها را باید بهتر دانست و خوش‌تر دریافت و بعد بهتر عمل کرد. این پایه کار است. همین اندیشه در مراحل نهایی خیلی اثرگذار است. یعنی برای کسانی که می‌خواهند به مراحل نهایی برسند و تجلی ذاتی داشته باشند، این طرح خیلی اثرگذار است. برخی می‌گویند: اینها چیست؛ باید اینها را کنار گذاشت و رفت به سراغ تجلی ذاتی. برای این دسته افراد تجلی ذاتی واضح نشده است؛ حتی تعامل هم که می‌کنند نمی‌دانند تجلی ذاتی نیست.

● سامان‌دهی به لحاظ اندیشه

علامه طباطبایی رساله‌الولایه را برای سلوک نوشت. ابتدا توضیح می‌دهند که فلسفه سلوک چیست و چرا باید رفت و چگونه باید رفت. ایشان از تجلی و وحدت شخصیه شروع کرده و بعد مراتب تقرب و سلوک و تجلی را مطرح کرده‌اند. این سامان‌دهی به لحاظ اندیشه است.

علامه طباطبایی برای برخی رساله نور الوحده را درس گفته است. شاگردان به ایشان گفتند (این کار) چه لزومی دارد؟ علامه فرمودند: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر، آیه ۱۰). اعتقاد پاک است که بالا می‌رود. این نحوی که علامه برای سلوک استفاده کرده است، خیلی ارزشمند و زیبا است.

● نور‌پیشان

علامه در سوره حدید که صحبت نور در جلو برای مؤمنان است و نور در سمت راست، می‌فرمود: نور در جلو علم و معرفت است و نور دست راست، عمل است. این نور علم و اعتقاد است که راه را باز می‌کند و شفاف می‌کند. اما نور دست راست کمک می‌کند نور جلو را. نور در جلو، نور پیشران است.

● جهان‌بینی سبدي

شیخ اشراق در یک بحثی توضیح می‌دهد طاوس‌هایی در بوستان بودند؛ پادشاهی یکی از آنها را در یک سلّه قرار داد و در سبد قرار گذاشت. یک سوراخی گذاشتند که از آن ارزن و آب می‌ریختند. این طاوس زندانی تا جایی پیش رفت که می‌گفت: غیر از این سلّه و این زنبیل، همه‌اش کفر است و هیچ چیزی غیر از این نیست. این اندیشه تعاملی را ایجاد می‌کند که همه هستی را درون همین سبد ببیند. گهگاهی نسیمی که از آن سوراخ می‌آمد یاد آن باغ و بوستان می‌افتاد و احساس می‌کرد ورای سبد هم چیزی هست.

اگر کسی بگوید فقط دنیا هست و لاغیر، خدمت کنیم و انفاق کنیم، منطق پشت صحنه‌اش چیست؟ بالاخره باید در همین دنیا انصاف و وجدان داشت. این طرح او را در حد همین دنیا نگه می‌دارد. انفاق می‌کند، ولی او از این دنیا بالاتر نمی‌رود. آن اعتقاد و منطق عمل است که او را بالا می‌برد یا همین پایین نگه می‌دارد. اما اگر بگوید ورائی هست و خدایی هست و قیامتی هست، چگونه رفتار می‌کند؟ کار می‌کنم برای خدا؛ کار می‌کنم برای ابد خودم. این یک سطح دیگری است. اینجا بحث از حرف‌شنیدن و معارف است.

● ما هیچیم؛ هر چه هست اوست

حقیقت و معارف نوع نگاه و تعامل ما را رقم می‌زند. و عمق تعامل ما را تغییر می‌دهد. سطح کار ما را تغییر می‌دهد. اگر کسی این‌گونه نگاه کند، نور پیشران چیست؟ خدای ورای دنیا. اگر رسیدید به خدا، ببینید با شما چه می‌کند؟ اگر کسی بداند که خدایی هست و ما عین فقر به اویم، در او تعاملی عجیب ایجاد می‌کند. تمام همتش می‌شود او و جلب رضایت او. به تعبیر حضرت امام رحمت‌الله‌علیه ما هیچیم؛ هر چه هست اوست». هر چه توحید و معرفت قوی‌تر شود، نور پیشران قوی‌تر می‌شود و شما را به مقصد نزدیک‌تر می‌کند و تعامل هم قوی‌تر می‌شود.

● من صفرم!

برخی از بزرگان می‌گویند: شما معرفتتان را نسبت به امام زیاد کنید، بعد از مدتی می‌فهمید چه کاری کرده‌اید؟ چه کوتاهی‌ای کرده‌اید؟ و چه نکرده‌اید؟ چرا؟ چون معرفت شما نسبت به حجت خدا زیاد شده است. برخی در باب امامان معصوم حرفی دارند؛ چون عمقی را فهمیده‌اند، خودش را با همه آنچه که احساس می‌کند از همه سر است، خودش را نسبت به اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین صفر می‌داند. هر چقدر هم از جهت علمی و معنوی و اخلاقی قوی شود، خودش را نسبت به آنها صفر می‌داند و بلکه ما شعبه‌ای از آنها هستیم. اگر کسی این را بداند، ببیند زیارتش چگونه می‌شود. حالت محوی پیدا می‌کند. اما اینکه حجت خدا کیست اگر بخواهیم بگوییم بصیرت و پیشران و نور کار است. بعضی‌ها روی این بصیرت می‌گویند: برو بیاب. این خوب است، اما بهتر این است بدان و برو و بیاب. اگر بدانیم، خیلی بهتر می‌شود سلوک کرد. لذا حضرت استاد روی این تأکید می‌کرد و معرفت را نور پیشران می‌دانست.

حضرت استاد تأکید می‌کردند باید حرف شنید. گاهی به شاگردی دستوری می‌دادند و آن شاگرد خللی داشت و دستور را خوب اجرا نکرده بود؛ حضرت استاد می‌فرمود: خوب است که درس ما می‌آیی و چیزهایی می‌گویم که بهتر بفهمی. با این وضعیت که نمی‌شود کار روحی کرد.

● نتیجه علم

ما توجه داشته باشیم که یک علم داریم با قیل و قال هایش و یک نتیجه علم و حاصل علم داریم. اینکه گفتند نور پیشران کار و فهم است، از راه علم و معرفت بود؛ معرفت حقیقی. در علوم قیل و قال زیاد است، ولی یادتان باشد، در کار علمی ما بعد از مدتی به نتیجه و حاصل علم می‌رسیم که خیلی ارزشمند است. حضرت استاد روی این تأکید می‌کرد. کار علمی بدون حصر و زواید وجود ندارد؛ اقوالی هست؛ اشکال و جواب هست، ولی بعد از اینکه رسیدی و ادامه دادی، به نتیجه علم می‌رسی. این نتیجه علم خیلی خوب است و کمک می‌کند در مرحله عمل. شما چند سال اصالت وجود می‌خوانی، ولی آخرش چه شد؟ بعد از این قیل و قال‌ها به نتیجه علم می‌رسید. نتیجه علم برای کسانی که کار علمی خوب کرده‌اند، خیلی شفاف و واضح است. نتیجه علمی که برآمده از کار علمی باشد، خیلی شفاف است.

حضرت استاد برای عده‌ای می‌فرمود: این کار را بکنید تا برسید. مثل همان دستور «لا اله الا الله» ای که از حضرت علامه طباطبایی گرفتند و بعد ایشان فرمود: کدام خدا؟ و حضرت استاد در پاسخ فرمود: خدایی که همه جا هست و از خلق جدا نیست. یعنی، حاصل علم راجع به خداوند چیست، تو بر اساس آن عمل کن. حاصل علم، یعنی سر بلند کنی و ببینی که چه شده است. ایشان حاصل علم را خیلی تأکید داشت و گاهی این حاصل علم را به غیر طلاب هم می‌گفت. حاصل علمی که به ما تصویر هم بدهد و بر اساس آن تصویر سیر کنیم. حتی افرادی که معمولاً در کار علمی نبودند، تلاش می‌کرد که کار علمی کنند. بلکه برایشان درس می‌گذاشت و اینها را بالا می‌آورد. بنده خدایی در آمل تعمیرکار دوچرخه بود. حضرت استاد ایشان را به جاهای خوبی رساند. حتی گاهی نتیجه علم را با بیانی تکرار می‌کرد، مثلاً نتیجه اتحاد عقل و عاقل و معقول را به گونه‌ای تکرار می‌کرد که جزء جان ما شود.

● تنظیم بصیرت

علم و معرفت دریچه حقیقت است؛ باید دانست و در عمل از آن بهره برد. خودشناسی زمینه خودسازی است. در شریعت مسئله قرب و ریدی مطرح است. کسی که این مسئله برایش حل شده باشد، نمازش چگونه می‌شود؟ خدایش کجا است؟ خدایی که همه جا هست؛ هیچ جا خالی از او نیست «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ» (زخرف، آیه ۸۴). عملی که با این اندیشه و نور پیشران می‌آید، عمل جور دیگری است. هزار بار با اندیشه قرب و ریدی سجده کنی، به گونه‌ای است و اگر هزار بار با این اندیشه که خدایی هست و جدا است سجده کنی، این اعمال نتیجه‌اش فرق می‌کند. بیشترین بیانات قرآنی در باب خدا است یا چیز دیگر؟ قرآن با این کار، اندیشه و فکر و بصیرت را تنظیم می‌کند. حضرت استاد می‌فرمود: باید تنظیم بصیرت صورت بگیرد و بعد دست به کار شد.

● بصیرت‌افزایی با علم حصولی

ما در بحث وجود ذهنی توضیح دادیم که حتی علم حصولی چگونه بصیرت می‌آورد و ما را به واقع ندیده وصل می‌کند تا بر اساس آن تعامل کنیم.

● نقشه راه

تعبیر دیگری که ایشان می‌فرمود: علم دریچه حقیقت است و نقشه راه است. نقشه راه چیست؟ یعنی کجا باید بروید و چه مراحل دارید و چی هستید و کجا مطرح است و آنجا کجاست و چه مراحل دارید. ابتدا باید اینها را بدانید.

● فاصله ما با خدا به اندازه یک آه است

اگر حرف آخر در باب توحید را بدانید، می‌دانید که الان وصل هستیم و نیستیم. در قرب و ریدی، حضرت حق از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است؛ خداوند از ما به میت نزدیک‌تر است. فاصله ما با خدا به اندازه یک آه است. چطور اینقدر فاصله کم داریم، پس چرا اینقدر دوریم؟ این نقشه راه برای بعضی‌ها وضوح ندارد؛ لذا در وسط راه گم می‌شوند. به هر نوع از بصیرت و علم توجه می‌شود، باید روشن باشد که کدام بخش از مسیر را روشن می‌کند.

● راه مقابله با مشکل آفرینی شیطان

بعضی از مشکلات سلوکی به این خاطر است که مسئله برای ما خوب حل نشده است؛ شیطان رخنه می‌کند و مزاحمت ایجاد می‌کند. تا جدی می‌شود و دور می‌گیرد، یک دفعه مسایلی پیش می‌آورد. ولی اگر کار علمی کرده باشد، می‌داند که باید چگونه رفتار کند. اینکه شیطان بر صراط نشسته است، برای اهلش معنا دارد. چون کسانی که از صراط رد شده‌اند که هیچ؛ آنها که می‌خواهند رد شوند، برای آنها مشغله درست می‌کند. بنده‌خدایی می‌گفت: من این را تجربه کرده‌ام که هر وقت اوج گرفتم، شیطان یک کاری می‌کند که دعوایی بین من و خانم ایجاد کند. راه مقابله با مشکل آفرینی شیطان، علم است و با وجود علم مسئله حل می‌شود.



جلسه ۳۶۹ (۳) (۱۴۰۱/۷/۲۳ اربع‌الاول / شنبه)

● مبانی سلوکی علامه حسن‌زاده آملی

در عرفان در وادی عمل درباره مکتب سلوکی حضرت استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه صحبت می‌کنیم. ابتدا دستورالعمل سلوکی ایشان را بیان کردیم. راه و رسم سلوک ایشان را که برای عموم فرهیختگان و عموم طلاب بیان کرده بودند، توضیح دادیم. از اواخر سال گذشته، به اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد پرداختیم. بنیاد این دستورالعمل‌ها چیست؟ این نوع سؤال معمولاً برای دستیابی به پشت‌صحنه‌های دستورالعمل‌های سلوکی است که خیلی

کمک می‌کند تا انسان مطالب را بیابد. شریعت محوری و عرفان سازگار با زندگی اجتماعی و عقلانیت سلوکی را در سال گذشته بیان کردیم.

چهارمین مبنای ایشان تأکید بر علم و حرف شنیدن و معرفت نفس و عرفان نظری است. شیوه سلوکی حضرت استاد یک شیوه خاصی بود. با اینکه کارهای ایشان زیاد بود، در عین حال نمی‌توانست همه‌جانبه متکفل همه شود. ایشان ابتدا بنایشان این نبود که خیلی در فضای سلوکی بروز کنند. گرچه این اواخر این‌گونه نبود و بنایشان بر این شد که دستگیری بیشتری نسبت به افراد داشته باشند. ایشان معتقد بود باید حرف شنید. در این زمینه باید موقعی ورود کرد که حقایق درست شود.

● ۴. تأکید بر حرف شنیدن زیاد

نحوه وجود انسان شعوری ارادی است. علم دریچه حقیقت است. علم ما را از ابهام خارج می‌کند و نور پیش روی ما است و از طرفی باعث می‌شود که درک موقعیت کنیم. اینها را در جلسه قبل توضیح دادیم. یکی از فواید حرف شنیدن این است که در موقع عمل کمتر شبهه نظری پیش می‌آید. شبهه عملی عمدتاً موجب گناه می‌شود که عزم را می‌گیرد یا دل همراه ندارد. آنها پابرجا است. اما در کار سلوک که گه‌گاهی خوب دارد گُر می‌گیرد و به عمق می‌رسد، یک دفعه شیطان می‌آید و شبهه‌های علمی پیش می‌آورد. اما اگر کسی مسیر علمی را درست طی کرده باشد، شبهه علمی ندارد. مسئله واضح است؛ فقط باید در عمل اجرا کند. این افراد کمتر دچار شبهه علمی می‌شوند.

● نشسته بر سر صراط

شیطان می‌گوید من سر صراط نشسته‌ام. کسانی که کار سلوکی کرده‌اند می‌گویند ما دیده‌ایم که چگونه شیطان بر سر صراط نشسته است. تا انسان دارد خوب گُر می‌گیرد، شیطان یک خللی در کارش ایجاد می‌کند و شخص را دچار شبهه علمی می‌کند. کسی که مسیر علمی را طی کرده و در عمل هم قوی است، او دچار هیچ گونه شبهه‌ای نمی‌شود، بلکه شیطان از بیرون کاری می‌کند. شیاطین همیشه در کارند. حتی در میادین سیاسی هم شیاطین به جد کار می‌کنند. شیاطین در پشت‌صحنه‌های سیاسی، از لحاظ باطنی، دل‌ها را عجیب می‌لغزانند و می‌لرزانند. اینکه شیاطین در حرکات سیاسی با دل‌ها چه می‌کنند، در قرآن آمده است. کسی که کار علمی کرده است مسئله برایش واضح است و می‌داند چه کند؛ فقط باید دست به کار شود و برای خودش برنامه داشته باشد. چنین کسی از این مرحله می‌گذرد و نوعاً در زحمت نمی‌افتد. برخی در حال ذکرند و در ذکر شیطان با آنها چه می‌کند؟ از این موارد زیاد داریم. انسان باید یک دور بحث شیطان را در کار سلوکی ببیند و بشنود و بداند جنس کار شیطان چگونه است. معمولاً از چه راهی وارد می‌شود. مشکل کجا است. برادران یوسف اگر در درون زمینه‌ای نداشتند، شیطان نمی‌توانست کاری کند. همان‌طور که بحث نفس اماره را انجام دادیم، باید یک دور بحث شیطان هم از منظر سلوکی کار شود.

● تأثیر معارف بر کار روحی و سلوک

نوعاً آنچه از معارف شنیده‌اید، شرح ذکرند و اعمال‌اند یا کمک می‌کند به شیوهٔ اعمال.

● شرح ذکر

۱. مباحث علمی معرفتی، شرح حقایق و معارف دینی هستند. برای کسانی که می‌خواهند در کارهای روحی و معنوی ورود کنند، شنیدن حقایق و معارف، شرح کار است که چگونه باید ورود کنند. اینکه ذکر دارند، باید بدانند که اینها چگونه است و آن را پیاده کنند. لذا شرح ذکر می‌شود، وقتی که می‌خواهند آن ذکر را به جان برسانند. ما هر گونه که دریافتیم، اگر درست دریافتیم، آن ذکر که می‌گوییم در جان اثر می‌گذارد. شرح ذکر است و شیوه اعمال است. مثلاً وقتی می‌گوییم «یاالله» چه می‌گوییم و چه معنایی مورد نظر است. باید بدانیم تا بتوانیم اعمال کنیم. من «یا الله» که می‌گوییم، می‌خواهم آن را به تعامل وجودی تبدیل کنم؛ یعنی اینکه من مستقیماً با حضرت حق تعامل کرده باشم و با حق نشسته باشم و حق را بینم و در حق محو شوم. باید بدانم چه خبر است تا بتوانم اعمال کنم. لذا اینها شرح ذکر است و شیوهٔ اعمال است برای کسانی که این راه را بلدند.

● شیوهٔ اعمال

۲. بحث‌های معرفت نفس و نفس، جزء شیوه‌های اعمال است. باید بدانیم تا اعمال کنیم. لذا دانستن اینها خیلی مفید است. البته به شرط اینکه درگیر این الفاظ و اصطلاحات نشویم. از دل این معارف، به لطافت برسیم. نه اینکه تبدیل به إنانیت شود. اگر حقیقت عالم این گونه است، با آن تعامل کن. لذا معتقدم آنچه از مباحث معارفی می‌شنویم، شیوه اعمال و شرح ذکر است و این خیلی کمک می‌کند. چرا می‌گویید این را کنار بگذاریم؟ این معارف هم بصیرت افزا و هم شیوهٔ اعمال و هم شرح ذکر است و هم از شبهه جلوگیری می‌کند.

● میان‌بر

۳. تأثیر سوم معارف بر کار روحی و سلوک این است که راه میان‌بر است. سنت معقول ما بعد از صدرا چقدر عارف پرورش داده است. در محیط علمی این اتفاق روی داده است. (در محیطی که مملو از بگومگوها است). خصیصهٔ علم خضوع است. چون حقیقت فهمیده شده است، می‌فهمد اینهایی که داریم، هر چقدر است، در برابر حجت خدا هیچ است. اینهایی هم که داریم، از خودمان نیست، همه از خدا است. اگر این گونه است، چرا تکبر کنیم. اگر این گونه بداند، هیچ وقت علم به تکبر و انانیت تبدیل نمی‌شود. متأسفانه در کار علمی، خیلی‌ها گرفتار می‌شوند. برخی یک وقت سر

بلند می‌کنند و می‌بینند هیچ ندارند. آنکه بهره می‌برد، عالمی است که کار عقلی می‌کند و آن را در مسیر عبودیت استفاده می‌کند.

علم راه میان‌بر است. بعضی افرادی را می‌برند، باید از این راه به آنجا و از آنجا به جای دیگر و... اگر کسی باشد که بدون کار علمی سلوک می‌کند، گاهی ممکن است که او در وسط راه بماند. حتی استاد هم او را ذره‌ذره ببرد، باز آن‌گونه که باید باشد، نمی‌شود. تنها یک مورد هست و آن کسی که مناسبت ذاتیه جدی دارد که از همان ابتدا در ملکوت است. این برای همگان نیست، بلکه برای عده خاصی است و دلایل خاصی دارد. اگر همین‌ها هم مسیر علمی را طی کنند، برایشان بسیار مفید خواهد بود. اما عموم که مناسبت ذاتیه ندارند، گاهی بیست سال یک جا ایستاده‌اند و به هیچ کجا نرسیده‌اند. یعنی آنی که باید بشود نشده است. اما اگر کسی کار علمی کند، راه‌های میان‌بر را هم یاد می‌گیرد. درست مثل اینکه من می‌خواهم بروم به حرم، فقط یک راه را بلد باشم. اما کسی هم هست که می‌داند پنج راه هست و یکی از آنها خیلی نزدیک است.

در فضای سلوکی هم راه‌های میان‌بری هست که مثلاً زودتر و بدون طی تجلی افعالی و صفاتی، به تجلی ذاتی برسند. بیشتر آقایان می‌گویند نمی‌شود. اما آیا می‌شود راه میان‌بر را طی کرد؟ بله می‌شود. باید اهلش باشد. گرچه رسیدن به آن نهایت، اگر توجهات و تحلیل‌های علمی نباشد، به سادگی نمی‌توان به آن مغز رسید. اما اگر کسی کار علمی کرده باشد، در نهایت با چند تنبه می‌تواند به آن عمق برسد. کار علمی، میان‌بر است و خیلی از راه‌های ناپیموده شده، می‌تواند برسد. راه‌های میان‌بر خیلی کمک می‌کند برای انتقال و قانع‌نشدن به کم. یعنی بدان کجا هستیم؛ تا کجا باید بروم؛ تا کجا نرفتم. برخی تا به لبه عالم عقل می‌رسند، همان را کافی می‌دانند و به مراحل بعد منتقل نمی‌شوند. ولی این‌گونه نیست. بعضی‌ها نمی‌دانند عالم عقل با عالم اله فرق دارد. عالم اله هم برای خودش عمقی دارد.

● تلنگر عرفانی

اینکه حضرت استاد تأکید می‌کردند بر تحصیل معرفت و علم، در همین راستا آیت‌الله شاه‌آبادی استاد امام خمینی می‌فرمود: کسانی که عرفان نظری خوانده‌اند درست مثل کسانی هستند که در یک حباب شیشه‌ای در دل دریا هستند، کافی است که یک تلنگر بزنند و آن حباب شیشه‌ای را بشکنند و به دریا وصل شوند. این تعبیر دقیقی است. البته در این شیوه باید به دنبال حاصل علم باشید و آن را سر سفره بیاورید. تأکید بر تحصیل و اعمال آن در سیره حضرت استاد، خیلی جدی بود و اجرا شد. پس نتیجه این می‌شود که عرفان حضرت استاد از دل حکمت و حقایق معرفتی بود که ایشان مطرح می‌کرد. و البته تکنیک‌هایی در فضای سلوک هم داشتند که اشاره‌ای به آن خواهیم کرد. این پایه کار ایشان بود.

● سفره علمی

هستند کسانی که خودشان قوی بودند و از جهت علمی هم قوی بودند، ولی شاگردان علمی قوی نصیبشان نشد، لذا ناچار شدند آنها را از ابتدا ذره ذره بالا ببرند و گاه آنها را به سمت کار علمی هم می‌کشاندند، در عین حال آنی که باید می‌شد نمی‌شد. اما کسانی مثل حضرت استاد، خودشان سفره علمی هم پهن می‌کردند و از نظر معرفتی بالا می‌آوردند و در عین حال در این زمینه دستگیری هم می‌کردند. عمده تأکید ایشان در فضای معرفت، تأکید بر معرفت نفس و معرفت رب بود. از یک جهت هم بوعلی و شیخ اشراق و صدرا و ... را کار می‌کردند، ولی در عین حال، آنچه وزنه کار بود و تمرکز می‌کردند، معرفت نفس و معرفت رب بود.

● معرفت نفس

کتاب‌هایی که حضرت استاد در معرفت نفس نوشته‌اند: معرفت نفس؛ صد کلمه؛ انسان در عرف عرفان؛ اتحاد عاقل و معقول؛ عیون مسائل نفس؛ آغاز و انجام؛ گنجینه گوهر روان. در بعضی آثار برخی از این اصول را جدا کرده‌اند که در عرفان و فضای سلوکی به کار می‌آید و اگر بدانی، می‌توانی دست به کار شوی؛ مانند فصل چهارم از کتاب انسان در عرف عرفان. صد کلمه ایشان هم همین‌گونه است. یعنی خلاصه و عصارهٔ مباحث ایشان است. مباحث مفصل در عیون مسائل نفس آمده است. ایشان این سبک را اعمال می‌کرد و در درس‌ها مکرر می‌گفت. ولی ما می‌دیدیم حاصل عملی هم دارد و توجه به عمل هم می‌داد. در آمل هم عمدتاً همین کتاب‌ها را درس می‌داد. مثل معرفت نفس.

ایشان در معرفت نفس، یک بخش درباره انسان توضیح می‌داد و توضیح می‌داد که حقیقت انسان چیست. حقیقت انسان آن روح خداوندی و روح مجرد است. از آنجا شروع می‌کرد. بعد انواع تجرد را توضیح می‌داد: برزخی، و عقلانی. اطوار وجودی انسان را توضیح می‌داد. حقیقت واحده از عرش تا فرش را توضیح می‌داد که با اینها انسان یک شناختی نسبت به حقیقت خودش پیدا می‌کرد. این حقیقت واحده از عرش تا فرش نکات نابی دارد. قوه خیال و صورت‌گری آن را بیان می‌کرد که جِبَلَتْ لِلْمُحَاكَاةِ. و همچنین مراتب ادراکی را شرح می‌داد: حسی، خیالی، عقلی، روحی، قلبی. حقیقت مرگ چیست؟ همین که بفهمیم حقیقت ما روح ما است، اولین نتیجهٔ آن این است که بدن دیگر برای ما مهم نیست. نمی‌گوییم بدن نیست، بدن مرتبهٔ نازلهٔ نفس است. نباید به بدن جفا کنیم؛ باید به آن هم برسیم. اما این‌طور نباشد که تمام همت ما این باشد که در حد بدن بمانیم. حتی بعضی از شاگردان ایشان که در آمل بودند و ساواک اینها را گرفته بود، می‌گفتند: شما هرچه بکنید با بدن ما می‌کنید، با روح ما نمی‌توانید کاری کنید. از جمله کسانی بودند که سلوک داشتند و اهل مکاشفه هم بودند.

● کمال انسان

این را توضیح می‌دادند. انسان چگونه به کمال می‌رسد؟ اتحاد عاقل و معقول و اتحاد عمل و عامل را توضیح می‌دادند. این کتاب را هم در آمل برای عده‌ای خاص گفته بود. بعضی‌ها می‌گفتند چرا اینها را مفصل می‌گویید؟ چون شفاف

می‌کرد. شاگردان می‌گفتند: ما به‌خوبی می‌دیدیم که با عملمان چه می‌کنیم و خودمان را چگونه شکوفا می‌کنیم و می‌بینیم که عملمان با ما چه می‌کند.

علم و عمل انسان‌سازند. حقیقت انسان را این دو می‌سازند و در این زمینه مکرر در کلاس‌ها اینها را تکرار می‌کرد و شاگردان را به اینجا می‌کشاند که انسان در تک‌تک نیات و اعمال و خطوراتش چه باید بکند. تک‌تک نیات و اندیشه‌ها و... با انسان چه می‌کند؟ و ایشان می‌فرمود: ما سر این سفره نشستیم. همه‌اش هم برآمده از مخّ حکمت. سه فصل آخر اتحاد عاقل و معقول، شرح دقیق بسیاری از آیات و روایات است و خیلی از اسرار را ایشان با همین مسئله می‌فهمید. کمال ما به علم و عمل است. علم مشخص روح است و عمل مشخص بدن در برزخ و قیامت است. علم و روح و عمل ما بدن اخروی ما را می‌سازد. الان هم ساخته شده است. (اگر کسی چشم برزخی داشته باشد، همین الان هم آن را می‌بیند).

جزاء هم به نفس عمل است. «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ و جز آنچه می‌کردید جزا نمی‌یابید. (صافات، آیه ۳۹). نفس عمل جزای شما است؛ نه اینکه جزا به عمل داده شود. اینها را هم با طول و تفصیل به شکل ایقانی توضیح می‌داد. بحث کمال انسانی را این‌گونه حل می‌کرد. بحث معاد را هم با همین مباحث حل می‌کرد.

● مباحث سلوکی

ایشان وقتی به مباحث سلوکی می‌رسید در اینجا مسئله مرگ ارادی را توضیح می‌داد که ما چگونه می‌توانیم به شکل ارادی از این نشئه به در آیم و مرگ ارادی روی دهد. اینکه اگر قرار است از عالم بهره ببریم، باید از جان استفاده کنیم و از طریق جان به آن رسید. فلسفه سلوک و جهاد اکبر را توضیح می‌داد. انواع جذبه و سلوک را توضیح می‌داد. توضیح می‌داد که سلوک و جذبه به حسب استعدادها است. حتی توضیح می‌دهد که موقع توجه وجودی و عرفانی، حتی فکر هم مانع است؛ با اینکه این همه توصیه می‌کرد به علم و کار فکری. همه اینها را به شکل علمی توضیح می‌داد. خوپذیری نفس را بیان می‌کرد و اینکه شدت لطافت نفس با انسان چه می‌کند. اگر کسی به این نکته توجه کند، می‌فهمد چرا ذکر ما را به خدا می‌رساند. اگر چنین کنید، مراحل عالی در مراحل دانی سریان پیدا می‌کند و قلب و روح خودش را به حس می‌کشاند. مقام خلافت انسانی را توضیح می‌داد. انواع تجلی را توضیح می‌داد.

اینها را که توضیح می‌داد، کمال انسان و سعادت و شقاوت و مسیر سلوک و کیفیت سلوک و مبانی سلوک و راه‌های سلوک، باعث می‌شد کسی که اینها را می‌شنید، تشنه می‌شد. اینکه می‌گوییم کسانی که صدرا می‌خوانند عمدتاً منتهی به عرفان می‌شوند، به این خاطر است که سعادت و شقاوت را صدرا به گونه‌ای توضیح می‌دهد که انسان را به سلوک می‌کشاند. (در سنت صدرایی و پس از آن) هیچ فیلسوفی نمی‌تواند فقط در کار فلسفی بماند. (خواه ناخواه به سلوک و عرفان کشیده می‌شود).

ایشان در مقدمه کتاب معرفت نفس فرمود: خودشناسی مقدمه خودسازی است. انسان تا این سنخ از معارف را می‌خواند، حال و حس پیدا می‌کند و در فضای (سلوک) قرار می‌گیرد.



جلسه ۳۷۰ (۴) (۱۴۰۱/۷/۳۰ ۲۵ ربیع الاول / شنبه)

● مبانی سلوکی علامه حسن‌زاده آملی

سال گذشته، از مکتب سلوکی حضرت استاد، دستورالعمل‌های سلوکی ایشان را بیان کردیم.

● عرفان ساده لوحانه

اصول و مبانی سلوکی ایشان خیلی اهمیت دارد. بعد از دستورات سلوکی باید پشتوانه‌های کار را در نظر گرفت. پشتوانه‌ها نشان می‌دهد که سنخ این دستورالعمل‌ها چگونه است و چگونه عمل می‌کند. بعضی از عرفان‌ها، عرفان ساده لوحانه‌ای است که مبانی خاصی دارند. در این عرفان‌ها درس و کار علمی جایگاهی ندارد و می‌گویند سلوک نیاز چندانی به کار علمی ندارد و فقط باید به عمل پرداخت. ما در عرفان در وادی عمل باید مسیر را روشن کنیم تا پشتوانه‌های دستورات مشخص شود. برخی می‌گویند: علم و کار علمی چیست؟ عرفان از سنخ عمل است. درست است که عرفان از سنخ عمل است، اما این نگاه که نفی علم می‌کند، نادرست است. گاهی می‌گویند: ذهن با علم آلوده می‌شود و علم را کنار بگذارید و خالص و صاف به سمت سلوک بروید. برخی می‌گویند: عرفان فطری؛ دستورهایی هم می‌دهند. در عین حال، گاهی دستورهای خوبی هم می‌دهند، اما گاهی به گونه‌ای دیگر است. چرا؟ چون مبنا را فطری گذاشته است و در بعضی موارد راه را دور می‌کند. فطرت درست است، اما نه اسم فطری.

اینها پشتوانه‌های دستور است. مثلاً انسانی که او می‌شناسد این گونه است و بر اساس آن تصویر می‌کند و دستور می‌دهد. نوع نگاه به انسان و عرفان و هستی، گاهی در کارهایش اثر دارد. گاهی برخی نفی علم می‌کنند تا کار را پیش ببرند.

● پشتوانه‌ها را بررسی کنید

یادتان باشد، وقتی هر دستوری شنیدید و چندتا دستور لیست شد، این کافی نیست، بلکه پشتوانه‌های آن را باید دید. این پشتوانه‌ها مبانی و اصول دستورات است. (باید ببینیم که) هر کس دستوراتی می‌دهد، چه مبانی‌ای دارد. مثلاً

بعضی‌ها دستوراتشان این‌گونه است: فلان ذکر را ده هزار مرتبه در روز بگویید. بعضی می‌گویند: روزی یک قدم بردار! واقعاً دستور داده بود و شخص هم در مسیر رسیدن به حرم، مثلاً مُرد.

● سخت‌گیری زیاد

برخی سخت‌گیری زیاد بر انسان را راه نجات می‌دانند. چرا؟ برای کنترل نفس اماره. چون نفس اماره آنقدر قوی است که جز با زحمات و سختی‌های فراوان درست نمی‌شود. من انکار نمی‌کنم گاهی برای فردی در یک مقطع باید فشاری تحمل شود. در این بحثی نیست. ولی اینکه اساس بر ریاضت سنگین باشد، این درست نیست. بنده‌خدایی برای کار سلوکی لیست بلندبالایی داده بود، اما زمانی برای حال خوش و استراحت و شادابی برایش باقی نمانده بود. تقریباً پانزده ساعت درگیر این لیست بود. او چه کار می‌کند و گاه با زندگی‌اش جور در نمی‌آید. شما نگاه نکنید که دستور سنگین است، پس خوب است. (نه این‌طور نیست) باید دید که مبانی و اندیشه‌های پشت صحنه آن چیست. لذا باید به کسی تن داد که مبانی سلوکی او از یک وزانت ویژه‌ای که شریعت و عقل همراهی می‌کند، برخوردار باشد. به هر چیزی نباید تن داد. پشت صحنه‌ها مهم است.

یادتان باشد که این مبانی خیلی اثرگذار است. برخی کار علمی زیاد را مزاحم می‌دانند. برخی اشتغال به نفس اماره را مزاحم می‌دانند و لذا آنقدر به جنگ آن می‌روند که دیگر حال خوشی برایشان باقی نمی‌ماند. بعضی از بزرگان گفته‌اند: تو آنقدر به نفس اماره می‌پردازی، پس چه وقت به خدا می‌رسی. نمی‌گویم با نفس اماره مبارزه نکن، ولی سبک ورود به آن توضیح دارد.

اصول و مبانی حضرت استاد چند مورد است: ۱. شریعت‌محوری؛ ۲. عرفان سازگار با زندگی و حیات اجتماعی؛ ۳. عقلانیت سلوکی.

● ۴. تأکید بر حرف‌شنیدن زیاد (علم و معرفت و فلسفه و عرفان نظری)

حرف‌شنیدن از اختصاصات حضرت استاد است. این امر در کار حضرت استاد خیلی جدی است و غلظت دارد و به این غلظت در کار دیگران ندیدیم. ایشان حتی نسبت به عموم مردم سعی می‌کردند یک عقلانیت ارائه و درست کنند و یک نوع بصیرت ایجاد کنند. ایشان تأکید بر معرفت نفس و معرفت رب داشتند. عمدتاً در کار ایشان حکمت و سنت معقول حوزه، حتی برای عموم هم باید باشد و خواند. همان بحث معرفت نفس و دیگر کتاب‌هایی که ایشان برای عموم دارد.

● معرفه الله

ایشان نوعاً تأکید بر کار علمی دارند، خصوصاً معرفت نفس و معرفت رب. درباره معرفت نفس توضیحاتی دادیم. الان می‌خواهیم توضیحی درباره معرفت رب بدهیم. در نامه‌ها بر نامه‌ها یکی از نامه‌هایی که خواندیم توضیحی درباره توحید دادند. یک توضیح ویژه‌ای دادند تا توحید واضح شود و بر اساس آن ذکر می‌دهند. ابتدا اثبات ذات و صفات حضرت حق است. بعد ایجاد ماسوی است و بعد به نحو تجلی توضیح می‌دهند.

● توحید ذاتی

نسبت خلق با حضرت حق تجلی است. ایشان این اصطلاح را بدون لفظ تجلی آنقدر زیبا و روان برای مردم گفتند به گونه‌ای که همه فهمیدند و می‌شود این کار را کرد.

● فهم‌پذیر کردن عرفان برای همه

بنده‌خدایی که قرب وریدی را توضیح می‌داد. به این آیه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» رسید. کمی که خوش توضیح داد، مردم گفتند: این معنایی که او می‌گوید، ما خودمان می‌فهمیم. (یعنی به گونه‌ای بیان شده بود که فهم‌پذیر و قابل پذیرش بود). من معتقدم که اگر چیزی را برای مردم می‌گویید، اگر توحید عرفانی است، بگوییم آنچه دین گفته است. توحید قرآنی را باید گفت. علامه می‌دانست که آنچه مغز شریعت است، عارفان گفته‌اند. واقعاً این گونه است که ظاهر قرآن گفته است: «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خدا است (بقره: آیه ۱۱۵). هر یک از اینها نکات ناب فراوانی در آن نهفته است.

● التوحید اسقاط الاضافات

هو معکم و قرب وریدی، اینها باید درست شود. حضرت استاد نسبت خلق با حق را به نحو تجلی توضیح می‌دادند. این نگاه باعث می‌شود یک وحدت خاصه پیش بیاید که عنوان می‌دهند «وحدت حقّه حقیقیه» که به واحد قهار تعبیر می‌کنند. تا این درست شود، خداوند یک حقیقت است که همه جا هست. با او هستیم؛ هیچ وقت هم از ما جدا نیست. بر این اساس «التوحید اسقاط الاضافات» خوب معنا می‌شود. ما یکی هستیم؛ هیچ وقت از او جدا نیستیم. هر کجا برویم از خدا جدا نیستیم. هیچ موطنی از خدا خالی نیست. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هیچ موطنی از خداوند خالی نیست، اما نه آن گونه که آنجا را باید فهمید. همین را بفهمیم لوازمی دارد. نسبت حضرت حق با عالم هم وحدت حقّه و هم توحید صمدی را درست می‌کند.

● تمایز احاطی

آن ذات بی‌نیاز محض که همه به او نیازمندند. «كُلُّ لَهٗ قَانِتُون»؛ همه فرمانپذیر اویند (بقره: آیه ۱۱۶). همه جا او حاضر و هیچ جا از او خالی نیست. همین تبدیل می‌شود به قرب و ریدی. هیچ جا خالی نیست. کنارش هم یکتای بی‌همتای همه جا حاضر که هیچ وقت خلق از او جدا نمی‌شود. اینها که درست شد یک تصویری از رابطه حق و خلق درست می‌شود و تمایز احاطی روشن می‌شود. حضرت استاد در همان اشارات، تمایز احاطی را توضیح می‌دادند. حضرت استاد مکرر این‌گونه حرف‌ها را در درس‌ها بیان می‌کردند (تا در حافظه نزدیک ما حاضر باشد و جا بیفتد).

● تأثیر فهم احاطه وجودی

علامه طباطبایی احاطه وجودی حق را از خود قرآن اثبات می‌کنند. «وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». با چنین تصویری از حق، هر ذکری بخواهیم بگوییم، معنای خاصی پیدا می‌کند. «لا اله الا الله» یک معنای دیگری پیدا می‌کند. هر چه غور در توحید ناب قرآنی بیشتر شود، وقتی سر سفره عمل انسان بیاید، تأثیرش عجیب می‌شود. صحبت انبیا با خدا در قرآن حفظ ویژه‌ای در تعامل با خدا دارد. حتی اوصافی که برای خدا بیان می‌کنند، جور دیگری است. این باعث می‌شود فکر و ذکر و رفتار و تعامل انسان به طور کلی تغییر کند و آهسته‌آهسته می‌شود این معانی را به مردم منتقل کرد. وقتی این معنی منتقل شود، می‌بینیم که عجیب جان‌ها متأثر می‌شوند و معنویت در کارشان می‌آید و نگاهشان به خدا تغییر می‌کند و تعامل عجیبی دارند. حتی این دریافت حق را در مردمی که هیچ درس نخوانده‌اند هم دیده‌ام؛ این‌گونه‌اند. چون معمولاً خلوت و جدایی از خلق را احساس کرده‌اند.

● لحظه خلوت

لحظه خلوت خیلی مهم است؛ خلوت یعنی من از همه کس جدا شده‌ام و یک کس مانده و با آن هستم. حتی خیلی‌ها «وَبَرِّزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» را درک کرده‌اند. این حقیقت توحید را باید به عموم مردم و دانشگاہیان و طلاب رساند. حقیقت توحید باید درست شود.

● توحید را درست کنیم

برخی از دوستان می‌آمدند سر درس حضرت استاد؛ با اینکه این حقایق را می‌دانستند، وقتی از حضرت استاد می‌شنیدند، این شنیدن در جان آنها تحول ایجاد می‌کرد و تأثیر می‌گذاشت. توحید را درست کنیم و ارتباط برقرار کنیم. در آخر همه باید سر همین سفره بنشینیم. راه این است که ارتباط توحیدی را برقرار کنیم. این معرفت و بصیرت می‌خواهد. حضرت استاد از اینجا شروع می‌کرد.

● توحید اسمائی

این توحید هم دریایی است و برای خودش بابی دارد. اسماء الله را در سال‌های قبل توضیح داده‌ایم.

● کل قرآن با اسماء الله

کل قرآن با اسماء الله بسته شده است. کسی که اهلش باشد، کل قرآن با اسماء الله بسته شده است. ما می‌گوییم «»، ولی نمی‌دانیم چه خبر است.

● همه عالم از اسماء الله پر شده

«وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» را چگونه باید معنا کنیم؟ همه عالم از اسماء الله پر شده است. اسماء الله است که کار می‌رشد. ذات است که کار می‌رشد. ذاتی که به شکل اسمائی کار می‌رشد. اسماء الله است که عالم را پدید آورده است. اسمای تکوینی و الهی داریم. بحث توقیفیت اسماء را داریم. تجلی ذات به اسماء را داریم. در کافی آمده است: امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند ابتدا به سه اسم تجلی کرده است. خداوند وقتی تجلی کرد به الله و تبارک و تعالی جلوه کرد.

● توحید افعالی

همه امور به قوه الهی است. قضا و قدر و لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین و وجود مشیت الهی در دل اشیاء (همه از مواردی است که در توحید افعالی بحث می‌شود). بعضی از مواقع برای رام کردن افراد، از اینجا شروع می‌کنند. یعنی فرد نسبت به مشیت حق و فعل حق در عالم رام باشد. کسی اینها را بفهمد، می‌فهمد که ما جدولی از بحر وجودیم و بدین طریق راه رسیدن به خدا را می‌تواند پیدا کند.

این مباحث انسان‌شناسانه است که برآمده از مباحث هستی‌شناسانه است. اگر اینها سر سفره عمل انسان بیاید، تحولی جدی ایجاد می‌کند. رساله‌هایی که حضرت استاد در این مورد نوشته‌اند این موارد است: رساله لقاء الله؛ رساله أنه الحق؛ رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم؛ تعلقیات ایشان بر فصوص و مصباح؛ رساله خیر الاثر در رد جبر و قدر؛ رساله توقیفیت اسماء؛ نصوص الحکم بر فصوص الحکم فارابی. لابه‌لای هزار نکته و کلمه.



جلسه ۳۷۱ (۵) (۱۴۰۱/۸/۷ ربیع‌الثانی / شنبه)

● اشاره‌ای به حادثه شاه‌چراغ

برخی از مردم عزیز و برخی از نیکان که دلشان به اهل بیت صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین بند بود در این حادثه به شهادت رسیدند. این حادثه را تسلیت می‌گوییم. این حوادث را تعبیر می‌کنیم به بینات امور در حوادث سیاسی اجتماعی. این برای عموم مردم است؛ و آلا برای اهلش خیلی چیزها واضح است. برخی تا شروع به حرف زدن و حرکت می‌کنند، (خواص) می‌فهمند (آنها چه کاره‌اند). ولی عموم مردم گاهی برخی امور برایشان واضح نیست. به دلیل اینکه امور مبهمی در مقابل چشم آنها قرار گرفته است و حق و باطل در کارشان مغشوش شده است.

فضای مجازی و برخی از امور و برخی از تعلقات، باعث می‌شود برخی از مردم در ابهام قرار بگیرند. برخی از مردم این‌گونه‌اند نه همه مردم. هر وقت این‌گونه شد، به بینات حوادث نگاه کنید. برای اهلش مبهم‌ترین حادثه معنادار است. ولی برای برخی که واضح نمی‌شود، باید به سراغ بینات امور رفت. بینات امور یعنی، جای مسلم و واضحی که می‌شود فهمید؛ با آن بفهمید.

وقتی می‌بینید که در چهل‌می مربوط به همین روز، این اتفاق می‌افتد و از طرفی خواص و غیرخواص حرف‌هایی زدند. آیا برایشان واضح نیست که آنها حرف زدند و این حادثه (شاه‌چراغ) پدید آمد؟ گرچه برخی بینات را هم توجیه می‌کنند؛ مانند جریان رسول‌الله و پیشگویی‌ای که درباره شهادت عمار کردند. عمار که شهید شد، همه فهمیدند که عمار در جبهه امیر المؤمنین بود و حقانیت حضرت اثبات شد، اما معاویه چگونه عمل کرد؟ او گفت حضرت امیر خودش باعث کشته‌شدن عمار است. با این کار فضا را عوض کرد.

این خواص (هر که از راه رسید یک سیلی می‌زند و تعریضی به نظام می‌زند و از همه مظلوم‌تر رهبر معظم انقلاب) آیا خودش نمی‌بیند که زمینه را ایجاد کرده است که این‌گونه شود؟ خودش احساس نمی‌کند که راه را باز کرده است برای این امور؟

الحمدلله نظام، رسمی دارد که وقتی فتنه می‌شود، سعی می‌کند مردم را آگاه کند. نظام هزینه زیادی می‌دهد و حوصله می‌کند و از ابتدا حرکت سخت نمی‌کند. وقتی بینات پیش می‌آید، تو بفهم که چه شده است؟ این مردم چه گناهی داشتند؟ چرا نیروی انتظامی را اینقدر ضعیف می‌کنید که سر صحنه نیاید و دست تروریست‌ها را باز می‌گذارید تا چنین حوادثی پیش بیاید؟ اگر این رویه را ادامه دهند، بر سر خودشان هم خواهد آمد. همان‌هایی که می‌گفتند: کی گفته است که داعش می‌آید! چقدر شما در طبل توهم دشمنی کوبیدید و گفتید اصلاً دشمنی وجود ندارد. الان دشمن وجود ندارد؟ احساس نمی‌کنید که شما از بس اینها را گفتید عده‌ای از جامعه را فشل کردید. کلاً نظام را ناکارآمد می‌دانند. ما نمی‌گوییم هر کس در نظام هست، کارآمد است؛ بعضی‌ها هم اشتباه کرده‌اند.

کل نظام کفر را ببیند؛ آمریکا و اسرائیل و سعودی را ببینید؛ این همه قرار است سر ما خراب شود. اگر همین حرکت در فرانسه روی می‌داد، (گویی) هیچ خبری نیست. دشمن توهم است؟ این را نمی‌فهمید؟ اینها دشمن نیستند. این، دردی است؛ بی‌خود نیست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام سر در چاه می‌کرد و درد دل می‌کرد.

به نظرم این بینات فایده‌ای دارد و بسیاری از مردم می‌فهمند و مانند ۹ دی است. مردم خودشان را برای نظام نگاه می‌دارند و نظام هر وقت خواست در صحنه هستند. خود مردم در صحنه بیایند، همه اینها را جمع می‌کنند. بنای نظام این است که یک نوع عقلانیت ایجاد کند.

این همه گفتند فضای مجازی را کنترل کنید و آن آقا آمد و راه را برای خودش باز کرد. فقط فضای مجازی هم نیست و هر راهی پیدا کنند، استفاده خواهند کرد.

ما چرا باید کوتاه بیاییم؟ نمی‌گوییم تندروی کنید. می‌بینید جلوی چشم ما جوانان ما پرپر می‌شوند؛ این جنگ شناختی را می‌بینیم و می‌بینیم که جوان ما را می‌برند، کجای این عالم آزاد است که می‌گویید باید آزادی باشد؟ در همین آمریکا تویتر رییس‌جمهور خودش را بست؟ کجای عالم است که امنیتش به هم بخورد به خاطر فضای مجازی آزاد؟ کدام عقل اجازه می‌دهد؟

من معتقدم اینها واقعیات است. ما دیدیم که جوان‌ها در فضای مجازی چگونه پرپر شدند. جوان ما برای ما است. این جوان‌هایی که فریب خوردند، برای ما هستند؛ برای آنها نیستند. فقط باید برای آنها آگاهی و بصیرت حاصل شود. چون دشمن احمق است این کار را می‌کند و حادثه‌ای مثل شاه‌چراغ را پدید می‌آورد.

به خدایی خدا قسم، ما ذره‌ای از مبانی کلان نظام که حق است، عقب نمی‌نشینیم. با عقلانیت پیش می‌بریم، ولی عقب نمی‌نشینیم. چون ما در حال پیشرفت هستیم، با ما این‌گونه عمل می‌کنند.

حوزه علمیه باید به شکل ید واحد در بیاید؛ ما خودمان با عقلانیت حمایت کنیم و ید واحد بشویم. محکم هم بایستیم؛ نه اینکه رفتارهای غیرعقلانه کنیم. بلکه همان‌طور که رهبری فرمودند (عمل کنیم)، نه یک قدم جلوتر و نه یک قدم عقب‌تر. عقلانیت‌هایی که رهبری فرمودند پی بگیریم. چقدر درباره فضای مجازی و چقدر درباره جهاد تبیین گفتند. (آنها را دنبال کنیم).

واقعاً این صحنه شاه‌چراغ دل افراد را به درد آورد. به نظرم با این کار امنیت ما را بالا بردند. کید شیطان ضعیف است. کسانی هم که به شیطان وصل هستند، کیدشان ضعیف است. یقین داریم در نظام احسن الهی خداست که دارد خدایی می‌کند. «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران، آیه ۵۴). ما چه بفهمیم و چه نفهمیم، خداوند کار خودش را می‌کند. تاریخ را ببینید؛ هر کس که به هر نحوی کُشت، کشته می‌شود. خون به ناحق ریخته در جبهه حق، هیچ وقت از بین نمی‌رود. در نظام عالم، هیچ وقت حق افول نمی‌کند، آنچه افول می‌کند و از بین می‌رود، باطل است.

باید دلسوز و هدایت گر مردم باشیم. چیزی که درباره حضرت استاد می دیدیم این بود که نسبت به مردم متدین خیلی دل می سوزاند و حمایت می کرد که اینها پایین نیایند و درجه دیانتشان پایین نیاید. ان شاء الله ما هم در این مسیر باشیم. برخی از حرف های خواص جدی نیست؛ واقعیت ندارد. اینها از درون پوکیده اند، ولی در ظاهر خودشان را بزرگ جلوه می دهند.

● مبانی سلوکی علامه حسن زاده آملی

در سال گذشته دستورالعمل های سلوکی ایشان را مطرح کردیم. در حال توضیح مبانی سلوکی بودیم؛ به مبنای چهارم رسیدیم.

● ۴. تأکید بر حرف شنیدن زیاد (علم و معرفت و فلسفه و عرفان نظری)

مباحث درباره معرفت نفس و معرفت رب را گفتیم. در دو جلسه گذشته، نمونه هایی نشان دادیم. هرچه از این دست بخوانید، هرچه نگاه انسان نسبت به توحید و عالم تغییر کند، کنش و تعامل و در موقعیت قرار گرفتنش تغییر می کند.

● دو نکته در پایان

۱. دعوت به علم حضرت استاد، با مذاقه هایی همراه بود که سر سفره سلوک می آمد. نه اینکه فقط کار علمی محض و صرف را توصیه کنند.

● ۱. در اصطلاح نماندن

تأکید می کردند که علم در حد اصطلاح نماند. قرار نیست که اصطلاح یاد بگیریم، بلکه قرار است حقیقت را درک کنیم و درک موقعیت کنیم و با خدا تعامل داشته باشیم. مثلاً می بینیم در توحید مسئله ای موج می زند، من هم به آن باور دارم، ولی دل همراه نیست؛ می فهمیم نقصی وجود دارد. وقتی اصل اندیشه را داشته باشیم، به حسب این اندیشه دل نرم می شود. در اصطلاح نباید بمانیم؛ و باید آن را به واقعیت تبدیل کنیم.

● ۲. به کاربردن نتیجه علم

بعد از اینکه یک علم به نتیجه ای رسید، می شود حاصل علم. این حاصل علم، یعنی بنیادهایی دارد. مثلاً (حضرت استاد) اتحاد عاقل و معقول را مفصل توضیح داده است. این یک مغزی دارد. این مغز را کاری می کرد که در حافظه نزدیک و در صفحه جان حاضر باشد. همیشه یادآوری شود و با آن زندگی کند. اگر این اتحاد عاقل و معقول را حل

کردی، هیچ نیتی نیست که در تو اثر نداشته باشد. نیت خوب اثر خوب دارد و نیت بد اثر بد. هیچ خطور قلبی نیست که در تو اثر نداشته باشد. هیچ عملی نیست که بر جانت اثر نداشته باشد؛ چه خوب چه بد. هیچ حرفی نیست که بزخم، در جانم اثر نداشته باشد. همه اینها از بحث اتحاد عاقل و معقول به دست می‌آید. ایشان همیشه متذکر این امر می‌شد. باید حاصل علم را همیشه سر صحنه جان حاضر داشته باشیم.

برای مثال، بعضی چیزها را می‌دانیم؛ باید با خانواده مهربان باشیم؛ (حالا در نظر بگیرید که) در جلسه‌ای رفتیم و واعظ سخن گفت و همین نکته را متذکر شد که باید با خانواده مهربان باشیم. شب در منزل صحنه‌ای پیش آمد، چون واعظ این را گفته است و متذکر شده است و در صحنه جان هست، خودش را کنترل می‌کنیم تا عصبانی نشویم. حضرت استاد این حاصل علم را مکرر در سر صحنه حاضر می‌کرد. ما این بحث اتحاد عاقل و معقول را از ایشان بسیار شنیدیم. این حاضر شدن حاصل علم در صحنه جان، خیلی اثر دارد. نه استدلال‌هایی که در جای خودش باید کار شود.

از این دست اصول و امهات که مفید به حال سلوک بود، مکرر می‌گفتند. البته از دل علم به دست می‌آوردند و حاصل علم می‌کردند و آن را استفاده می‌کردند. این شیوه ایشان بود. برخی می‌گویند اینها تکرار می‌شود و تکرار خوب نیست. تکرار خوب است و گاهی لازم است؛ چرا که تکرار اثر دارد.

● ۳. علم امام عمل است

علم امام و پیشوای عمل است و من نیاز دارم که بدانم. در کنار عمل، علم را نیاز داریم. این را قبلاً توضیح دادیم.

● ۴. تبدیل دانایی به دارایی

تعبیر حضرت استاد این بود: دانایی باید به سمت دارایی برود. دانایی یعنی علم حصولی؛ دارایی یعنی این علم حصولی را به علم شهودی و حقیقت و واقعیت تبدیل کنیم؛ باید از دانایی به دارایی حرکت کنیم. چرا؟ چون دارایی کمال اصلی است. دانایی نسبت به حقیقت باید خیز برداشتن به سمت حقیقت را به دنبال بیاورد.

● ۵. همت داشتن

در مورد همت داشتن، حضرت استاد ابتدا پایه‌های علمی‌اش را می‌ریخت؛ پایه‌های همت را می‌ریخت و بعد دعوت به همت می‌کرد. همت توضیحات فراوانی دارد. حضرت استاد می‌فرمود: می‌دانید چرا به انبیای اولوالعزم می‌گفتند اولوالعزم؟ چون عزمشان در کارشان به تمام معنا جدی بود. برخی مانند شمشیر هندی هستند که آنقدر تیز است که غلاف خودش را هم می‌برد. برخی آنقدر عزمشان قوی است که بدنشان در اذیت است. گرچه باید بدن را مراعات کرد. برخی نفوس آنقدر عزمش قوی شده است که بدن از دستش بیچاره است.

چند چیز عزم را قوی می‌کند. ۱. بینش قوی (یعنی اندیشه قوی). ۲. چشیدن‌ها. کار کند و برنامه داشته باشد تا به چشیدن برسد. این چشیدن‌ها عزم را مضاعف می‌کند؛ چون خستگی را برطرف می‌کند. احساس نشاط می‌کند و دوباره ادامه می‌دهد.

ایشان دعوت به علم می‌کرد، اما سمت و سو دادن‌هایش ویژه بود. دنبال اصولی می‌گشت که تبدیل شود به عمل. توضیحاتی می‌دادند که به اینجا برسیم که دانایی کافی نیست و باید دارا شویم. و بعد کم‌کم همت. اینها باعث شده است که نوع کاری که ایشان توصیه می‌کرد، تبدیل شود به عمل.

نوفاً این فلسفه معنوی با صدرا بیان کاری کرده است که بزرگان این مکتب همه اهل شهود شده‌اند؛ اهل معنویت ناب شده‌اند. با اینکه در فلسفه کار حصولی استدلالی می‌کنند، ولی منتهی به سلوک و شهود می‌شود. برخی فلسفه‌ها معنوی هستند و تبدیل به معنویت می‌شوند، اما برخی از فلسفه‌ها منجر به معنویت نمی‌شوند. (و فقط در محدوده علم حصولی و مفاهیم ذهنی باقی می‌مانند).

● نکته دوم

در دستورالعمل‌های استاد گفتیم که تأکید بر علم و کار علمی است. اینجا هم یعنی در اصول و مبانی گفتیم که تأکید بر علم. آنجا بر اساس دستورالعمل بود که یک برنامه بگذارید حرف بشنوید. اما در اصول، مبانی سلوکی است که حضرت استاد بر اساس آن کنش می‌کرد و دستور می‌داد. این مبنا هم در کار حضرت استاد خیلی به چشم می‌آمد.



جلسه ۳۷۲ (۶) (۱۴۰۱/۸/۲۱ ربيع الثاني / شنبه)

● اصول و مبانی سلوکی استاد حسن زاده

سال گذشته دستورالعمل سلوکی حضرت استاد حسن زاده رحمت‌الله‌علیه را توضیح دادیم. از اواخر سال گذشته اصول و مبانی سلوکی ایشان را مطرح کردیم. اساساً مجموعه دستورالعمل‌هایی که داده می‌شود و سنخ دستوراتی که یک استاد سلوک می‌دهد، برای خودش یک دسته مبانی دارد. این مبانی خیلی مهم است، چرا که ارزشگذاری این دستورات است. (و نشان می‌دهد) که به چه دلیل این دستورات خوب است. مثلاً اگر ببینیم در یک نوع دستورات، عقلانیت سلوکی نیست، این امر نشانگر این است که این دستورالعمل‌ها خوب نیست. این خیلی مهم است. یا مثلاً اگر با شریعت سازگار نباشد، به درد نمی‌خورد. اینها پایه کار است و برای ارزشگذاری خوب است. مبانی و اصول سلوکی که

باعث دستور سلوکی می‌شود چیست؛ این خیلی مهم است. مبانی و اصول سلوکی از این جهت مهم است که باعث می‌شود تبدیل شود به دسته‌ای از دستورات سلوکی.

● ممنوعیت دستور خلاف فطرت

یکی از مبانی این است که خلاف فطرت نباشد. هر وقت دستوری داده شود که به حسب ظاهر خوب باشد و حتی شخص را به مقصد برساند، ولی اگر خلاف فطرت باشد، این دستور خوب نیست. شریعت (به خوبی) مسائل فطرت را پوشش داده است.

شریعت محوری و عرفان سازگار با زندگی و حیات اجتماعی و عقلانیت سلوکی از اصول و مبانی حضرت استاد است که این سه مورد را بیان کردیم؛ در اصل چهارم بودیم.

● کشاندن نتیجه علم به سلوک

مبنای چهارم تأکید بر حرف شنیدن زیاد است. اینکه گفتیم حضرت استاد نتیجه علم را به صحنه عمل می‌کشاند، روی آن تأمل کنید. این نتیجه مهمی است: چه می‌شود کرد که نتیجه علم و نظر بشود سلوک. البته نظری باشد که معطوف به سلوک باشد. نظری که راه سلوک را بپسندد. چه می‌شود که نظر را به سلوک تبدیل می‌کند. این یکی از دردهای ما است؛ چه باید کرد که همان دانسته ما سر سفره سلوک ما بیاید. این امر خیلی ارزشمند است. از این چند اصلی که حضرت استاد تأکید می‌کردند، شیوه این امر به دست می‌آید. بنده معتقدم اگر سلوک مبتنی بر علم و معرفت حقیقی باشد، توانمندی‌های فراوانی دارد؛ گرچه ریاضت‌های خاص به خودش هم دارد، مانند تحصیل علم و... اما توانمندی‌های ویژه‌ای در فضای سلوک به انسان می‌دهد و حتی سرعت در سلوک هم ایجاد می‌شود و راه میان‌بر به ما نشان می‌دهد.

● ۵. توجه به اوج بی‌انتهای سلوک

این مبنا یعنی توجه به اوج بی‌نهایت سلوک در کار حضرت استاد هست که باید در عرفان باشد. به تعبیر دیگر، اوج بی‌انتهای طی طریقت در مسیر حقیقت؛ و حرکت بی‌پایان و سلوک بی‌وقفه در هر مرتبه‌ای که هستیم.

● غوره نشده، مویز گشتی!

برخی تا کمی قوت و کرامت و کار خارق‌العاده برایشان پیش می‌آید، قانع می‌شوند و کافی می‌دانند و گمان می‌کنند به کنه عرفان رسیده‌اند. گاهی می‌گویند ما به مغز عرفان رسیده‌ایم! بنده‌خدایی را دیدم؛ خیلی طرفدار داشت در میان

افشاری خاص (اسم نمی‌برم). حرف‌های او را می‌شنیدم، در حد شهود برزخی و مثالی بود. و گاهی می‌توانست دل‌ها را بخواند. برخی تا اینها را می‌بینند، می‌گویند اوج عرفان (همین) است. درحالی که کتاب همین آقا را دیدم، چیزی نبود، جز اینکه چند کار خارق‌العاده هم از او سر می‌زد؛ ایشان تقید خاصی به شریعت نداشت. آیا این کافی است؟ احساس می‌کرد که می‌تواند کار همه را راه بیندازد و کار خودش را هم راه بیندازد. در همین حدی که چهارتا کار انجام دهد. اما اینکه خدا همه جا هست و همه کاره او است، چنین چیزی در کارشان اصلاً نبود. چنین چیزی خلل دارد.

● سی سال در توکل!

بنده‌خدایی سی سال در توکل مانده بود. فردی به او گفت: پس کی می‌خواهی بالاتر بروی؟ (تو که این همه در توکل مانده‌ای، پس چه زمان می‌خواهی به فنا برسی؟) خواجه عبدالله در منازل توکل را به بالا راه نمی‌دهد، اما بنده معتقدم که توکل را می‌توان تا بی‌نهایت پیش برد.

● یکی از مشکلات سلوک

واقعاً یکی از مشکلات در فضای سلوک همین است که متوقف می‌شوند. این توقف مفید نیست. این عرفان حقیقی نیست. اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌فرمایند: هر شب جمعه به علم ما افزوده می‌شود (از جهت تفصیل). «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، آیه ۱۱۴). دم‌به‌دم اضافه می‌شود. تا این توقف را می‌بینیم می‌گوییم از جهت کار سلوکی خلل دارد. نگاه‌ها و دلایل و شیوه‌ها و هم‌تش، هر چه باشد خلل دارد. حضرت استاد حسن‌زاده یکی از چیزهایی که قایل بود این است که ما اوج بی‌انتهای داریم و حرکت بی‌پایان در سلوک باید بکنیم و توقف بی‌معنا است. این اندیشه به هر جا که رسید، قانع نیست.

● مقام فوق تجرد

مقام فوق تجرد در بیان صدرا آمده است. ملائکه مقام معلوم دارند. اما انسان مقام فوق تجرد دارد؛ یعنی به جایی می‌رسد که هر چه به او بدهی، این‌طور نیست که بگوید تمام شد، بلکه (باز هم) جا دارد. هر چه به او می‌رسد، هاضمه‌اش قوی‌تر می‌شود تا بیشتر بگیرد. این مقام فوق تجرد است.

«كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ، إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»؛ هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می‌شود، جز ظرف علم که هر چه در آن جای دهی، وسعتش بیشتر می‌شود. (حکمت ۲۰۵، نهج‌البلاغه). وعای علم یعنی جان ما؛ یعنی جان ما بازتر می‌شود تا بیشتر بگیرد.

● لقمه جان

همه حقایق هستی لقمه (جان) انسان است. حقایق هستی بی انتها است و خداوند سبحان هم بی انتها است؛ (بنابراین) به هر جا رسیدی با اینکه بسیار خوب بوده، (ولی بدان) آنجا سقف وجودی تو نیست. سقف وجودی یعنی تو قابلیت (دریافت) حقایق را تا بی نهایت داری. بی نهایت بالفعل نمی شوی. (اما) راه باز است. به لحاظ سلوکی و شهودی به هر جا رسیدی قانع مباش.

● تجلی ذاتی بی انتها است

اگر کسی بگوید سقف وجودی انسان رسیدن به تجلی ذاتی است، (بداند که) تجلی ذاتی بی انتها است. برخی می گویند: انسان وقتی به تجلی ذاتی برسد، با حقیقت رسول الله و حضرت امیر متحد شده است، اما این نظر درست نیست و سلاک را گرفتار کرده است. تجلی ذاتی من به اندازه توان من است. توان من کجا و توان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کجا؟ قیاس مع الفارق است. در مراحل بالا یک قدمش یعنی بی نهایت فاصله. تنها ظرفی و تنها جانی که به وسعتی است که تجلی ذاتی را به هر آنچه می باید مخلوق برسد می رسد، رسول الله و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین هستند. اما بقیه انسان ها به اندازه ظرفیت شان است. به تعبیر ابن عربی به اندازه عین ثابشان می یابند. اگر کسی هم به تجلی برسد و بگوید من غلامی از غلام های حضرت امیر هستم، جرئت کرده است که چنین چیزی می گوید. جنس این دو به قدری فرق دارد که حد ندارد.

● مقام لایققی

تجلی ذاتی بی انتها است. (بنابراین) اگر تجلی ذاتی بی انتها است، کسی که به تجلی ذاتی برسد، هیچ وقت تمام نمی شود. قونوی می گوید: وقتی از سفر دوم به سفر سوم می آیند، معنایش این نیست که سفر دوم تمام شده است. بلکه در واقع سفر دوم دائماً ادامه دارد. هرچه سرمایه آن طرف می آید و به سمت خلق می رود، با نگاه حقانی همچنان سفر دوم ادامه دارد. برخی می گویند: ورای عبادان خبری نیست، ولی عبادان بی نهایت است. انسان تا قیامت و بعد از قیامت تا ابد، سر این سفره می نشیند و نوبه نو بهره می برد؛ چه در برزخ و چه در قیامت. تا ابد می روید، می بینید که جا دارید. برخی به تجلی ذاتی نمی رسند، حتی در قیامت. اگر کسی این را بفهمد که انسان ظرفیتش این است، (در این صورت) آیا هیچ سالکی می تواند بگوید من چون به اینجا رسیدم، بس است؟ اینکه علوم اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین هر شب جمعه اضافه می شود، به این معنا است که پی در پی و تا بی نهایت پیش می رود. این مقام لایققی یا مقام فوق مجرد نفس است.

● سلوک، حتی در دوران کهولت

ایشان از حدود سال ۱۳۴۷ که شهودات داشتند، تا این اواخر که گه‌گاه دوستانی رفته‌اند و ایشان را می‌دیدند، این حالاتشان ادامه داشت. گاه توضیحاتی می‌داد که مرا به شرق عالم بردند، چه دیدم و مرا به غرب عالم بردند چه دیدم. از همان سنخی که قونوی می‌گفت: به من چیزی نشان دادند که اگر تا آخر عمر هم بنویسم، تمام نمی‌شود. حضرت استاد می‌فرمود: به هر جا رسیدی، قانع نشو. ایشان این بیان بوعلی را می‌آورد «هر کس در کار علمی (حصولی) بگوید بس است، از فطرت انسانی خارج شده است» و این را در فضای عرفانی استفاده می‌کردند. عرفا از این حالت تعبیر می‌کنند به تقلب قلب؛ همت پی‌درپی و تشنگی بی‌پایان. این تشنگی بی‌پایان انسان را خیلی آماده می‌کند و انسان را قانع نمی‌کند و به هر جا برسد می‌گوید کافی نیست. (با) این تقلب قلب، عارف به جایی می‌رسد که پایان ندارد؛ هر روز یک تجلی جدیدی (دارد). می‌گویند: اگر ساده بی‌نقش باشی، پی‌درپی تجلی داری و باعث می‌شود که انسان قوت و غذای جاننش همگی الهی شود. یکی از توصیه‌های ایشان، توجه به اوج بی‌انتهای سلوک است. ایشان تا این اواخر هم خودشان اذکار و برنامه‌ها داشتند. در عین حالی که توجهات باطنی ایشان بسیار قوت پیدا کرده بود.

● اصل تدریج

البته ایشان این بیان را با این نکته جمع می‌کرد، ما تا بی‌نهایت راه داریم، ولی آهستگی و تدریج را باید در کار داشت. تدریج یک اصل محکم در نفس انسانی است. به دلیل اینکه نفس حرکت جوهری دارد و در بستر زمان است و تدریج خاص خودش را دارد. تدریج هست، ولی هرچه جلوتر می‌روی، سریع‌تر می‌شود. گاهی یک شب، ره صد ساله طی می‌شود که شخص اگر به تدریج و پله‌پله پیش می‌رفت، شاید سی سال طول می‌کشید، اما در یک شب به اندازه کل این سی سال، طی طریق می‌کند. هر چه مُنّه بیشتر باشد، شتاب بیشتر می‌شود. جسته‌جسته، انسان قوت پیدا می‌کند. درست مثل اینکه انسان به تدریج به اجتهاد می‌رسد. انسان وقتی جلو رفت، احوال پیدا می‌کند که گاهی یک شب برابر با یک عمر است. معنایش این نیست که تدریج برداشته شود. انسان همیشه باید دهانش باز باشد برای لقمه‌گرفتن. حقایق عالم لقمه‌های جان ما است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره، آیه ۳۱). کل اسماء برای ما است و انسان این‌گونه است؛ این خاصیت انسانی است. بعضی از آقایانی که اکتفا می‌کنند، بدانید که کارشان خلل دارد.



جلسه ۳۷۳

یکی از بحث‌های مهم در عرفان در وادی عمل این است که چگونه باید با دستورات سلوکی تعامل کرد. برنامه ما این بود که دستورات سلوکی چندگانه‌ای را بخوانیم و بر اساس آنها توضیح دهیم. دستورات سلوکی حضرت استاد را که گفتیم، فضا تا حدودی روشن شد. دستورات سلوکی برای ما خام است؛ لذا باید شیوه‌ای را یاد بگیریم که نشان دهد استاد سلوکی چه کار کرده است. اصول و مبانی سلوکی را بررسی می‌کردیم که چه مبانی‌ای داشت که ایشان را کشاند

به اینکه چنین دستوراتی بدهد. این راه برای ما مهم است که چگونه دستگاه سلوکی سالکان و عارفان را تقییم کنیم. هر عارفی که دستور می‌دهد، ما باید معیارهایی برای تقییم داشته باشیم و آن معیارها به ما خیلی کمک می‌کند. عملاً با اصول و مبانی سلوکی نشان داده می‌شود که هر کس چه مبنایی دارد و آیا این دستور درست هست یا نه. مثلاً اگر کسی شریعت در کارش جدی نباشد، برخی خلل‌ها در دستوراتش دیده می‌شود.

● مبانی و اصول سلوکی

۱. شریعت محوری؛

۲. عرفان سازگار با زندگی اجتماعی؛ اگر این عنصر نباشد، با فطرت ما سازگار نیست.

۳. عقلانیت سلوکی؛ اگر عقلانیت سلوکی نباشد، انسان می‌پاشد.

۴. تأکید بر علم و حرف‌شنیدن و معرفت به نفس و معرفت رب و عرفان نظری؛ این امر در کار حضرت استاد خیلی به چشم می‌آمد.

۵. توجه به اوج بی‌انتهای و حرکت بی‌پایان و سلوک بی‌وقفه. در هر رتبه‌ای که انسان باشد.

● ۵. توجه به اوج بی‌انتهای سلوک

برخی تا به جایی می‌رسند و به شهودی دست پیدا می‌کنند، فکر می‌کنند که همین جا آخر کار است و کافی است! مثلاً کسی هست که نهایت کارش در حد کشف صوری است، نوع دستوراتی که می‌دهد، در همین حد است.

● مقام لایق‌فی

مبنای حضرت استاد این است که هم هستی بی‌انتهای است و تجلی ذاتی به لحاظ عمق پایان‌ناپذیر است و تجلی اسمائی بی‌نهایت است به لحاظ بسط اسماء. آنی که انسان باید به آن برسد یعنی هستی، بی‌پایان است. هر چند اسماء به لحاظ تفصیل بی‌انتهای است، در عین حال عمقی هم پیدا می‌کنند. تجلی ذاتی هم به لحاظ عمق بی‌انتهای است که در نهایت می‌رسد به تجلی ذاتی اهل بیت علیهم‌السلام. (یعنی) تجلی ذاتی رسیدن انسان به تعین اول و تجلی اسمائی رسیدن انسان به تعین ثانی. از طرفی هم، انسان مقام لایق‌فی دارد و از ناحیه آنچه انسان باید به آن برسد، بی‌انتهای است. و انسان هم بی‌انتهای می‌تواند بپذیرد و در خودش هضم کند. این مقام لایق‌فی است.

● توقف بی‌معنا است

این اندیشه حضرت استاد، باعث می‌شود که ایشان قوت پیدا کردند و اصلاً توقف معنا ندارد. چنین اندیشه‌ای نمی‌تواند بگوید قانع باش؛ بلکه می‌گوید قانع نباش. حتی اگر به جایی رسیدی که تالی تلو معصوم شدی و بالاتر از آن کسی نرسیده است، نباید بگویی بس است و باز هم باید ادامه بدهی. این چیزی است که من تعبیر می‌کنم هم عمق هستی برای خودش تحمل بی‌نهایت را دارد و هم انسان می‌تواند به لحاظ مقام لایق‌اش تحمل بی‌نهایت کند. این دو باعث می‌شود نوع دستورات تغییر کند و نوع رویکرد و نوع نتایجی که به دست می‌آید، تغییر می‌کند؛ یعنی دم‌به‌دم به عمق هستی رفتن و دم‌به‌دم به سمت بی‌نهایت شدن حرکت کردن.

در این صورت، دیگر کشف‌های صوری و پابین، رنگ می‌بازد و خیلی جدی نیست. این به صورت پایه‌ای در کار حضرت استاد بود و این باعث می‌شود که یک تشنگی بی‌پایان ایجاد می‌کند و یک سلوک بی‌پایان ایجاد می‌کند و هیچ وقت باز نمی‌ایستد.

● قوت در پیری

برخی می‌گویند وقت پیری تازه وقت دم‌به‌دم‌ها رسیدن و دریافت‌های ویژه کردن است. به لحاظ بدنی و ظاهری پیر شده است و حرکاتش کند شده است، اما به لحاظ باطنی بر عکس است. این باعث می‌شود که در پیری گه‌گاه بهتر می‌گیرند و لزومی ندارد اعمال سخت جوانی را انجام دهند و نمی‌شود و بدن نمی‌کشد، ولی برای او ملکه شده است. این پایه بحث است که باعث می‌شود هم توانایی انسان را بفهمیم و هم عمق هستی را بیشتر بشناسیم.

● به عمق رفتن

هر دم ما می‌توانیم بگوییم سلوکی باید داشته باشیم که عمق بیشتر و معرفت و دانایی بیشتر به ما بدهد. ما دانایی‌هایی داریم که وقتی به اهل و اصلش می‌رسد، خودش صدها جلد کتاب است. مثل معراج رسول‌الله که می‌فرمود: وقتی می‌رفتم عرق بر پیشانی بود و وقتی برگشتم، هنوز عرق پیشانی‌ام خشک نشده بود. آنجا هر چه قوی‌تر می‌شوند، دیدن‌های بسیار روی می‌دهد. قونوی می‌گفت: چیزی به من دادند که اگر بخواهم بنویسم، تا آخر عمر هم بنویسم، تمام نمی‌شود و امور جزئی‌اش بی‌انتهاست؛ من فقط اصول و امهات آن را برای شما می‌نویسم. شبیه آنچه برای عقل فعال نقل می‌کنند. عقل فعال از آنچه در عالم هست، خبر دارد به صورت بی‌انتهاست. برای کسی که بالا می‌رود، چنین عمقی هست. هر چه سلوک بیشتر (باشد)، دانایی‌های بیشتر و عمیق‌تر (افاضه می‌شود) به گونه‌ای که قابل قیاس با قبل نیست.

● شور و عشق بیشتر

هر شهودی که روی می‌دهد، شور و عشق فراوانی در خودش دارد که دم‌به‌دم بر آن افزوده می‌شود. ما شوق‌هایی که اول داریم، گاهی اوقات به حدی از تشنگی می‌رسد که این عشق انسان را با خود می‌برد. این حالت را مغناطیس قرب می‌گویند. و بعد از این، تمام شهودات چیزی سراسر عشقی است. و برخی گفته‌اند: اگر این مستی‌ای که من دارم بین همه انسان‌ها پخش شود، همه مست می‌شوند. و این شور و عشق اصلاً قابل وصف نیست که اگر از ابتدا به او می‌دادند، نمی‌توانست تحمل کند؛ هر دم عزم و همت قوی‌تر. بعضی عزم‌ها، نسبت بعضی از عزم‌ها عزم به حساب نمی‌آید. اگر اولوالعزم را ببینید، ما نسبت به آن‌ها عزمی نداریم!

● محالّ مشیئة الله

این باعث می‌شود که هر دم تقرب بیشتری پیدا شود به حضرت حق. اصلش هم به دنبال تقرب و بندگی هستیم. بندگی نهایی آنجایی است که آن قدر قرب حاصل شود که تو نمایی و خدا بماند و انسان محالّ مشیئة الله شود. و خداوند حکومت کند و کسی اگر این را ببیند، از آن تعبیر می‌کنیم به سلوک و اندیشه بی‌پایان که تا کجا ندارد و تا انتها ادامه دارد. چون حقیقت هستی بی‌انتهاست و انسان هم مقام لایققی دارد. تو می‌توانی! این تقرب بی‌انتهاست پیدا کردن، اگر بخواهیم بگوییم تجلی اسمائی دارد از این اسم به آن اسم و از آن اسم به اسم دیگر و کم‌کم به سمت عمق می‌رود و بعد می‌رسد به اسمای ذاتیه در تعین ثانی و بعد می‌رسد به اسمای ذاتیه در تعین اول. در آنجا هم به صورت بی‌انتهاست می‌رود؛ چون همیشه حظّی از تجلی دارد. تجلی ذاتی اصلی برای اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است. این باعث می‌شود که انسان دم‌به‌دم الهی‌تر شود و دم‌به‌دم رفتارش خدایی‌تر شود و این‌سویی نیست.

● مراتب ایمان

علامه طباطبایی در اواخر جلد اول المیزان مراتب ایمان را توضیح می‌دهد ذیل «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره، آیه ۱۳۱) مقام سوم ایمان را این‌گونه توضیح می‌دهند: مقام سوم ایمان مقام رضا است که راضی است به دستور الهی و هیچ‌گاه من و منّ ندارد و از کل هستی هم راضی می‌شود. بعد می‌رسد به مرتبه چهارم اسلام و ایمان که مرتبه فنا است. در اینجا می‌گوید اصلاً جنس این مقام با مقام رضا فرق دارد. از این به بعد تازه می‌فهمد بندگی یعنی چه. تا حالا بندگی کرده بود، ولی بندگی (ناب) نکرده بود. یعنی راه باز است و به شکل طولی و تشکیکی همه مراحل را نگاه کنید.

این مسئله در مسلک حضرت استاد خیلی زیبا معنی پیدا می‌کند. اگر این (نگاه) آمد، نوع دستورات تغییر می‌کند. تا کی باید مراقبه داشته باشیم؟ جنس مراقبه چیست؟ جنسش تغییر می‌کند، ولی معنایش این نیست که از مراقبه در بیاید. علامه طباطبایی مراقبه را در چهار مرحله توضیح داده است که در ابتدای دروس عرفان در وادی عمل آنها را توضیح دادم.

جانب خداوند را رعایت کردن، یک نوع مراقبه است و همیشه احساس حضور حق کردن، این هم خوب است. ولی وقتی بالاتر رفتی، مراقبه این گونه نیست. اصل مراقبه (همیشه) پابرجا است. همیشه مراقبه هست، ولی مراقبه مخصوص آن مقام. می گویند: مراقبه مع الله مطرح است. گاهی قرآن می خواند، ولی به جایی می رسد که قرآن خواندنش هم تغییر می کند و گاهی احساس می کند که خود خداوند متعال است که دارد قرآن می خواند.

حضرت استاد از ابتدا نمی گوید به صورت نهایی قرآن بخوانید. ایشان می فرمود: استادی به شاگردش گفت: قرآن بخوان؛ به گونه ای که احساس کنی نزد من می خوانی. چند وقت بعد گفت: قرآن بخوان به گونه ای که نزد رسول الله و امام معصوم هستی. بعد اثری عجیب داشت. و بعد فرمود: قرآن بخوان آن گونه که نزد خدایی. و اثر کرده است و تا عمق رسیده است. اصلاً نوع قرآن خواندن تغییر می کند. این دستور همیشه هست، ولی نوع آن تغییر می کند.

حضرت استاد دستور وضو داده است که همیشه دائم الوضو باشید، ولی ایشان گاهی توضیحی داده است درباره حقیقت وضو که خیلی عجیب است؛ روایتی که هر کسی وضو گرفت و نماز نخواند «فقد جفانی». ایشان چون خودش این مسیر را طی کرد، دستور وضو را به شاگردانی که بالاتر آمده بودند، به تدریج ارتقا می داد؛ یعنی وضو و مراقبه و قرآن خواندن برداشته نمی شود، ولی جنس آن کم کم تغییر می کند.

گاهی کسی می گفت: این حال به من روی داد، استقبال می کرد و می فرمود: همین جور و همین طور باید باشد. اگر کسی این مبنا را قبول می کند، باید در دستورات ایشان اشباع شده باشد. در دستورات حضرت استاد اشباع شده است. همیشه دستور می داد که کار علمی تان را رها نکنید، ولی تأکید می کرد که این علم باید از دانایی به دارایی تبدیل شود. باید به شهود تبدیل شود. یعنی بعداً تشویق می کند به کار علمی شهودی. جنس کار در سلوک باید به این سمت برود. هیچ وقت نگویند بس است. اصل ذکر باید باشد، ولی ذکر باید چه شود؟

● مکتبی که تشنگی می آورد

مرحوم ملاعلی نوری بعد از اینکه استاد قَدَر شده بود، در ایشان تشنگی ایجاد شده بود، دستور گرفت و ذکر را ادامه داد. دیدند نمی شود تا اینکه به او گفتند: تو خودت باید ذکر شوی! و از آن به بعد راه برایشان باز شد. (ملاعلی نوری حدود شصت هفتاد سال استاد بود و واقعاً کار صدرايي تشنگی ایجاد می کند). از ذکر در نیامده است، ولی عمق ذکر برایش باز شد و همان را ادامه داده است.

حضرت استاد توضیح می داد اگر شما در راه بیفتید، حال خودتان، خودش راهبرتان می شود؛ این می شود دم به دم سلوک پی در پی در دل شیوه های ثابت. معنای این اصل این است که هیچ گاه وقتی به مقامات معنوی رسیدی، متوقف نشو و قانع نشو.

ما کار خودمان را می‌کنیم. مثلاً اگر از صد سال عمر ما، نود و نه سال و یازده ماه گذشت و هیچ به ما نداده باشند مسئله‌ای نیست، ضرر نکرده‌ایم و عمل به وظیفه کرده‌ایم. آنی که گفتیم، در برزخ و قیامت هم صعود معنا دارد. اصل ذکر گفتن و توجه به حق، خوب است، ولو اینکه به انسان چیزی ندهند. صدرا می‌گوید: اگر کسی در اینجا به کشف نرسد، قطعاً در برزخ و قیامت به او خواهند داد. اگر به کسی هم ندهند، مشکلی نیست، ما به دنبال این هستیم که سالم زندگی کنیم و عمق را ببینیم و به سمتش حرکت کنیم. اگر ندادند، ما ضرر نکردیم، اگر هم دادند، بله انسان نفس تازه می‌کند و خستگی از تنش بیرون می‌رود. مراقبه کن، خود همین خوب است و انسان را به کمال می‌رساند. درس را خواندم، در عین حال چشم و گوش و زبانم را مراقبت کردم. حتی ذکر را به زبان گفتن، لطف دارد، خوب است، همین را نگاه دار و این لطف دارد. بنده‌خدایی می‌گفت من روزی صد مرتبه سورۀ توحید خواندم و به انبیا هدیه کردم. (مطمئن هستم انبیا با من هستند).



جلسه ۳۷۴ (۸) (۵/۹/۱۴۰۱ / اول جمادی‌الاولی / شنبه)

از اواخر سال قبل به اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه پرداختیم. اصول و مبانی، پایه‌هایی هستند که بر اساس آنها دستورات سلوکی داده می‌شود. تاکنون پنج اصل و مبنا را بیان کرده‌ایم: ۱. شریعت‌محوری؛ ۲. عرفان سازگار با زندگی و حیات اجتماعی؛ ۳. عقلانیت سلوکی؛ ۴. تأکید بر علم و حرف‌شنیدن؛ ۵. توجه به اوج بی‌انتهای و حرکت بی‌پایان و سلوک بی‌وقفه. بحث بعدی ما نکته‌های سلوکی ایشان است. انصافاً تحلیل‌های عمیقی در کار ایشان روی داده است. در همین بحثی که داشتیم، اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد، الان مبناهای ششم را عرض می‌کنیم.

۶. تبیین سلوکی

منظور از تبیین سلوکی این است وقتی دست به کاری می‌شویم، یک وقت تعبداً انجام می‌دهیم؛ یعنی انجام بده و برو. نپرس چه خبر است، برو! برخی روششان این‌گونه است. اما برخی توضیح می‌دهند که سرّ و لِمّش چیست و چه نسبتی با جان پیدا می‌کند. این را تبیین سلوکی عنوان می‌دهیم. بعضی مواقع انسان می‌داند که ذکر می‌گوید، فلسفه ذکر چیست. اگر سحر دارد، می‌داند سحر چیست. اگر مراقبه دارد، فلسفه آن را می‌داند. قرآن خواندن فلسفه‌اش چیست، می‌داند. این را می‌گوییم تبیین سلوکی.

صرف دستور دادن در حد اولیه نیست، بلکه توجیه می‌کنند. حضرت استاد تبیین دستور را می‌گفتند و توضیح می‌دادند که فلسفه‌اش چیست. این را در کار برخی از بزرگان دیده‌ایم. اصلاً سلوک کردن چرا؟ این دستور برای چه؟

چه می‌شود؟ چه نتیجه‌ای را دنبال می‌کنیم؟ حضرت استاد معمولاً دستوراتی که می‌دادند، تلاش می‌کردند که سر آن دستور را هم بیان کنند و توضیح دهند که چگونه است، تا شخص بداند که چگونه است و چرا و چگونه اجرا کند.

● مزایای تبیین سلوکی

۱. شفافیت مسیر؛ یکی از دلایل این است که برای شخص، شفافیت مسیر روشن می‌شود. بنده‌خدایی به یکی از شاگردان دستوری جهت رسیدن به مجرد برزخی داده بود و آن شخص بعد از مدتی فکر می‌کرد که توصیه ایشان جهت رسیدن به این مرتبه است که همه‌اش تخیلی و توهمی است. او نمی‌دانست آن استاد می‌خواهد او را به کجا بکشاند.

۲. وضوح در سیر؛ بر اساس شفافیت، به صورت واضح سیر می‌کند. مثلاً اگر بگویند برای رفتن به حرم دو راه هست، راه اول این‌گونه و راه دوم آن‌گونه، وقتی می‌خواهید بروید، با وضوح سیر می‌کنید. این یکی از خاصیت‌های تبیین است. اصلاً کنش انسانی به گونه‌ای است که هر چه مسیر واضح شود، بهتر می‌تواند سیر کند؛ یعنی با چشم باز و ورود واضح و روان و طبیعی داشتن.

۳. ایجاد طمأنینه؛ طمأنینه در ورود ایجاد می‌کند. وقتی برایش وضوح دارد و وارد می‌شود، طمأنینه پیدا می‌کند و با آرامش این مسیر را طی می‌کند. در کار سلوکی طمأنینه خیلی کمک می‌کند. در سلوک باید یک طمأنینه‌ای داشته باشیم. کسی که یک دور حقایق و فلسفه سلوک و امثال اینها را می‌خواند، می‌داند در کجای راه است و چگونه است؛ می‌فهمد که چگونه مسیر را طی کند.

۴. اثرگذار در کیفیت سلوک؛ وقتی انسان می‌داند متوجه است که در برخورد با مشکلات چگونه عمل کند. ممکن است در مسیر این حال به او دست دهد که همه عالم به او بند است. اما شخص باید بداند که اگر در این مسیر هست، بنده هست! (بندگی را فراموش نکند).

● دل‌آزرده‌شدن ملک از علامه

علامه طباطبایی رحمت‌الله‌علیه از مرحوم قاضی دستوری گرفته بودند. مرحوم قاضی فرموده بود اگر در حین عمل به این دستور مَلکی آمد به آن اعتنا نکن. به کار خودت مشغول باش. علامه طباطبایی می‌فرمود: من مشغول بودم دیدم مَلکی آمد و دور من می‌گردد. من طبق دستور استاد نگاه نکردم و آن مَلک درحالی که مکدر شده بود رفت. آن مکدر شدن همچنان در خاطر من هست؛ ولی دستور استاد این‌گونه بود.

باید تبیین‌هایی شود و راه‌ها مشخص شود تا درست به نتیجه برسد. برخی دغدغه‌های سلوکی‌شان و اخذ اصول سلوکی‌شان، خیلی زیاد است. خود حضرت استاد از این دست افراد بودند. این افراد به وقتش می‌فهمند باید چه کار کنند؛ چه در سقوط و چه در صعود همه را می‌فهمند. اما بقیه افراد، باید این اصول را بشنوند تا بفهمند که چگونه است

و باید چه کار کنند و چه کار نکنند، تا سلوکی مؤثر داشته باشد. مثلاً اگر شیطانی آمد و گفت تکلیف را از تو برداشتیم، چه کار کند. تبیین‌های سلوکی به انسان این قدرت را می‌دهد.

ما در کار حضرت استاد، خیلی از حقایق اسرار سلوکی را شنیدیم؛ در حرف‌هایشان چه در کتاب و چه در درس. برخی از این حقایق، مرکز ثقل آن مباحث سلوکی بود که ایشان بیان می‌کردند. من چند نمونه را می‌گویم. در بحث سحر ایشان می‌فرمود: باید سحر داشت. ایشان توضیح دادند که تعقل با تعلق نمی‌سازد و اینکه سحر چه اثری دارد و چه می‌شود. نکته‌هایی در باب سحر می‌گفت تا برای ما وضوح حاصل شود. اینکه یک سحر بلند می‌شوم و حالم بد است، می‌فهمم که چرا این‌گونه است. حتی خودشان که برخی به تجربه سلوکی خودشان بود، اصطیاد این‌گونه مسائل را زیاد داشتند. بگذارید من یک نمونه بگویم.

حضرت استاد در بحث ذکر که دستور ذکر می‌دهند، خیلی از بحث‌ها را دیده است؛ مثلاً دیده بود در کتاب بحرالمعارف عبدالصمد همدانی یک نکته بسیار عالی در ذکر هست که ایشان آن را آورده است. (به همان جا ارجاع می‌دادند). به مغز کار می‌پرداخت؛ به جوانبش و به قیودش می‌پرداخت. این می‌شود تبیین سلوکی. این باعث می‌شود که حتی کیفیت ذکر انسان هم تغییر کند. البته بعضی از دستورات ایشان که در لابه‌لای مباحث آمده است، خواهیم آورد.

تجربه‌های سلوکی خود حضرت استاد و یا از دیگران آورده‌اند، تجربه‌های سلوکی که به ما بصیرت می‌دهد، در حقیقت اصول و قواعد سلوکی است. تبیین‌های ویژه‌ای در آن وجود دارد. اینها را باید اخذ کرد. در باب سحر، ذکر، مراقبه، قرآن همه این دستورات در بیانات ایشان فلسفه‌اش ذکر شده است.

● کتاب فنی سلوکی

واقعاً باید به جایی برسیم که کتاب‌هایی داشته باشیم در این فضا به شکل فنی. مثلاً همان‌طور که کتاب‌های فلسفی و عرفان نظری فنی می‌خوانیم، در سلوک هم باید چند کتاب فنی بخوانیم. و حتی نشان دهیم که مبانی و اصولی که به اینجا می‌کشاند، چیست و چرا. درست مثل آن کاری که پزشکان انجام می‌دهند، بدون این که درد بکشند، اما می‌دانند کسانی که این درد را دارند، چه می‌کشند و بدین طریق می‌توانند درمان کنند. در مباحث سلوکی هم باید این‌گونه باشد و حتی می‌شود کسی این مباحث را خوب بخواند و حتی راهبر سلوکی شود، بدون اینکه خودش سلوک کرده باشد.

مباحث سلوکی باید به صورت اجتهادی کار شود؛ آیات و روایات فراوانی وجود دارد که به زوایای پنهان جان اشاره می‌کند. چیزی که می‌تواند موجب کمال جان شود، حتی ادبیات بی‌نظیری در شریعت وجود دارد، متأسفانه اینها به شکل علمی جاری نشده است. اما در کنار همه اینها، خود شخص هم باید اهل سلوک شود و دست به کار شود تا بتواند درست مسیر را طی کند.

● شیطان بر سر صراط!

بنده‌خدایی می‌گفت: چله‌ای گرفتم و در این چله دیدم که شیطان چگونه بر سر صراط نشسته است! در صراط چه می‌کند و چگونه اثر می‌کند. اینکه شیطان از چهار طرف حمله می‌کند یعنی چه. نوری که از جلو می‌رود و نوری که از دست راست می‌رود یعنی چه. نور پیش‌برنده یعنی چه. این‌ها را توضیح داده‌ایم. خیلی از این اسرار در قرآن آمده است. تبیین‌های سلوکی نابی در دل آن وجود دارد. آن را باید به‌دست آورد. اگر کار علمی منظمی صورت بگیرد، انصافاً برای اهل سلوک راهگشا است.

● سلوک عام

در سلوک عام، همه انسان‌ها در سلوک‌اند؛ چه به سمت بدی‌ها که منتهی به جهنم می‌شود و چه به سمت خوبی‌ها که منتهی به بهشت می‌شود. این سلوک را قرآن بیان کرده است. همه انسان‌ها در سلوک‌اند. این سلوک را باید فهمید. اصل سلوک را باید حل کرد که سلوک عام است. لذا تمام زوایای پنهان منافق و کافر گفته می‌شود. زوایای پنهان نفاق خفیف گفته می‌شود؛ یا در ایمان و عبودیت چه زوایایی نهفته است. اینها تبیین‌های سلوکی مربوط به حوزه و حیطة عمل و سلوک است تا در عمل دست ما باز باشد.

دیدیم‌ایم درباره برخی امور که تأثیر چندانی در سلوک ندارند، کتاب نوشته شده است که باید چه کار کرد؛ در یک کار جزئی مکانیکی. چه مرحله‌ای، چگونه و چه کار باید کرد. تکنیک‌های کار، شیوه‌های اعمال با تمام دقت‌ها، این کار را می‌کنند. اما در سلوک این کار نشده است و کسی هم این کار را نمی‌کند. دوستان سعی کنند که دغدغه‌های سلوکی پیدا کنند و به دنبال اصطیاد نکته‌های سلوکی باشند. نکته‌های سلوکی خیلی اهمیت دارد. حضرت استاد از این دست بودند و در کار خودشان هم این را می‌آورد.

● علت ریزش و انحراف در سلوک

یکی از مشکلاتی که باعث ریزش‌های سلوکی یا انحراف در سلوک است، به خاطر این است که تبیین‌های درستی صورت نگرفته است. اگر می‌خواهید به صورت فنی پیش بیاید، نتیجه‌اش این می‌شود که حتی می‌توان گفت اگر ده نفر دارید، ده نوع سلوک خواهید داشت. مثلاً این آقا جنسش، جنس عملی است این دستور. آن آقا جنسش جنس علمی است، این دستور. و ممکن است ذکر واحدی دو نوع توضیح داده شود. شرطش این است که تبیین‌های سلوکی برایش حل و هضم شده باشد. حضرت استاد با اینکه به کسانی دستور اربعین کلیمی می‌دادند، ولی به بعضی از طلبه‌ها که از نظر بدنی ضعیف بودند، می‌فرمود: شما نمی‌خواهد روزه بگیرید و دستور خاصی به آنها می‌داد. بسته به افراد باید دستور در چنته داشت.

● افراز اصول و امهات سلوکی

یاد بگیریم ابراز و افراز اصول و امهات سلوکی با همین دغدغه‌های سلوکی. احساس می‌کنم کار سلوکی و تراش موجود در کار اجتهادی سلوکی، به اولیات در سلوک اکتفا کرده است؛ گرچه علامه طباطبایی و حضرت استاد حسن‌زاده آملی در این مسیر پیش رفته‌اند. ولی باید تفصیل بیشتری پیدا کند. نوع کتاب‌های سلوکی‌ای که وجود دارد، در لابه‌لا این نکات گفته شده است. گه‌گاهی گفته شده است چرا و چگونه. چرا و چگونه را در این بحث‌ها خیلی اهمیت بدهید.

● مطلب سوم: تبیین‌ها و نکته‌های سلوکی

در مکتب سلوکی تا به حال به دو بحث پرداخته‌ایم: یکی دستورالعمل‌ها و دیگری اصول و مبانی سلوکی حضرت استاد. بحث بعدی تبیین‌ها و نکته‌های سلوکی است؛ دقایق و اصول و امهات سلوکی است که عمدتاً تجربه خودشان است؛ گرچه گاهی از دیگران هم استفاده می‌کنند. این کار به انسان خیلی سرمایه می‌دهد. یعنی انسان باید بعضی از چیزها را بشنود.

امور کلی بیان شد؛ معرفت نفس و عرفان نظری و وحدت شخصی در جای خود. آن سرمایه کلی بیان شد. الان صحبت از نکته‌های ویژه سلوکی است. بعضی از اینها را تا انسان می‌شنود، رمز کار را پیدا می‌کند. بحث مهمی است. اینجا ترتیب مباحث نداریم، چون باید تمام مباحث ایشان را ببینیم؛ فرصتش را ندارم. الان به صورت کشکولی بحث می‌کنیم، لذا ترتیب منطقی و نفس‌الامری در مباحث نیست. اگر شد، در پایان ممکن است این مباحث را به ترتیبی گره می‌زنیم.

تلاشمان این است برخی از موارد را که می‌تواند مؤثر باشد در نفس سلوک ما، نفس توجه ما، آنها انتخاب شود. و الا مباحث بسیار است. مباحث اثرگذار را خواهیم گفت. حضرت استاد کل فلسفه و معارف را از افق‌های تبیین کردند. و از آن منظر این حرف‌ها را می‌زنند. مثلاً درباره تجرد نفس آنچه یافتند را تبیین می‌کنند و بعد برایش استدلال می‌آورند.

● اصل اول: صفای باطن

«آن که چند روزی خود را از هرزه‌خواری و هرزه‌کاری و از گزاف و یاوه‌سرائی، بلکه زیاده‌گوئی و خلاصه از مشتتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می‌بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد؛ و آثار او را نور و بهائی است. پس اگر ریاضت مطابق دستورالعمل انسان‌ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه چهل و نه).

اگر انسان چند روزی جلوی تعشقات نفسانی را بگیرد، صفای باطنی خودش را نشان می‌دهد. معمولاً چهل روز و دیده‌ایم که برخی ده روز هم جواب می‌دهد. (وبرخی باید خون دل بخورند و چند چله را به هم وصل کنند تا کار درست شود). ولی این هست که همان اندکی که انجام می‌دهد، مثلاً چهل روز، همان ایام صفا را می‌بیند. می‌بینیم که موجب صفا می‌شود.



جلسه ۳۷۵ (۹) (۱۲/۹/۱۴۰۱ جمادی‌الاولی / شنبه)

از سال گذشته، به مکتب سلوکی حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی پرداختیم. مقام اول، دستورالعمل‌های سلوکی ایشان بود. مقام دوم، اصول و مبانی دستورات سلوکی ایشان بود. اصول و مبانی هم جزء بحث‌های دستورالعمل سلوکی است تا قدرت تقییم و ترجیح پیدا شود.

● نقد مبانی سرعت در سلوک

بعضی‌ها سرعت را خیلی جدی مطرح می‌کنند؛ می‌گویند: انسان باید به سرعت از این نشأه در برود. آیا سرعت معیار است؟ ما در گذشته، به بحث سرعت پرداختیم. واقعیت این است که سرعت معیار نیست. برخی می‌گویند خوب است انسان استخوان‌دار شود تا وقتی که آن طرف رفت، کم نیاورد و یا دچار انحراف نشود؛ لذا سرعت معیار نیست. در موارد استثنا بحث سرعت مطرح می‌شود، اما قاعده کلی این است که سرعت معیار نیست.

بنای برخی بر این است که به سرعت شخص را از این نشأه بکنند تا چشم برزخی‌اش باز شود. اما معتقدم نباید این‌گونه باشد، گرچه ممکن است گه‌گاهی و در مرحله‌ای و در شرایطی، سرعت اعمال شود. بر فرض که هیچ انکشافی حاصل نشد و فتح و فتوحی پیدا نشد و هیچ نحوه اقتداری هم پیدا نشد؛ چون حاصل نشد، پس این چیست که من خود را مشغول کرده‌ام؟ اگر دستورالعمل‌های مطابق شریعت باشد، تو را می‌سازد؛ هیچ باکی نیست. تو که مشغول بین‌الطلوعین شدی، مشغول راز و نیاز شدی، مشغول خلاف‌های شدی تا جلوی‌اش را بگیری، ولو اینکه برای تو کشف و انفتاحی حاصل نشود، اما این کمال تو است. اگر بداند این کمال است و اگر کسی اهلش باشد، می‌تواند به او نشان دهد که چگونه برایش کمال است.

اگر کسی تمام کارهایش را می‌کند و عبادت و مراقبت و توجه و ذکر را داشته باشد، اگر این دنیا برایش حاصل نشد، آن دنیا به او خواهند داد.

● شیطنت در سلوک

دیده‌ایم افرادی که اهل کشف و مکاشفه شده‌اند، ولی اعتدال انسانی پیدا نکرده‌اند. معمولاً برایشان مضر است و مشکلاتی ایجاد می‌کند. بله، گاهی دیدن چند نمونه از احوال خوش، چیزی است، ولی اینکه پایه کار قرار بگیرد، چیز دیگری است. بعضی‌ها سرعت را خیلی جدی می‌گیرند. سرعت زیاد، خیلی مضر است و گاهی ریاضت‌های سنگین انجام می‌دهد تا از عالم ماده عبور کند و به عالم مثال وصل شود و گاهی به جاهای دیگر وصل می‌کند، اما اینها به این صورت درست نیست. چنین چیزی اگر با اعتدال انسانی نباشد و با گناه همراه باشد، تبدیل به شیطننت می‌شود. مگر شیطننت از کجا سر در آورده است؟ مثلاً می‌بیند راحت می‌تواند به خانه‌ها سر بزند، رفته است و دیده است و نفسانیت‌های شدید. اگر این است، پادشاهان هم دیگران را تحت سلطه خود قرار داده‌اند.

● اعتدال و کمال انسانی

سرعت معیار نیست. معیار اصلی، اعتدال و کمال انسانی است و اگر کشف و فتح و فتوحی هم حاصل نشد، نشود. کشف خوب است و انسان با آن می‌تواند خدا را با چشم قلب ببیند، اما اینها معیار نیست. این نحله‌هایی که با سرعت می‌برند، خوب نیست. هنوز استوار در خُلق کریم نشده است؛ هنوز بیداری شبانه‌اش درست نشده است. این چه کاری است؟ شیطان هم همین‌گونه جلو رفته است. برخی کشف و کرامت‌ها در غیر وقتش بیاید، مزاحم است. ما می‌خواهیم بنده شویم. از نظر دینی هرچه (بیشتر) بنده شوید و به رضوان حق نزدیک شوید، آنجا رسیده‌اید؛ اصلش رضوان و بندگی حق است؛ حال چه کشف و شهود دست بدهد یا ندهد. ابن عربی می‌گوید: من کسی را می‌شناسم که اهل مکاشفات است، اما گرفتار سنت استدراج الهی شده است؛ او گمراه می‌شود و خودش هم خبر ندارد.

گاهی روال موهبتی است که زمانی شخص روال طبیعی را طی می‌کند و به تدریج می‌رسد؛ و گاهی اقتداری است. این اقتداری نوعی شیطننت است. مرتاضین این‌گونه‌اند. اصلش این است که بندگی کردن محور باشد. اگر کشف هم داشته باشد، باز هم راه بندگی را طی می‌کند. برخی می‌گویند: زودتر برسیم و تأمین کنیم؛ این از هر کسی بر نمی‌آید. باید همه‌اش خدایی شود. اما اگر شخصی که به این افق رسیده است، اما مطابق افقش حرکت نکند، این خوب نیست و خطرناک است.

● صد سال ذکر

بنده‌خدایی می‌گفت: اگر من ذکری را صد سال بگویم و بدانم این ذکر اصل کار است، می‌گویم ولو اینکه هیچ (چیزی) به من ندهند. کسی که درس خوانده است، اینها را بهتر می‌فهمد. می‌فهمد که من این راه را رفته‌ام، ولو اینکه هیچ ندهند. یکی هم مثل ملاحسینقلی همدانی سی سال زحمت کشیده است، ولی به او هیچ ندادند، اما شکی در این مسیر پیدا نکرد. (و بعد از آن سی سال راه برایش باز شد). پس باید دانست که معیارهایی از این دست وجود دارد و باید مراقب بود که چه مبنایی از مبانی سلوکی در کار است و کدام مبنا حق است و کدام حق نیست.

● نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد

«آن که چند روزی خود را از هرزه‌خواری و هرزه‌کاری و از گزاف و یاوه‌سرائی، بلکه زیاده‌گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می‌بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد؛ و آثار او را نور و بهائی است. پس اگر ریاضت مطابق دستورالعمل انسان‌ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه چهل و نه).

● صفای فطری

اصل حقیقت ما جز صفا و نور نیست. به تعبیر دیگر، آنی که قرار است به بدن تعلق بگیرد به حسب حقیقت روح خداوند، خودش سراسر نور و صفا است و همین باعث می‌شود یک صفای فطری در همه هست. همان‌طور که یک صفای ویژه در کودکان می‌بینیم، حتی دروغ گفتن‌هایش هم یک پایه صفا دارد. حتی در دعوایی که می‌کنند، باز هم صفا دارند و خیلی زود کنار هم قرار می‌گیرند، انگار که هیچ دعوایی با هم نداشتند. این صفای فطری برمی‌گردد به روح خداوندی که در ما هست.

شیخ اشراق یک کلامی را نقل می‌کند که اصلش از فلوطین است. او می‌گوید: من وقتی خلأ بدن کردم، نفس خودم و هرچه در آنجا بود، همه‌اش صفا و نور بودند. سراسر نور و صفا برای خود احکامی دارد. آن جنود عقلی که در روایات گفته‌اند، جهات صفا و تجردی نفس ما هستند؛ هفتاد و پنج سپاه عقل. نوجوانی را دیدم که خیلی صفا داشت، بعد از یک سال که او را مجدد دیدم، خیلی ضمخت شده بود.

● دو نجوا

نفس که به بدن تعلق می‌گیرد، اقتضائات بدنی و نفس اماره‌ای در انسان پدید می‌آید. در این موقع، دو نجوا در انسان پدید می‌آید، یکی فطری توحیدی و دیگری نفس اماره‌ای. یکی می‌گوید خیانت نکن و یکی می‌گوید کام بگیر. همه ما با شدت و ضعف اینها را داریم. این روح خداوندی پر از صفا را داریم، ولی از این پرگویی‌ها و پرخوری‌ها و پرخواهی‌ها و گناهان شدیداً مکدر می‌شود. از بی‌توجهی‌ها به اصل خود، غفلت، این‌ها گاهی شدید می‌شود. اینها باعث می‌شود که خود را گم می‌کنیم و صفای فطری خود را از دست می‌دهیم و مکدر می‌شویم.

● گناهان؛ لای و لجن جان

از چشمه آب زلالی می‌آید، بدرنگ و بدبو می‌شود. آبی که از سرچشمه می‌آید، پاک و زلال بود، اما چگونه اینقدر مکدر شد؟ به خاطر اینکه جویی که در مسیر بوده است، آلوده بود و این باعث شد که صافی و زلالی آب گرفته شود. گناهان ما این مجرای جان ما را آلوده می‌کند. لای و لجن‌های نفس، گناهان ما است؛ اینها عجیب مشکل‌زا است و نفس را مکدر می‌کند و هر گناهی به اندازه خودش. این خلاف‌ها و نیت‌های سوء و نگاه‌های غلط که در ما می‌آید و می‌رود، این لای و لجنی است که تبدیل می‌شود به بوی بد و رنگ سیاه و از آن صفا می‌افتد.

به تجربه می‌بینیم که بعد از مدتی چرا این کارها ما را این‌گونه کرده است و چرا کرخت است و رفتار غلط دارد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: مؤمن دو چشم در بیرون و دو چشم در درون دارد. گاهی می‌بیند که یک گناه چقدر در او اثر می‌گذارد. تمام روز برای ساختن است، اما ما تمام روز را برای خراب کردن خود استفاده می‌کنیم.

انسان گاهی احساس می‌کند از نظر روحی ته‌چاه است نه اینکه این جان یک نور و ضیاء و صفایی دارد. اصلاً خفته به تمام معنا است. یکجا نشده است که یک نوع لطافت و نرمی و تواضعی داشته باشد. آن هفتاد و پنج سپاه برای جان است. اما گاهی این جوی جان آنقدر لجن گرفته است که اندک آب فطرت توحیدی بیاید، آلوده و پر از لجن می‌شود. این خاصیت ما است. هر کس به این نحو عمل کند، قطعاً ضرر می‌کند. **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**.

اگر کسی در طول روز درگیر نفس اماره باشد، یقیناً ضرر کرده است. کسانی که اهلش هستند، می‌گویند: حتی یک دانه‌اش هم در روز اگر انسان داشته باشد، ضرر کرده است. فکرها و خطورات و اعمال و بینات از گناهان و ناپاکی‌ها، اینها بسیار اثر می‌کند. دیده‌ام کسانی که خیلی پر خواب هستند، تعلق به بدن و کرختی از او می‌بارد و قدرت هیچ کاری را ندارد. و جوشش جان نیست. پرگویی و پر خوابی و گناه، هرچه بیشتر می‌شود، (بیشتر) آلودگی می‌آورد.

این آلودگی‌ها باعث می‌شود که انسان در خودش صفا و ضیاء نمی‌بیند. کسی که ریاضت بکشد و مواظب باشد و پرگویی نکند و هرزه‌گویی نکند و هر حرفی را نزند و از این تعشقات دست بردارد، در واقع با این کارها، لای و لجن‌های جان را برطرف می‌کند؛ آن وقت می‌فهمد که جانش عجب صفایی دارد. تا به حال نمی‌دانستم که جانم این قدر صفا دارد.

بزرگان نقل کرده‌اند: چرا با این همه نماز خواندن، هنوز هیچ چیز ما درست نیست؟ مثال می‌زنند به اینکه جوی جان که آب روان نماز را می‌خواهی نشان دهی، این جوی را پر از لای و لجن کرده‌ای یا خیر؟ این لای و لجن، نماز را آلوده می‌کند و همین نمازی که باید اثر کند، دیگر اثر نمی‌کند. ظاهراً مولانا این مطلب را در مثنوی دارد. لذا یک بحثی که باید توجه کرد این است که باید به گونه‌ای تعشقات و تعلقات و کدورت‌ها را برداشت تا سیاهی‌های جان برطرف شود. تقوایی که در دین مطرح شده است، چیزی است که به ما کمک می‌کند.



جلسه ۳۷۶ (۱۰) (۱۴۰۱/۱۰/۱۰ جمادی الثانی / شنبه)

مقام اول (دستورالعمل‌های سلوکی) و مقام دوم (اصول و مبانی سلوکی) حضرت استاد بیان شد و به مقام سوم رسیدیم.

● مقام سوم؛ نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد

این تجربیات که ایشان نقل می‌کنند یا از خودشان است یا از دیگران است و حضرت استاد روی آن صحنه گذاشته‌اند. مثلاً در بحث ذکر بیانی از ملا عبدالصمد همدانی نقل می‌کنند که این بیان را خیلی می‌پسندند؛ به این معنا که این تجربه را خودشان داشته‌اند و این بیان و عبارت را پسندیدند و آورده‌اند.

این نکات و تجربیات را با نظم خاصی بیان نمی‌کنیم، اما می‌شود برای ارائه در جای دیگر، اینها را دسته‌بندی‌های ویژه‌ای کرد. (در اینجا) فقط قرار است نکته‌های سلوکی یک به یک گفته شود. اولین نکته را در جلسات قبل از صد کلمه بیان کردیم.

«آن که چند روزی خود را از هرزه‌خواری و هرزه‌کاری و از گزاف و یاوه‌سرائی، بلکه زیاده‌گوئی و خلاصه از مشتیهات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می‌بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد؛ و آثار او را نور و بهائی است. پس اگر ریاضت مطابق دستورالعمل انسان‌ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه چهل و نه).

● از ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد

کسی که از مشتیهات و تعشقات حیوانی خودش را باز بدارد، صفای دل خودش را نشان می‌دهد. اقتضای روح خداوندی صفا و نورانیت آن‌سویی دارد. روح خداوندی یک صفای فطری دارد و اگر به حال خودش گذاشته شود، از عالم نور و صفا و پاکی است. عواطف پاک آن عالم بر او حاکم است، ولی وقتی در بند بدن می‌آید، گرفتار تعشقات و تعلقات این‌سویی می‌شود.

● کشمکش

کشمکشی بین آن‌سو و این‌سو در ما وجود دارد. وقتی تعشقات زیاد می‌شود، فطرت خفته می‌شود و گاه کار به جایی می‌رسد که فطرت بالکل خاموش می‌شود. این خاصیت فطرت و روح خداوندی است. باید در یک زمان مناسب تجرد و

اینکه جنبه تجردی ما دارای چه خصوصیتی است، توضیح داده شود. آنچه در حدیث جنود عقل و جهل گفته شده است، هفتاد و پنج جنود عقل، همگی خصوصیات فطرت و عقل است.

● فطرتی که آلوده می‌شود

اگر انسان کمی ریاضت بکشد، می‌بیند چه چیزهایی در او هست. این در فطرت ما هست، فقط گاهی آن را از بین می‌بریم: با حرف‌ها و زیاده‌گویی‌ها و با پرخواهی و پرخوری‌هایمان؛ با تعشقات خاکی و دنیاگرایی و غرق در دنیا شدن‌ها که این‌گونه می‌شود احساس می‌کنیم فطرت کاره‌ای نیست و گویا نیست با اینکه فطرت همیشه هست. این در صفای فطری ما هست. و این صفای فطری با امور مادی و خاکی سازگار نیست. به ویژه گناهایی که در شریعت بیان شده، عجیب انسان را باز می‌دارد و این‌سویی می‌کند. وقتی آن قیود کنار زده می‌شود، آن صفای فطری می‌آید. تا اینجا را در جلسات قبل گفتیم.

● سوانح

واقعیت این است کسانی که این تجربه را دارند و چهل روز مواظبت می‌کنند «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» واقعاً می‌بینند انواری در آنها می‌درخشد. و عقاید پاک به آنها القا می‌شود. القاءات خوش و پاکی به آنها می‌شود. وقتی القا می‌شود، قلب و جان درگیر است. جان گره خورده است، نه ذهن و فکر و عقل حصولی. خود جان درگیر است. القاءات این‌گونه است و عجیب هم عقاید خوشی می‌آید و راحت هم بر دل می‌نشیند. در کنار آن احوالاتی پیش می‌آید. شیخ اشراق اسم اینها را سوانح گذاشته است، یعنی برق‌هایی در دل می‌درخشد. ما اگر فقط بتوانیم قیودی که خودمان ایجاد کرده‌ایم برداریم، ظرف دل به سمت آسمان است و پشت سر هم می‌آید. سوانح و نور می‌آید و احساس می‌کنیم که دل روشن می‌شود.

گاه تشریف پیدا می‌کنیم به محضر امام رضا علیه‌السلام حال خوش پیدا می‌کنیم؛ یا در شب‌های قدر می‌بینیم قلب روشن و نورانی می‌شود. مگر زمانی که آنقدر دل مشغولی داشته باشیم و در غوغاها غرق باشیم که این حرف‌ها را درک نکنیم. به روال طبیعی، اگر کمی مواظبت شود، این سوانح می‌آید و دل را درگیر می‌کند و قوت و غذای جان است. این سوانح نمونه‌ها و چشمه‌هایی است که انسان را راحت می‌برند. عشق و علاقه به عالم ماورا می‌آید و خوشش می‌آید از پاکی و طهارت و بدش می‌آید از ظلمت و ناپاکی.

● بیزاری

برخی را دیده‌ام بیزاری شدید برایشان پیش می‌آید. گاهی حوادث و وقایع برایشان بیزاری شدید ایجاد می‌کند و گاهی سلوک برایشان بیزاری شدید ایجاد می‌کند. وقتی بیزاری شدید آمد، (از این عالم) کُنده می‌شوند و آن‌سویی

می‌شوند. بیزای شدید این نیست که عقلانیت کنار گذاشته شود. بیزاری شدید یعنی من کجا و اینها کجا؟ چرا من برای اینها خودم را غرق می‌کنم؟ من عرش‌نشین کجا و اینها کجا؟ من انسانِ «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و اینها کجا؟ وقتی بیزاری آمد، حال خوش می‌آید.

یکی از آقایان که با عرفان خوب نبود، بعد از اینکه یک واقعه‌ای برایش پیش آمد و بستگان و فرزندان را در دریا از دست داد، به شدت به عرفان علاقه‌مند شد. بی‌معنا بودن را باید درست معنا کنیم.

دنیا خیلی خوب است و عالی است و «متجر اولیاء الله» است؛ اینها پابرجا است، اما این که همه‌اش قید و غل و زنجیر است و در آن هستیم و درگیریم، این هم هست.

این بیزاری گاه با حوادث پیش می‌آید. بزرگواری بود که اصلاً در فضای عرفان نبود تا اینکه همسرش از دنیا رفت و خودش هم یک سکت قلبی کرد. از آن به بعد برایش فضای عرفانی گل کرد. چرا؟ چون دید ته آن هیچی نیست. ما باید به این باور برسیم؛ همه ما خبر داریم، اما باید حس و باور بیاید. وقتی بیزاری آمد، می‌بینید که خیلی راه باز می‌شود. بیزاری، بیزاری قلبی است. واقعاً نمی‌خواهد و این جور نمی‌خواهد باشد.

تعشقات که برداشته می‌شود، عجیب آن‌سویی می‌شود. برخی از طریق حوادث و مواظب به این مرحله می‌رسند و برخی از طریق سلوک این تعشقات و تعلقات را کنار می‌گذارند. وقتی این‌گونه شد، از آن سو سوانح و انوار می‌آید.

● کل عالم دست خدا است

من عنوان «انوار اعتقادی» می‌دهم، ولی درست‌تر این است که انوار معنوی معرفتی است که وقتی می‌آید، می‌بیند که کل عالم دست خدا است و خدا است که دارد خدایی می‌کند. اصلاً نحوه زندگی به گونه‌ای دیگر می‌شود. می‌بیند که رحمت حق چگونه ساری است. وقتی اینها می‌آید، آثارش هم هست.

● چه چیزی تعلقات را کم می‌کند؟

القائات شدت و ضعف دارد. گاه تعشقات هست، در دل این تعشقات، یک راه باز می‌شود و جرقه‌ای زده می‌شود. گاه می‌گویند این القائات آنقدر شدید است که انسان باید مراقب باشد که نسوزد. این اشک‌ها و ناله‌ها خیلی ارزشمند است. «پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز» (حافظ). وقتی انسان این را ادامه دهد، انوار و سوانح از آن سو سرازیر می‌شود. چه چیزی تعلقات را کم می‌کند؟ ریاضت.

● انواع ریاضت

برخی ریاضت‌ها غیرشرعی است و گاه در عرض چهار ماه جواب می‌دهد. اینها خاصیتی ندارد. علامه طباطبایی می‌فرمود: بزرگ‌ترین ریاضت، دین است که انسان باید تا آخر عمر آن را داشته باشد. این بهترین ریاضت است. دینی که با آن بندگی می‌کنیم؛ به وسیله آن تعبد نسبت به دین پیدا می‌کنیم و دستور خدا را اجرا می‌کنیم.

● معنای ریاضت

ریاضت یعنی تمرین کردن و ورزش کردن. ریاضت معمولاً برای حذف قیود به کار می‌رود. گاهی قوت و غذای جان را ریاضت می‌نامند. عبادت‌های جدی‌تر را ریاضت می‌گویند. اما اصل ریاضت، یک نوع تمرین و بازداشتن شرعی است. اگر این ریاضت انجام شود، خیلی عالی است.

● بهترین ریاضت

بهترین ریاضت شرعی، تقوا است. تقوا سطوحی دارد. یک سطح از تقوا گناه نکردن است. اما تقوا داریم تا تقوا. تقوا ساحت‌های مختلفی دارد. اما اینکه انسان سوءظن بالله پیدا نکند، این هم تقوا است. چنین کاری درست نیست و خدا نمی‌پسندد و خشنودی خدا در آن نیست و تا آن را می‌بیند، نمی‌پسندد. (تقوا) یک نوع جُنه و سپرگرفتن در برابر انواع تعلقات و تعقشات است. حتی بعضی افراد به اینجا می‌رسند که در دلشان گاه خطوری می‌آید که احساس می‌کنند اگر بیاید، نوعی بی‌تقوایی است. تقوای دینی سطوحی دارد. ایمان با تمام لوازمش را می‌گویند تقوا. ایمان صادق را تقوا می‌گویند. یعنی بگویی خدا قدیر است و از سویی از دیگری بترسی، این نشان می‌دهد که حقیقتاً صادق در ایمان نبودی. «الذین صدقوا...» علامه طباطبایی می‌گوید: ایمان و لوازم ایمان باشد، می‌شود تقوا. چنین چیزهایی مواظبت‌های عقیدتی و عملی است. اگر این را ادامه دهد، سر از فرقان در می‌آورد. وقتی تقوا آمد، منتظر فرقان باشید. وقتی تقوا آمد، منتظر تعلیم الهی باشید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال، آیه ۲۹).

● ریاضت شرعی ناب

این ادبیات تقوا، ریاضت شرعی ناب است. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود: «كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ» (حکمت ۲۸۹ نهج‌البلاغه) که از جمله خصوصیات آن برادر فی الله این بود که هرگاه امر دایر می‌شد بین دو امر حلال، که یکی موافق نفس و دیگری مخالف نفس بود، آنی که مخالف نفس بود انتخاب می‌کرد. این (کار) خیلی معنادار است. اگر ریاضت شرعی ادامه یابد، بعد از مدتی نور و صفای فطری پیدا می‌شود و بعد تبدیل می‌شود به عشق جبلی کامن.

● اسب چموش

خواجه نصیر درباره ریاضت می گوید: این اسب چموش را با تمرین های فراوان رام می کنند، به گونه ای که اضطراب در حرکت ندارد. مثلاً در حین حرکت، اسب رام نشده لگد می اندازد؛ این را باید با ریاضت رام کرد. چموشی نفس هم همین طور است که باید آن را با ریاضت رام کرد. ریاضت هم یعنی پی در پی ادامه دادن و تمرین کردن. نفس را باید با ریاضت رام کرد.

«آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری و از گزاف و یاوه سرائی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می یابد.» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه چهل و نه).

● فلسفه ریاضت

در نمط نهم اشارات، بوعلی از ریاضت بحث کرده است. مرحله اول اراده و بعد ریاضت و بعد دستور ریاضت می دهد و دستوراتش هم عبادت و عبادت مشفوعه بالفکر است. ریاضت زمینه معرفت و عشق است که در جای خودش توضیح داده شده است.

بعضی این گونه ترتیب می دهند: اراده، ریاضت، عشق و معرفت. ریاضت باعث می شود معارف و القائات خوش معنوی و امور مکاشفه ای عین الیقینی و حالت عشقی پدید بیاید. حالت عشقی که ادامه می یابد می شود فنا.

تقسیم اصلی این گونه بیان شده است: ریاضت، عشق، فنا. این تقسیم سه گانه لطفی دارد. اولاً دست به کار شدن است؛ بعد باعث می شود که (از) معرفت عشقی میانی پدید بیاید. عشق مغناطیس قرب است که منتهی به فنا می شود. چرا در سلوک باید ریاضت بکشیم؟ این می شود فلسفه ریاضت که باید در مباحث فلسفه سلوک توضیح داده شود.

● ریاضت، عشق، فنا

ریاضت در حقیقت حذف قیود است و جذب «اصل» شدن است. آنها که می گویند ریاضت و عشق و فنا، می گویند: ما یک عشق جبلّی کامن در خود داریم. فطرت ما فطرت پاک است. به حال خودش باشد، عجیب شیفته آن سو می شود. اگر فطرت توحیدی به آن زلالی باشد، در کمتر از یک ساعت می تواند به خدای خودش برسد.

انبیا و حجت خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین همین که به دنیا می آمدند، سر به سجده می گذاشتند. چرا؟ چه چیزی می دیدند؟ اصل فطرت خداوندی به حال خودش باشد، خضوع و عشق جبلّی دارد به حضرت حق. در انسان هم عشق جبلّی وجود دارد. این روحی که گفته می شود، حداقل تفسیرش می شود روح اعظم که برترین ملک هستی است که حتی از جبرئیل هم بالاتر است. ذیل سوره قدر، الروح که نازل می شود، این روح است خودش را در اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین دمیده است و لمحّه ای از آن در ما آمده است. در برخی جبرئیل در آنها می دمد؛ اما

اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، روح خداوندی در آنها می دمدم که سراسر عشق است و از ابتدا وصل است به خداوند متعال. در فطرت ما چنین چیزهایی هست، لذا برخی از افراد به محض اینکه اندکی ریاضت می کشند، می بینند که عشقی عجیب آمده است که نمی دانند از کجا آمده است؛ از بس که این عشق شدید است. برخی هستند که همراهش محو خداوندند و دیگر چیزی متوجه نمی شوند.

اصل فطرت ما روح خداوندی است و ریاضت باعث می شود آن عشق جبلی خودش را نشان دهد. سپس عشق که مغناطیس قرب است رخ می دهد و بعد انسان به فنا می رسد. آقایان می گویند: تا ریاضت کشیدی، آن عشق جبلی کامن در تو بروز پیدا می کند. لذا هر که ریاضتش بهتر و دقیق تر و شفاف تر باشد، عشق و معرفتش نیز بیشتر می شود. حضرت استاد حسن زاده از علامه طباطبایی نقل می فرمود: هر روزی که مراقبت من بیشتر است، مکاشفاتم در شب زلال تر است.

ویژگی های ریاضت صحیح

ریاضت باید عاقلانه و پیوسته و آگاهانه باشد. خواجه نصیر مثالی دارد. زغال خیس که کنار آتش قرار می گیرد، ابتدا خیزی آن کم می شود و خشک می شود و به تدریج گرم می شود و آتش می گیرد و این شعله به تمام وجودش می رسد و در نهایت خودش می شود یکپارچه آتش. ریاضت قرار است که ابتدا این رطوبت ها را از ما کم کند و به تدریج تعشقات را از ما بگیرد. باید بدانیم چه می کنیم؛ باید آگاهانه باشد. غذا می خورد و باید هم بخورد، اما پرخوری نمی کند؛ چون پرخوری انسان را زمین گیر می کند. حرف می زند و از سر وظیفه هم حرف می زند، اما گاهی باید سکوت کند و حرف نزند. باید حرف را کم کند. فلسفه ریاضت این است که انسان را از زمین گیر بودن و از این قیودات جان در می آورد. ریاضت این قیودات را برمی دارد تا ما به عشق جبلی کامن برسیم. کسی که ریاضت بکشد، به تدریج می یابد که برایش نور و صفا می آید.

تذکراتی درباره نور و صفا

برخی این گونه هستند که شدید بر سر و سینه می زنند که گاهی این مشت و سینه را به چکش و سندان تشبیه می کنند. عجیب تغییر می کنند و عجیب می بینند که نمی توانند آرام باشند. یکی از این افراد که این حال به او دست داده بود، در ماشین بود، نمی توانست آرام بنشیند و دائماً پا به ماشین می کوبید. این احوال گاهی باعث می شود اشعاری عجیب و غریب می خواند. بعضی از این اشعار، آهنگ خاصی دارد. حضرت استاد نوعاً آنچه که در دیوان اشعارشان هست، از این سنخ است؛ چون معمولاً پس از چله های ایشان است. غم ها و شادی ها در شعر خودش را نشان می دهد. گاهی همین چهره مادی ایشان از او نور می بارد.

ریاضت باعث اتصال و صفا و ارتباط است. وقتی ارتباط بیاید، این احوال در او پیدا می‌شود. این احوال به شدت کوبنده است. معنای ریاضت و فلسفه ریاضت و سوانح نوریه و تقوا بیان شد.

● اگر تقوا درست شود...

بعضی گفته‌اند اگر تقوا درست شود، همه چیز درست می‌شود. اگر کسی یک بار (از این قبیل شهودها را) تجربه کند، این سنخ امور را می‌فهمد. اگر این احوال روی داد، باید انسان مواظب باشد که این تعشقات به گونه‌ای دیگر سر بر نیاورد و صورت دنیایی پیدا نکند.



جلسه ۳۷۷ (۱۱) (۱۴۰۱/۱۰/۱۷ جمادی الثانی / شنبه)

مقام اول، بحث دستورالعمل‌ها و مقام دوم، بحث از اصول و مبانی سلوکی استاد علامه حسن‌زاده آملی بود که بیان شد. به مقام سوم رسیدیم که درباره نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد است. ابتدا کلمه چهل و نهم از صدکلمه را بیان کردیم.

● نکته اول

«آن که چند روزی خود را از هرزه‌خواری و هرزه‌کاری و از گزاف و یاوه‌سرائی، بلکه زیاده‌گوئی و خلاصه از مشتتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می‌بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد؛ و آثار او را نور و بهائی است. پس اگر ریاضت مطابق دستورالعمل انسان‌ساز، اعنی منطق وحی «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه چهل و نه).

● بحثی در ریاضت

توضیح دادیم که ریاضت چگونه موجب صفا است و چگونه ریاضت احوال خوش به دنبال می‌آورد. ریاضت تمرین خویشتن‌داری است نسبت به اموری که مانع است.

● ریاضت شرعی

عنوان ریاضت عام است. هم ریاضت شرعی داریم و هم ریاضت غیرشرعی. باید مراقب باشیم؛ ما تن به هر نوع ریاضتی نمی‌دهیم. هر نوع ریاضتی را نمی‌پسندیم. هر کسی به هر نحوی خودش را به ماوراء بکشد، این را قبول نداریم. مرتاضان هندی گاه سختی‌هایی را بر خود تحمیل می‌کنند که از جهت شرعی و انسانی درست نیست، اما آنها را منقطع می‌کند و به آن سو می‌کشاند. ما نمی‌خواهیم این‌گونه باشیم.

ریاضت شرعی را باید خیلی جدی گرفت. ریاضت شرعی یعنی آن چیزی که اصول و امهات دینی و قرآنی اجازه می‌دهد. گاهی تصریح می‌کنند که این کار را نکنید. مثلاً دستوراتی که از جانب شارع مقدس راجع به قضا داده شده است یا در باب سخن گفتن یا دیدن، شارع مقدس خودش فرموده است که این کارها را انجام دهید. از برخی چیزها منع شده و از برخی چیزها منع نشده است. قواعد و اصول و امهاتی بیان شده است؛ گاه تصریح شده و گاه تصریح نشده است. مثلاً شما می‌خواهید ذکر خاصی داشته باشید، ذکر محتوایش شرعی است، اما تعدادش هزار مرتبه باشد، این در شریعت نیامده است. اینها را باید چه کرد؟ عدد بعضی از اذکار در شریعت آمده است، مثلاً یازده بار یا سیصد بار. تعداد اذکار، یک قواعد کلی دارد که شریعت گفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب، آیه ۴۱). اگر این باشد، بر همین اساس ضوابطی داریم که سازگار است و بر همین اساس خود ما پیاده می‌کنیم. مثلاً در بحث حجاب، یک حد شرعی دارد، اما ده نوع می‌توان آن را پیاده کرد. یک مدلش آنی است که در زنان عرب می‌بینیم؛ یک مدلش هم این است که زنان ایرانی بر سر می‌کنند. نوع مدل را شارع مقدس نمی‌گوید، ولی ضابطه‌ای و قواعد عامی داده است که این را دربرمی‌گیرد.

گاه می‌گوییم تصریح است و گاه می‌گوییم سازگار است با آنچه شریعت گفته است که طبق دستور شریعت یک امر مجاز می‌شود. این امر مهمی در ریاضت است. ریاضت هم باید تصریح شارع مقدس باشد یعنی شارع مقدس اجازه داده است، مانند اعمال روز نیمه رجب که یک نوع ریاضت سنگین است؛ نماز شب یک نوع ریاضت است؛ روزه یک نوع ریاضت است؛ ماه مبارک رمضان و روزه‌های مستحبی، یک نوع ریاضت است.

آن جوانی که در دوره رسول‌الله بود، می‌گفت: من به حقیقت رسیده‌ام. حضرت فرمود: رسیدن به حقیقت علامتی دارد، علامت تو چیست؟ گفت: شب‌ها به قیام و روزها به صیام؛ تا جایی که روزه جهنمیان و تنعم بهشتیان را می‌بینیم. این روزه‌ها و نمازها و شب‌زنده‌داری‌ها و تعداد خاص اذکار، جزء ریاضت‌های شرعی است. اما آنجا که تصریح نیست، جایی باشد که با اصول امهات بسازد. مثلاً کار جدیدی که شخص می‌کند، در شریعت هم نیست، اما امام معصوم علیه‌السلام می‌فرماید آن کار را تا یک سال ادامه بده؛ با اینکه اصل آن کار در شریعت تصریح نشده بود.

● برخی قوت‌های حاصله از ریاضت غیر شرعی

۱. می‌تواند دل‌ها را بخواند. ۲. می‌تواند در برخی از امور تصرف کند. مثلاً با نگاهش سنگی را بلند کند. ۳. گاه برخی از حقایق عوالم بالاتر را فی‌الجمله می‌بیند نه حقایق توحیدی ناب. ۴. گاه مثل ابلیس خیلی از جاها می‌تواند برود. اگر

ریاضت غیرشرعی باشد، باعث سقوط می‌شود. اینها چه کاری را حل می‌کند؟ کمترین کارش نفسانیت است و در نهایت به شیطنیت و انانیت می‌رسد. هنر این است که انسان قدرت داشته باشد مثل اولیای الهی که در برابر دشمنان هم از قدرتش استفاده نمی‌کنند. این نفسانیت نیست. ولی در عمل مرتاضان هندی، نفسانیت است و در نهایت منتهی به شیطنیت می‌شود. ریاضت غیرشرعی موجب کمال نهایی انسان نمی‌شود. کمال انسان که توحید است با ریاضت غیرشرعی به دست نمی‌آید. لذا حضرت استاد بر روی شرعی بودن تأکید کردند: هرزه‌خواری و هرزه‌کاری و گزاف و یاهوسرای و زیاده‌گویی و مشتهیات حیوانی، همه اینها به همین معنا است. به بیان دیگر، اینها نوعاً از این سنخ است. در عین حال ایشان تأکید می‌کردند که حق بدن را هم ادا کنید. ریاضت‌های مطابق فطرت و عقل و شریعت در کار باشد و این‌گونه نباشد که از هر نوع ریاضتی استفاده کنیم.

برخی فشارهایی که به بدن می‌آورند، شریعت تأیید نمی‌کند. خود شریعت تأکید و تصریح می‌کند که عباداتتان را به گونه‌ای انجام ندهید که موجب ملالت شود. بدن را از بین نبریم؛ عقل را از بین نبریم؛ فطرت را از بین نبریم؛ شرع را رعایت کنیم. در شرع مقدس آمده است، این پرگویی‌ها و پرخوابی‌ها و پرخوری‌ها، آسیب‌هایی جدی دارد. «صمت و جوع و سحر و خلوت ذکر به دوام» اینها اموری است که شریعت بر آن تأکید و تصریح می‌کند.

● نکته دوم؛ حال و مقام

بعد از «ریاضت» می‌شود به این کلمه (کلمه هشتاد) توجه کرد. «آن که به سیر معنوی خود توجه کند، یابد که شهودِ طلعتِ سعادت و ارتقای به جنتِ قرب و لقاء و مکاشفات انسانی مَر اهلِ همت و استقامت راست؛ نه صاحب حال موقت را که نصاب نصیبِ او قیل و قال است» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه هشتاد).

گاه انسان کار روحی می‌کند و می‌بیند احوال خوشی پیدا کرده است؛ اما ماندگار نیست. وقتی تداوم داده شود، می‌بینیم که آن حال خوش دوام پیدا می‌کند. عارفان این را تعبیر می‌کنند به اهل حال و اهل همت. آن چیزی که نتیجه می‌دهد، صرف احوال خوش معنوی نیست که یکی دو بار بیاید و بعد ببینیم نیست. کار اصلی آن است که آنقدر ادامه دهیم تا ملکه جان شود و روال طبیعی‌اش باشد. وقتی روال طبیعی شد و همیشگی شد، این نتیجه‌ای است که باید گرفته شود. گاهی یک معنای توحیدی می‌آید و می‌رود. البته همین هم خوب است! الحمدلله چیزی فهمیدم، اما بعد از مدت کوتاهی آن را ندارم. چه زمانی همیشگی می‌شود؟ وقتی که شخص اهل همت شد نه اهل حال. این را باید جدی گرفت.

کار روحی و همین ریاضت اولیه که می‌کشیم، خیلی خوب است؛ همین باعث می‌شود که چشمه‌هایی از مسئله را می‌چشیم؛ به تعبیر شیخ اشراق سوانح نوریه را می‌چشیم. سوانح نوریه قرار است طلّیعه باشد. نباید در اینها بمانیم. کاری می‌کنیم و حال خوشی دست می‌دهد، و بعد یک کار دیگری می‌کنیم، کمی حال خوش دیگری دست می‌دهد؛ این کافی نیست. باید به استواری تبدیل شود. قبض و بسط برای عارف طرح می‌شود، ولی به این معنا نیست که آن

مقام را از دست بدهد. بلکه باید به گونه‌ای ادامه دهد و استقامت بورزد تا بشود جزء جان و در جان بنشیند و خود جان شود به معنای حقیقی. یعنی ملکه شود.

● اهل همت

اگر کسی چهارتا کار کرد، کافی نیست؛ می‌شود به عنوان نمونه، اما چه زمانی واقعاً نورانی می‌شود؟ وقتی که اهل همت باشد. همت یعنی استواری. به این معنا که هیچ وقت کوتاه نیاید. اگر بخواهد خوب باشد، باید آنقدر ادامه پیدا کند تا بشود نتیجه؛ و آنقدر جا می‌افتد تا اینکه بعدها آنقدر برایش سخت نیست. ملکه جانش شده است و خیلی راحت به مقام حدس نزدیک می‌شود.

در کارهای درسی، کسی که کار علمی سنگین می‌کند، وقتی یک نتیجه گرفت، این کار را چند بار دیگر تکرار می‌کند و آنقدر تکرار می‌کند تا دیگر برایش سخت نیست و خیلی راحت به نتیجه می‌رسد. آنها که کار روحی می‌کنند، گاه می‌بینند که حال خوش می‌آید و گاهی یک سال هیچ خبری نیست. و این خوب و کافی نیست. باید همت و استقامت باشد.

● استقامت ملاحسینقلی همدانی

استقامت آن چیزی است که ملاحسینقلی همدانی داشت که گاه گفته‌اند تا سی سال استقامت به خرج داد. این آن لطف است که باید برسد. کسی که همت کرد، وقتی در برایش باز شود، حقایق را که می‌بیند، آن حقایق بر جانش می‌نشیند. لذا می‌گویند خوب است که به برخی داده نشود، بلکه زحمت بکشد و استخوان‌دار شود و تمام مراتب تقوا را در خودش پیاده کند، آن وقت که به او می‌دهند، تماماً بر جانش می‌نشیند. کاری که باید کرد این است که باید همت کرد. ملاحسینقلی همدانی کار روحی انجام می‌داد، اما به نتیجه نمی‌رسید. تا اینکه این صحنه را دید که گنجشکی می‌خواست غذایی را ببرد یا برای ساختن خانه‌اش چیزی ببرد. در نهایت بعد از اینکه دفعات فراوانی آمد، موفق شد آن را ببرد. ملاحسینقلی می‌گوید: اینجا ملهم شدم که باید مکرر در را بکوبم تا به نتیجه برسم. این همت کردن‌ها خیلی ارزشمند است و نتیجه می‌دهد. وقتی همت کنی، به ملکه دست پیدا می‌کنی. مدت مدیدی باید درگیر بود.

● سوانح و سکینه و فنا

بوعلی در نمط نهم اشارات توضیح داده است: ابتدا سوانح می‌آید که برقی می‌درخشد. بعد ادامه دهد، تبدیل می‌شود به سکینه و بعد تبدیل می‌شود به فنا. سکینه این است که مدت مثلاً چند ماهی می‌ماند. اگر زیاد ادامه پیدا کند تبدیل می‌شود به فنا. بحث سکینه چه زمانی حاصل می‌شود؟ وقتی استقامت بورزد. در کارهای علمی هم همین‌طور است. کسانی را دیده‌ایم که تا لبه اجتهاد رفته‌اند و نزدیک بود که به اجتهاد برسند، اما رها کردند. تا رها کردند، برگشتند

به حالت عادی و گاه بلکه بلید می‌شوند و قدرت کارهای اجتهادی را ندارد. این زیر سر استمرار نداشتن است. راه اصلی استمرار است. اهل همت و استقامت به مکاشفات و لقاء رب می‌رسند. و الا غیر از این حالت برقی می‌درخشد و می‌رود. کافر در صحنه‌ای که سخت می‌شود، خدا را می‌بیند، ولی برایش ماندگار نیست. چون مناسبت ندارد. باید مناسبت را با خدا زیاد کرد که تا آنجا باید پیش رفت که انقطاع بالکلیه حاصل شود. تا مناسبت نباشد، انقطاع بالکلیه حاصل نمی‌شود. این هم جز با همت حاصل نمی‌شود.

● انقطاع بالکلیه

امیالی داریم که باید کلاً در ما بخوابد. گاهی ما جلوی این امیال را می‌گیریم؛ یک بار، دو بار و... اما باید به جایی رساند که کلاً آن میل در ما خاموش شود. وقتی این اتفاق افتاد، انقطاع بالکلیه حاصل می‌شود که در نتیجه انصراف به آن سو حاصل می‌شود. همت پی‌درپی ادامه یابد تا به انقطاع برسیم. گاهی دریچه جان به دلایلی مانند محیط و شرایط باز می‌شود. اما این امر به این معنا نیست که دریچه جان همیشه باز است. انقطاع از این سو است. اگر ریاضت استمرار پیدا کند، نتیجه‌اش می‌شود همت؛ و نتیجه همت می‌شود لقا و نتیجه‌اش می‌شود حضور در محضر حق و نتیجه‌اش می‌شود مکاشفات.

● بردُرد

باید مناسبت پیدا کرد. مناسبت یعنی جنس ما علوی شود؛ جنس صفا شود. صفای فراوان نیازمند ریاضت فراوان است. ریاضت فراوان را همت می‌گویند. نفس بندگی کردن خودش بُرد است. نفس اینکه چهل سال مواظبت کردید و خشنودی خدا را جلب کردید، همین خودش برد است. به برخی لحظه مرگ فنا را می‌دهند. به آیت‌الله دستغیب در لحظه مرگ این مقام را دادند. ریاضت بنده‌وار پی‌درپی متصل و بی‌انقطاع یعنی همت. خود همین بُرد است. و نتیجه هم دارد و باعث انقطاع می‌شود. و مناسبت ایجاد می‌شود. مناسبت معنای جدی دارد. جنس ما علوی باشد، مناسبت پیدا می‌کنیم و آن‌سویی می‌شویم.

حقیقت ما آن‌سویی است؛ فقط تقیدات فراوانی خورده است. باید آنقدر قیودات را حذف کرد تا به حقیقت ناب خودش برسد که در این صورت کار تمام شده و به مقصود رسیده است.

● روح مجرد

حقیقت انسان روح مجرد او است؛ و عالم تجرد، عالم بی‌مانع و بی‌حجاب است. امر مجرد به اندازه خودش به حقیقت وصل است. اگر به مرحله تجرد برسیم، به حقیقت خود رسیده‌ایم. مثال زغال را زدیم که اگر به آتش نزدیک شود، رطوبتش کم می‌شود و کمی آتش می‌گیرد. اما اگر زغال را در همین مرحله از آتش دور کنیم، دوباره سرد و خاموش

می‌شود. انسان قیوداتی دارد و باید تک‌تک این قیودات را حذف کرد. چاره آن چیست؟ همت. تا به جایی برسد که بی‌دغدغه شود.

● نقش عقلانیت در همت

انسان باید پیش از این یک عقلانیت هم در خودش ایجاد کند تا بتواند در سلوک به موفقیت دست یابد. وقتی می‌بیند به نتیجه نمی‌رسد، عقلانیتش به او کمک کند تا به نتیجه برسد. بعضی‌ها می‌گویند ما رفتیم، نشد! چنین فردی به دنبال نتیجه بوده نه بندگی. بعضی همت‌ها از دیدن‌ها شروع می‌شود؛ بعضی همت‌ها از عشق شروع می‌شود؛ بعضی همت‌ها از عقلانیت ایجاد می‌شود؛ یعنی باید برایش عقلانیت ایجاد کرد تا بین حال و مقام فرق بگذارد. مقام مهم است که باید ملکه شود و ملکه هم یعنی استمرار بی‌پایان. این عقلانیت را باید دانست. «آن که به سیر معنوی خود توجه کند، یابد که شهودِ طلعتِ سعادت و ارتقای به جنتِ قرب و لقاء و مکاشفات انسانی مَر اهلِ همت و استقامت راست؛ نه صاحب حال موقت را که نصاب نصیبِ او قیل و قال است» (صد کلمه در معرفت نفس، کلمه هشتاد).

علامه طباطبایی می‌فرمود: کل دین یک ریاضت شرعی است از ابتدای بلوغ تا لحظه مرگ. همیشه باید مواظب بود و خویشتن‌داری همیشگی باشد. بدانیم که ریاضتی که می‌کشیم و همتی که به خرج می‌دهیم، تبدیل می‌شود به مقامات نورانی برای ما.

● مراتب وصول

برخی را می‌گویند: خواهی رسید. و او همت می‌کند و رها نمی‌کند تا برسد. در مبشره‌ای به او گفته شده است. برخی را می‌گویند: خواهی رسید. ولی با اما و اگر. بین خوف و رجا قرار می‌گیرند. برخی را می‌گویند: خواهی رسید و در بین راه به او مکاشفاتی هم می‌دهند، اما گاه به او تشر می‌زنند. آنها هم راهی دارند. کسانی که در دنیا غرق‌اند، یکی از اینها را جدی بگیرند، تحولی در آنها ایجاد می‌کند. اگر کسی شور و عشق نسبت به حقایق برایش جدی شده باشد، شب و روزش را دگرگون می‌کند و خواب را از او می‌گیرد. او را بی‌تاب می‌کند. آن‌گونه که درباره آن جوان گفته شد: شب‌ها به قیام و روزها به صیام؛ تا به شهود برسد.

● استمرار ریاضت

۱. یک طرح در شریعت چله است که در کلمه هشتاد و شش حضرت استاد به آن می‌پردازد. «آن که برای خدا یک چله کشیک نفس کشد، چشمه‌های دانش از دلش بر زبانش آشکار گردد». کسانی که چله را خوب اجرا می‌کنند، به تجربه نتایج بسیاری دیده‌اند. البته در چله ابتدا سوانح روی می‌دهد.

۲. استمرار یک سال. بیانی امام باقر علیه السلام دارند در اصول کافی که هرگاه کاری را شروع کردی، یک سال ادامه بده.

۳. برخی از دستورات شریعت هست که تا آخر عمر است؛ مثل نماز شب. که این نماز شب، صحبت یک شب و دو شب و یک سال و ده سال نیست، بلکه صحبت تا آخر عمر است. بسیاری از دستورات شرعی ما چه واجبات و چه مستحبات و چه محرمات و مکروهات، ادامه دار و تا آخر عمر است.

● باطنی تر

فقط یک کاری کنیم: حرف بشنویم تا از سطح اول شریعت در برویم. حرف‌هایی در شریعت آمده است که انسان اگر بشنود، می‌فهمد که کارهای شریعت را باید باطنی تر انجام داد. جسته جسته و آهسته آهسته، باطنی تر کنید. ببینید نتیجه چه می‌شود. دیده‌ام برخی از آقایانی که به نتیجه رسیده‌اند، اذکار را رها نمی‌کنند، بلکه به شکلی خاص اذکار را ادامه می‌دهند و بلکه با آن لذت می‌برند. یکی از فلسفه‌های نماز این است که وقتی به اوج رسیدی، بعد از آن لذت می‌بری.

● یک سرش اینجا، یک سرش اینجا

بنده‌خدایی یک مقامی داشت، نمی‌توانست ذکر بگوید و فقط حالت توجه داشت. از او پرسیدند که ذکر چیست؟ گفت: قوت و غذای من در نماز است. نماز یک سرش به خدا و یک سرش اینجا است. مانند قرآن که یک سرش اینجا است و یک سرش به خدا وصل است. اهل همت همان حالت شهود را در نماز دارند. بسیاری را دیده‌ام که می‌گویند: در نماز شهود پیدا کرده‌ایم که قوت و غذای کل برنامه‌های ما شده است. برخی چیزها یک حبل متصل به حضرت حق است. اینها را از دست ندهید. قرآن یکی از آنها است. قرآن از آنهایی است که هیچ وقت نباید قطع شود. نماز از چیزهایی است که نباید قطع شود. اینها را اتصال دهید. پی‌درپی ادامه دهید. ذکر هم همین‌طور است. همین ذکرها هستند که به تدریج تبدیل می‌شود به چیزهای دیگر. توجه قلبی و اتصال باطنی لب و مغز ذکر است.

بنابراین، ریاضت موجب نور و صفا است. اما ریاضت مستمر لازمه‌اش ملاقات رب است. اهل جذبه حسابشان جدا است که بدون ریاضت مستمر می‌توانند به لقاء برسند.



جلسه ۳۷۸ (۱۲) (۱/۱۱/۱۴۰۱ جمادی الثانی / شنبه)

مقام اول: دستورالعمل‌های سلوکی؛ مقام دوم: اصول و مبانی سلوک؛ مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه. تا آخر سال تحصیلی، به همین نکات و تجربیات سلوکی می‌پردازیم. در باب نکات و تجربیات سلوکی، بحث ریاضت و همچنین بحث همت و استقامت بیان شد. در این جلسه به بحث قبض و بسط می‌پردازیم.

● قبض و بسط

برای دل در هر ساحتی، حتی اگر مسائل سلوکی هم مطرح نباشد، بلکه در مراحل اولیه ایمانی هم، اقبال و ادبار وجود دارد. «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ»؛ دل‌ها را روی آوردن و روی برگرداندنی است. اگر دل روی آرد، آن را به مستحبات وادارید؛ و اگر روی برگرداند، بر انجام واجبه‌هاش بسنده دارید. (حکمت ۳۰۴، نهج‌البلاغه).

گاهی حال دل خوب است و گاهی نه. همان‌طور که بدن گاهی سالم است و گاهی بیمار، دل هم همین‌طور است. گاهی برخی مطالب ایمانی خیلی خوش بر دل می‌نشیند و گاهی نه. گاهی دل خیلی خوش پیشرفت می‌کند و گاهی نه. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید: هر وقت دل اقبال دارد به کارهای عبادی بیشتری بپرداز و هر گاه ادبار دارد، به واجبات اکتفا کن.

وقتی قبض است، انسان می‌گوید: چه شده که این‌گونه شدم؟ وقتی قبض آمد، دل اجازه مکاشفه و احوال خوش نمی‌دهد. و گاه انسان احساس می‌کند که سقوط کرده است. یک نوع قبض شدید است. چون سالک است، می‌فهمد باید کاری انجام دهد. قبض یعنی انفتاح نیست. احوال خوش نمی‌آید. سالک زحمت خودش را می‌کشد، ولی می‌بیند هیچ خبری نیست. این قبض است. بسط مقابل این است.

● عوامل پیدایش قبض

● ۱. قبض به حسب اعمال

گاهی خلاف باعث قبض می‌شود. این قبض از یک جهت نعمت است؛ به او خبر می‌دهند که تو با دست خودت، خودت را این‌گونه کردی. خداوند گاهی نمی‌گذارد شخص بفهمد. این را می‌گوییم استدراج؛ خدا رهایش می‌کند و کاری به او ندارد. این خیلی خطرناک است و باید ترسید. اما اینکه انسان متوجه شود که خلاف می‌کنم و خبری نیست، این خودش نعمتی است. اما اگر کسی این‌گونه باشد و خبری نباشد، علامت آن است که گرفتار استدراج شده است. اینکه حضرت یونس کوتاهی کرد و در دام نهنگ افتاد، برایش نعمت بود.

بنده‌خدایی می‌گفت: چند ماه حال خوشی داشتم. با یک طلبه بحث کردم؛ او حرفش حق نبود و من جواب دادم و در عین حال کمی تندروی کردم؛ تا تندروی کردم، دیدم تمام آن حالات خوش رفت. این تلنگری است به او که تو در این مقام نباید این‌گونه باشی. این نعمت الهی است.

گاهی قبض به حسب اعمال است که انسان می‌فهمد. مؤمن همیشه تا چنین چیزی پیش می‌آید، باید به خودش تلنگر بزند که چه شد من این‌گونه شدم. این به حسب اعمال غلط است؛ گاه به حسب احوال شخص است و لزوماً ممکن است گناه سبب قبض نشود. درباره بلعم باعورا خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ»؛ و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد؛ و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد (اعراف، آیه ۱۷۶). گاهی خداوند انسان را گرفتار مصیبت‌هایی می‌کند که به تدریج مشاهداتش کم و کم می‌شود و به تدریج از او می‌گیرد.

۲. قبض به خاطر عدم آمادگی

گاهی سالک قرار است به مرحله‌ای برسد، اما آمادگی رسیدن به آن مرحله را ندارد. چاره این است که او را آنقدر پشت در نگاه دارند تا آمادگی پیدا کند. گاهی به صورت برقی یک لحظه می‌دهند و دیگر به او (را در حالت انتظار قرار می‌دهند). چرا؟ چون آمادگی ندارد. این باعث می‌شود که یک قبضی برایش پیش بیاید. او باید خودش را آماده کند.

۳. قبض امتحانی

گاهی می‌خواهند او را امتحان کنند که آیا می‌خواهد یا نمی‌خواهد. تشنگی او را امتحان می‌کنند.

۴. قبض تنفسی

گاهی به شخص تنفس می‌دهند. چون شخص حال و مقامی دارد و پی‌درپی به او کشف می‌دهند که اگر ادامه پیدا کند، می‌سوزد. یعنی اذیت می‌شود. کمی به او تنفس می‌دهند؛ خودش نمی‌داند؛ مثلاً بدن یا روحش کشش کشف‌های بعدی را ندارد. این انواع قبض‌هایی است که وجود دارد. قبض برای ماندن نیست، بلکه برای عبور است. ما باید از قبض عبور کنیم.

فواید قبض

۱. تشنگی

وقتی به انسان (چیزی را) که می‌خواهد ندهند، تشنگی ایجاد می‌شود. تشنگی از یک جهت خودش رسیدن است. شدت عطش، انسان را برای مرحله بعد آماده می‌کند. برخی حالت تشنگی را در خودشان ایجاد می‌کنند. به لحاظ اندیشه‌هایی باید جوری حل و هضم کنم تا باعث شود تشنه شوم. در هر جایی ما تشنگی می‌خواهیم. تشنگی است که انسان را به کار مداوم و سنگین می‌کشانند. کسانی که تشنه شدند، خوب گرفتند و قدر دان‌اند. بلدند که بگیرند و نگاه دارند.

۲. مقدمه بسط بعدی

در قبض سوز و اشک و آه و ناله زیاد می‌شود. (چنین شخصی) مقدمه‌چینی می‌کند تا او به مرحله بالاتر و بسط بهتری برسد. آه و اشک و ناله باید بیاید. مقدمه بحث‌های معنوی بسان مقدمه‌های علمی‌اند که باید انجام شود (تا به مطلوب برسیم). انسان باید توجه داشته باشد که در سوز و اشک و ناله زیاده‌روی نکند به‌گونه‌ای که او را از سلوک بیندازد. از خودش اشک ناب بگیرد. باید اشک ریخت و بیچارگی نشان داد. بگوید که نیازمندیم. اشک که می‌آید، دل سنگ را آب می‌کند. خداوند سبحان ارحم الراحمین است.

۳. شماتت نفس

یکی از مشکلات جدی در سلوک، انانیت است. اگر شرایطی پیش بیاید، می‌فهمیم که خیلی بدیم. نزد یکی از علمای ربانی رفتیم. او در حال قبض بود. تقریباً چهل و پنج دقیقه نزد ایشان بودیم؛ تماماً داشت خودش را می‌کوبید.

بنده‌خدایی می‌گفت: کسی که گرفتار انانیت بود در خواب ماری به دور گردنش پیچیده شده بود؛ او گاه خسته می‌شد و آن مار را به زمین می‌کوبید و باز برمی‌گشت و گاهی باز خسته می‌شد و آن را می‌کوبید زمین. کسانی که حواسشان جمع است، وقتی آن را می‌کوبند، نمی‌گذارند دوباره برگردد. انانیت ما گره کور ما است.

«تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی / یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی» (حافظ). مشکل ما این است که زیاد خودمان را می‌بینیم و آنچه را که واقعاً برای خدا است، برای خود می‌دانیم.

قبض ایجاد شماتت و بیزاری از خود می‌کند. مؤمن نماز شبش قطع نمی‌شود، ولی خداوند دوسه شب کاری می‌کند تا نتواند نماز شب بخواند. برای اینکه مؤمن خودش را شماتت کند و عجب سراغش نیاید. یکی از خاصیت‌های قبض همین است.

عالم این‌گونه است که اگر تو آماده باشی، آنچه باید به تو بدهند در یک لحظه می‌دهند. بخلی وجود ندارد. هر کس آمادگی داشته باشد، آنچه باید به او بدهند می‌دهند. سلاک می‌بینند که حتی تتمه شهوت و نفسانیت آنها را اذیت

می‌کند. هر کسی در مقام خودش است. مثلاً می‌گویند: در مکاشفه زلال خود می‌بینیم که یک تیرگی در کار هست. در کشف هم به او نشان می‌دهند.

به شخصی در مکاشفه رجبیه نشان دادند در مکاشفه که جان تو این‌گونه است و همه تیرگی‌ها چسبیده و محکم و لجن بر دلش بود. لذا این شخص فهمید که این سال، سال استغفار او است. ماه رجب برای همین‌ها است. چرا اینقدر استغفار در این ماه آمده است؟ رجب و شعبان و رمضان، باید با استغفار باشد. بیزاری از نفس، معنای واضحی دارد. باید از این شماتت نفس و قبض حرکت و خیر و پاکی و خیر و صفا بجوشد؛ (نه ناامیدی و یأس و دست از کار کشیدن). این شماتت هم یکی از فواید قبض است.

۴. ایجاد آمادگی

قبض موجب آمادگی می‌شود. (انسان باید) زمینه را درست کند و اشک و ناله و آه داشته باشد که (این امر) کمک می‌کند که ادب مع‌الله را درست کند. ناپاکی‌ها را کنار بگذارد. «آن یکی آمد در یاری بزد / یار گفتش کیستی ای معتمد / گفت «من»، گفتش برو هنگام نیست / بر چنین خانی مقام خام نیست». به بنده‌خدایی نشان دادند به‌خاطر یک مشورت که باعث رنجش طرف مقابل شده بود، او را بیست سال عقب انداختند. باید بیست سال بلکه پنجاه سال هم پشت در بمانیم تا آماده شویم. لذا قبض زمینه پخته‌شدن است.

۵. بسط عمیق‌تر

این قبض‌ها باعث می‌شود بسطی که بعداً دست می‌دهد، عمیق‌تر شود. چنین قبضی به تعبیر حضرت استاد، دیرتر بدهند اشکالی ندارد، فقط بدان که پخته‌تر و عمیق‌تر می‌دهند.

۶. قدردان قبض و بسط

وقتی چند ماه به او ندادند وقتی بدهند، قدردان است؛ چون به او نداده بودند. اما وقتی بعد از سختی و زحمت به او دادند، ارزش آن را می‌داند. مانند مسائل مادی. اگر شخص بعد از بیست سال به امکانات مادی برسد، ارزش آن را بیشتر می‌داند. مسائل معنوی هم همین‌طور است.

۷. رسیدن به توحید

معطی و قابض و باسط را می‌فهمد که کیست. می‌فهمد که قابض او است و باسط هم او است. می‌فهمد کسی که قبض می‌کند او است؛ اعطا هم می‌کند او است.

نکته‌ای درباره قبض

بحث قبض معنایش این است، در حال انتظار پشت در ماندن. می‌خواهد برود (داخل)، ولی راه باز نیست. حالت انتظار دارد، می‌خواهد برود، اما نمی‌شود. این قبض باید با این حال، همراه باشد. می‌خواهد برود، اما در باز نیست. اینکه اگر قبض روی داد و به او ندادند و برگشت و پشت در نماند، این فرد سالک نیست. این حال و حس را باید داشت که وقتی به او ندادند، پشت در باید بماند و آنقدر در بزند تا به او بدهند.

«روز جمعه اول ماه ذی‌القعدة ۱۳۹۲ هـ-ق، که باز شروع به اربعین کلیمی کرده بودم، در قبضی عظیم به سر می‌بردم. به محضر مبارک جناب استاد علامه طباطبائی (شرف الله نفسه القدسیه) تشرف حاصل کردم و عرض کردم در قبضی عظیم افتاده‌ام، چیزی بفرمایید تا از آن رهایی یابم و بسطی روی آورد.

در شب دوم آن ماه، بحمدالله حضورم خوب بود و بسیار بی‌تابی داشتم و به توجه نشستم؛ پس از چندی مختصر روشنایی آمیخته با تاریکی مشاهده کردم، معلوم شد که مراقبت تاریک است و صاف و زلال نیست. در صبح دوم این اربعین دو بار خودم را در حال توجه بسیار نورانی دیدم، و در همان حال می‌گفتم: «الحمد لله، معلوم است که مراقبتم خوب است». [که این نشان می‌دهد به سمت بسط می‌رود]. دستور: ای عزیز، در حال قبض، ذکر «یا باسط» به عدد اسم «قابض» بسیار نافع است که بسط می‌آورد. ای عزیز، در قبض صابر باش که آب را برای تشنه آفریدند؛ همان‌گونه که تو تشنه آبی، خود آب هم تشنه توست. این حقیر گفته است (دیوان، ط ۲، ص ۴۰۴) غافر و تائب آمدند طالب مذنب از ازل / بی‌شمر [بی‌شمار] اسم حق همی این سمت اقتضا کند / تشنه به سوی آب و خود تشنه تشنه است آب / گدا خدا کند خدا گدا گدا کند» عارف رومی در مثنوی معنوی چه نیکو فرموده است: «حکمت حق در قضا و در قدر / کرد ما را عاشقان یکدگر / تشنه می‌نالد که کو آب گوار / آب می‌نالد که کو آن آب خوار / آب کم جو تشنگی آور به دست / تا بجوشد آبت از بالا و پست».

(معتقدم تشنگی به دست آوردن خودش یک شیوه رسیدن به نتیجه است.) وانگهی، به قول خواجه حافظ: «تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن / که خواجه خود صفت بنده پروری داند». صابر باش که اگر دیر شود، مسلماً دروغ نخواهد شد؛ قوله (سبحانه) وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (المدثر، آیه ۸). زود زود نمی‌دهند تا کم کم ظرفیت حاصل شود. علاوه این که کسانی که دیرتر می‌گیرند پخته‌تر می‌شوند و بهتر و برتر می‌گیرند. برخی را می‌شناسیم که زود راه برایش باز شده است، و لکن اکثر حرف‌های او ساحلی است نه لجه‌ای [عمق دریا را ندارد، بلکه ساحلی است]، اما برای جناب آخوند ملاحسینقلی همدانی پس از بیست و دو سال راه باز شده است و چه اهل راز شده است.

به نکته ۶۴۱ کتاب هزار و یک نکته این کمترین توجه بفرمایید: مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی (رضوان الله تعالی علیه) در حکمت از شاگردان مرحوم حکیم متأله ملاهادی سبزواری است و در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سیدعلی شوشتری. جناب آخوند ملاحسینقلی بعد از بیست و دو سال سیر و سلوک نتیجه گرفت و به مقصود رسید. و خود آن جناب گفت: «در عدم وصول به مراد سخت گرفته بودم تا روزی در نجف در جایی (گویا در

گوشه ایوانی) نشسته بودم؛ دیدم کبوتری بر زمین نشست و پاره‌نانی بسیار خشکیده را به منقار گرفت و هر چه نوک می‌زد خورد نمی‌شد، نان را ترک گفت و پرواز کرد و برفت؛ پس از چندی باز گشت، به سراغ آن تکه نان آمد باز چند بار آن را نوک زد و شکسته نشد، باز برگشت و بعد از چندی آمد و بالاخره آن تکه نان را با منقارش خورد کرد و بخورد، از این عمل کبوتر ملهم شدم که اراده و همت می‌باید». (هزار و یک کلمه، ج ۵، ص ۲۶۷). [از قبض و بسط نباید ترسید، بلکه اینها زمینه است و حس انتظار که دارم می‌روم و می‌خواهم برسم، اما نمی‌شود، خودش ارزشمند است].

«الهی، یا قابض و یا باسط! جزر بحر مدّ را در پی دارد و محاق قمر بدر را و ادبار فلک و عقل اقبال را و قوس نزول صعود را؛ قلب حَسَن در قبض است و امیدوار بسط است.

الهی، از قبض شاکی نیستم که در مصحف عزیزت قبض را بر بسط مقدم داشته‌ای «و الله یقبض و یبسط و الیه ترجعون» فرموده‌ای و نمایندگان در مناجات‌ها به تأسی کلامت یا قابض و یا باسط گفته‌اند.

الهی، حسن در قبض صابر است که قبض و قضا و جمع و قرآن باهم‌اند و بسط و قدر و فصل و فرقان باهم، اگر یوم‌الجمع نباشد یوم‌الفصل کدام است، و اگر قضا نباشد قدر کدام، و اگر قرآن نباشد فرقان کدام، و اگر قبض نباشد بسط کدام. (الهی‌نامه، ص ۸۰).

● بسط

بعد از قبض، بسط که روی می‌دهد، خیلی شیرین و نشاط‌آور و سکرآور است. در قبض انسان سوز و گداز دارد و در بسط، وجد و نماز. بعد از قبض، وقتی بسط دست داد، انسان خودش را در معرض قرار دهد. «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا» (بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۲۱) وقتی موقعیت پیدا شد، انسان با عقلانیت خودش را در معرض قرار دهد و استفاده کند. وقتی انسان می‌تواند خوب بنشیند و حالت ادب مع‌الله داشته باشد، سعی کند خودش را در آن حال نگاه دارد و خودش را زود از آن حال خارج نکند. وقتی بسط می‌دهند، نباید فشار آورد. در عین حال از این فرصت باید استفاده کرد. و مواظب باشد که موانع بسط برایش پیش نیاید تا قبض به سراغش نیاید.

بعضی از توفیقات در حوزه علمیه داریم که اگر از آن خارج شویم، معلوم نیست که دوباره دست دهد. برخی از اینها بر وفق و مراد ما است. بعضی از کارهای روحی را الان می‌توانیم بکنیم. اگر دوست خوبی داریم که هم‌نفس ما است، استفاده کنیم.

برخی را دیده‌ام که بین‌الطلوعین پیام‌ها و اخبار در گوشی را بررسی می‌کنند. این درست نیست و آن وقت، زمان این کار نیست. باید مراقب باشیم تا بسط از ما گرفته نشود. ناشکری و ناسپاسی نشود.

جالب است، قبل از بسط که در قبض بود، اشک و آه و ناله داشت. الان هم در بسط اشک و سوز دارد، اما این از سر ذوق و شوق وصال است. مثل مرغ که وقتی از چمن محروم است، سروصدا دارد و می‌خواند. وقتی هم که می‌رسد به چمن بیشتر سروصدا می‌کند و می‌خواند.

مواظب باشیم وقتی قبض می‌آید سقوط نکنیم و حالت انتظار داشته باشیم و باید دست به کار شویم؛ ان شاء الله به نتیجه برسیم. کسانی که اهل همت هستند، وقتی قبض روی می‌دهد، دست از ریاضت نمی‌کشند و ادامه می‌دهند و دست از کار نمی‌کشند. استمرار باید باشد، ولو بیست‌سی سال طول بکشد.

● راه‌های تحصیل تشنگی

گفته‌اند در دعا اینها را بخواهید؛ که همین خواستن تشنگی می‌آورد. از خدا بخواهد این خواستن تشنگی می‌آورد. یکی حرف بشنود، تشنگی می‌آورد. یکی بزرگان را ببیند و احوالشان را بشنود و بخواند، تشنگی می‌آورد. خیلی از جوان‌ها را دیده‌ام وقتی زندگی‌نامه بزرگانی مثل آیت‌الله بهجت یا آیت‌الله حسن‌زاده را می‌خوانند، برایشان تشنگی می‌آورد. بسیاری از کسانی که در فلسفه صدرایی کار کرده‌اند، اهل شهود شدند. چون این فضا برایشان تشنگی ایجاد کرده است.

وقتی پشت در رسیدیم، باید تشنگی پیدا کنیم؛ وقتی هم رسیدیم باید تشنگی را داشته باشیم. بدهند، دادند، ندهند، ندادند. ولی من تشنگی خود را باید داشته باشم.

تعبیری در باب نماز از حضرت رسول‌الله خطاب به ابوذر آمده است که هر کس نماز می‌خواند، دق‌الباب خدا می‌کند و بدان که نمی‌شود کسی دق‌الباب خدا کند و او در را باز نکند.

حرف باید شنید تا تشنگی بیاید.

خدا را شکر می‌کنیم که در حوزه علمیه قم هستیم که حقایق عرفانی سلوکی حکمی که اصلش قرآنی‌روایی است به عنوان کتب درسی ما است. الحمدلله سر این سفره نشسته‌ایم.



جلسه ۳۷۹ (۱۳) (۸/۱۱/۱۴۰۱ ع رجب / شنبه)

در مقام اول، دستورالعمل‌ها و در مقام دوم، مبانی و پایه‌های سلوکی و در مقام سوم، نکات و تجربیات سلوکی حضرت استاد حسن‌زاده آملی را بیان کردیم. گاهی تجربیات خودشان است و گاهی دیگران مطلبی را گفته‌اند و ایشان هم پذیرفته است و نقل کرده‌اند. تجربه‌ای بوده است که برای خودشان روی داده و در زندگی‌شان بوده است و به صورت

قاعده علمی در آمده است. البته سر سفره تجربه سلوکی دیگران هم نشسته‌اند؛ سر سفره وحی و شریعت هم نشسته‌اند؛ تجربیاتی که داشته‌اند، زبان می‌دهند و آن را بیان می‌کنند.

۱. اصل ریاضت و تأثیرش را توضیح دادیم.

۲. استمرار در ریاضت یا همت گفته شد.

۳. قبض و بسط در احوال ایشان بود و توضیحاتی داده بودند.

۴. تأثیر اوقات و امکنه در سلوک، (موضوع جلسه امروز است).

ایشان به این شهودات رسیده بودند؛ چون خودشان هم عالم دینی بودند؛ هم عالم حکمی و عرفانی بودند؛ قدرت تحلیل و توضیح داشتند. توضیحاتی ایشان داده است که جا دارد به آنها توجه کنیم؛ چرا که فهم برخی از متون دینی به آنها وابسته است.

رساله نورعلی نور به عنوان مقدمه بر مفتاح‌الفلاح نوشته شد. در فصل پنجم رساله نورعلی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، اثر وقت و مکان در سلوک توضیح داده شده است. این دست کارها جای بررسی دارد؛ برای فهم اسرار شریعت و اسرار سلوک، نیاز به تبیین و تحلیل دارد. گاهی به ایام توجه می‌کنیم: رجب، شعبان، رمضان. گاهی به روز یا شب خاص توجه ویژه داریم. دلیلش این است که خود زمان در سلوک اثر دارد.

مکان هم خیلی اثر دارد. برخی از مکان‌ها روح دارند؛ خیلی حس دارند و انسان را می‌کشاند. حتی برخی از امکنه، مرکز ثقل این احوال‌اند. باید اینها را بررسی کرد. مثلاً در مورد مسجد این توضیحات آمده است: برای چه اینقدر تأکید می‌کنند مسجد زیاد بروید؛ در آنجا نماز بخوانید؛ یا مسجد الحرام چیست؛ یا در کنار مزار اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین چگونه است. بنده دیده‌ام برخی از آقایان عرفا، جایی که برایش احوال زیادی روی داده است، آنجا برایش شرافت دارد. این یک چیز است. گاهی چیزی است که باعث این احوال است.

۴. تأثیر اوقات و امکنه در سلوک

انسان باید ابن‌الوقت باشد؛ اگر ابوالوقت باشد، بهتر است. ابن‌الوقت یعنی هر لحظه و هر زمان وضعیتی دارد که آن وقت را باید دریابد. این وقت، وقت استغفار و توبه و آن وقت، وقت سجده یا دعا است. (سالک) می‌داند که الان در چه وضعیتی است و چه کاری باید بکند. ابوالوقت، کسی است که بر اوقات مسلط است و وقت تابع او است؛ نه او تابع وقت. بدترین وقت هم باشد، او می‌تواند کار خودش را پیش ببرد. تأثیرگذار است نه تأثیرپذیر. این یعنی ابوالوقت شدن.

«اوقات را در تأثیر دعا و احوال داعی دخلی بسزا است و اگر ابن‌الوقت و بالاتر از آن ابوالوقت شده‌ای طوبی لک و حسن مآب» (رساله نورعلی نور، صفحه ۵۶).

دعاکننده باید اینها را بفهمد و عمقش را بفهمد. برخی اینها را تعبدی می‌فهمند. تعبد خوب است، ولی در دلش چیزی هست که باید آن را دریافت. هم از راه شریعت و هم از راه تجربه‌های شخص می‌توان به اینها دست پیدا کرد.

● شرایط مناسب طلاب در قم

کسانی هستند که وقت از (دست) ایشان می‌رود و هیچ استفاده نمی‌کنند. این افراد ابن‌الوقت نیستند. ما الان غرق نعمت‌هایی هستیم که قدرش را نمی‌دانیم. ما الان در قم طلبه هستیم؛ خیلی چیزها می‌شود استفاده کرد. (یعنی باید ابن‌الوقت باشیم و از آن استفاده کنیم). خیلی کارها می‌شود کرد. الان در محیط‌هایی هستیم که خیلی خوش است و باید بدانیم چگونه از آن استفاده کنیم.

● شرایط خوش ایرانیان

بنده‌خدایی می‌گفت فرنگ رفتیم؛ در حسرت یک اذان بودیم. الان در ایران غرق این نعمتیم. اگر در برهوت بودیم، می‌فهمیدیم اینجا چه خبر است.

بنده‌خدایی می‌رفت مساجد و حظ خودش را از آنجاها می‌برد. باید ابن‌الوقت بود. ماه رجب و شعبان و رمضان واضح است، چرا استفاده نمی‌کنیم. حداقل یک حرکت انجام دهیم. بنده‌خدایی می‌گفت: من که می‌توانم حداقل یک قدم بردارم. مثلاً یک دعایی از ماه رجب را انتخاب می‌کنم و ملتزم می‌شوم. این دعای توقیع شریف کم چیزی نیست! ای کاش برای تمام سال قرار داده بودند. چقدر نکات خوش و زیبایی دارد.

● وقت شب

«مطلقاً شب را در ادعیه و اذکار و خلوت و فکر شأنی شایان است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می‌کشاند و می‌رساند» (رساله نورعلی‌نور، صفحه ۵۶). با اینکه فضای مدرنیته اثر کرده است و حتی شب را از ما گرفته است، حتی با همین صورت مسئله، احساس می‌کنیم که شب به شکلی است که تمام تبوتاب‌های روز فروکش کرده است. البته دست خودمان است که با همین فضا می‌توانیم شب را نگاه داریم و شب اصلی را حفظ کنیم. تا روز است، درگیری‌های ظاهری داریم و مشغول می‌شویم. تا زیاد درگیر می‌شویم، غرق بیرون هستیم. یک دفعه فروکش می‌کند؛ می‌رویم درون؛ ما هستیم و خودمان و خدا. ما می‌مانیم و وراء و باطن عالم. این را حس می‌کنیم. شب تا هنگام صبح که خداوند تشریع کرده است نماز صبح را. بنده‌خدایی می‌گفت: اگر شریعت هیچ نگفته بود جز تشریع نماز صبح، کافی بود.

از یک جهت نماز صبح جزء روز است و در عین حال جزء شب حساب می‌شود. در همین مفتاح‌الفلاح آمده است، هم شب است و هم رزو، در روایات آمده است. ولی هنوز شب است و آرامش و تاریکی. حتی برق را هم روشن کنیم، حس‌مان نسبت به خارج، تاریکی است. تا این می‌شود، شریعت یک جا را واجب کرده است که باید نماز صبح بخوانید. خصوصاً که تأکید می‌کنند نماز صبح را اول وقتش بخوانید. همین کار یعنی لبی تر کرده است از عالم غیب. باز ما را درگیر کرده است. شریعت ابتدا سخت نمی‌گیرد و از آسان شروع کرده است. اما بعدها (از) نماز شب و بین‌الطلوعین و ... (سخن به میان می‌آورد).

برخی احوال دیگری دارند؛ مثل رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. ایشان کمی می‌خوابیدند و بلند می‌شدند و نماز می‌خواندند؛ کمی می‌خوابیدند و دوباره بلند می‌شدند و دو رکعت می‌خواندند. برخی از اولیای الهی همین‌گونه عمل می‌کنند. نسبت به نماز شب خیلی تأکید شده است. شریعت شب را برای ما خیلی معنادار کرده است: با تشریعات نماز صبح و نماز شب و بیداری بین‌الطلوعین و آداب پیش از خواب و نماز مغرب و عشا. این یک سبک است.

● وقت خلوت

گویا (کارکرد) شب این است که انسان در شب آن‌سویی می‌شود. شب غیب است و انسان را به سمت باطن و غیب می‌کشانند. خاصیتش این‌گونه است. شب، وقت است؛ اثر دارد؛ سرّ اثرش چیست؟ رفت و آمد روز گرفته شده است و در خودش آرامش و خلوت خوابیده است. یکی از اموری که باید به آن برسیم، وقت خلوت ایجاد کردن است. بعضی مواقع این را بلد نیستیم. ما باید تلاش کنیم که برای خودمان وقت خلوت درست کنیم. مثلاً وقتی به (حرم) علی‌بن‌موسی‌الرضا صلوات‌الله‌علیه امام تشریف پیدا می‌کنید، یک هفته چگونه هستید؟ خودشان می‌گویند یک حالت خاصی است. چون یک خلوتی ایجاد شده است. خودش هست و حجت خدا و خدا؛ و نشسته است. شریعت برای ما خلوت ایجاد می‌کند. شب برای ما خلوت است و اصلاً وقت خلوت است.

خلوت ایجاد کردن، خیلی مهم است. حتی بعضی در غوغا بلدند برای خودشان خلوت ایجاد کنند: مانند شهید مدنی. ایشان برای ائمه جمعه سخنرانی می‌کرد. من این سخنرانی را گوش کردم. ایشان می‌گفت: برخی فکر می‌کنند که من در شروع نماز وسواس دارم. اما من که وقت خلوت ندارم؛ همان ابتدای نماز می‌خواهم به خدا وصل شوم. قبل از نماز یک وقت خلوت درست می‌کنم تا بتوانم به خدا وصل شوم. بنده دیده‌ام برخی از بزرگان قبل از اینکه وارد نماز شوند، چند دقیقه رو به قبله می‌نشینند و بعد نماز می‌خوانند.

«لیل غیب است و انسان را باطن می‌کشانند. بعضی از مشایخ [ظاهراً علامه طباطبایی] از استادش [ظاهراً مرحوم قاضی] حکایت کرد که گفت: خداوند سبحان می‌فرماید: اللَّيْلُ لِي. حق تعالی فرموده است: اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً وَ اَقْوَمُ قَيْلاً. اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلاً (مزمّل: ۸-۷). [شب اثر بیشتری دارد. به قرینه ان لك في النهار سبحا طويلا. در روز رفت و آمد طولانی است، اما شب آرامش دارد. درست است که در شب سختی بلندشدن دارد، ولی اثرش بیشتر

است. [روز بر اثر کسب معاش و تحصیل معاد و تزاوّل هر کس در حرفه و صنعت و شغلی که دارد فراغ بال داشتن دشوار است مگر برای اوحدی از افراد که مظهر اسم شریف «یا من لا یَشغله شأن عن شأن» می‌باشد که ضابط جمیع حضراتست و او را حضرتی از حضرتی باز نمی‌دارد به تحقیقی که در فصّ اسحاقی «فصوص الحکم» به منصّه ظهور رسیده است. اما شب هنگام انزوای از خلق و انقطاع از مشاغل روز است که انسان را به خلوت و وحدت می‌کشاند و خلوت و وحدت به توحّد می‌رسانند و تا انسان توحّد نرسیده است به ادراکات عقلی و سیر انفسی نائل نمی‌گردد که تعلّق با تعقّل جمع نمی‌شود. (رساله نورعلی‌نور، صفحه ۵۶).

● کثیرالدعا

اگر کسی می‌بیند همیشه درگیر است، سعی کنید درگیری را در خلوت بیاورید. مثل آیت‌الله مدنی. می‌شود کثیرالدعا بود. خدایا، برای من برطرف کن؛ حل کن؛ مشکل دارم؛ شما درگیر مسایل روز هستید، کثیرالدعا باشید. ای عیسی، حتی بند نعلینت را هم از من بخواه! وقتی انسان در کثرت غرق است، راه‌هایی را پیدا کند که او را به خلوت بکشاند. درست مثل روز قیامت. در آن روز با اینکه غوغایی هست، آیا ارتباطم با خدا قطع می‌شود؟ خیر. من غرق خدایم؛ همه دارند خدا را می‌بینن؛ همه هم دارند محشور می‌شوند. سعی کنید راه‌هایی را طی کنید و برای خودتان خلوت پیدا کنید.

● توجه وجودی

«و ما هر چه را که ادراک می‌کنیم از حیث احدیّت وجودی خود ادراک می‌کنیم نه با تفرّغ بال» (رساله نورعلی‌نور، صفحه ۵۶). احدیت وجودی یعنی تمرکز و توجه وجودی. بهترین راه دعا است که به ما توجه وجودی می‌دهد. از چه راهی می‌توان رسید؟ بهترین حالتش بهره‌گیری از شب است.

«و سیر نفس به تعبیر علامه ابن‌فنّاری در «مصباح الانس» (ص ۲۹۵ ط ۱) عبارت از تلبّس نفس به احوال متعاقبه است و این احوال و اردات نوری است که عائد نفس مستعدّ صافی سائر می‌گردد، و شب را در صفای نفس و عروج آن دخیلی تمام است سبحان الذی أُسری بعبده لیلاً حکم روی وصف عنوانی عبد رفته است. وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً (اسراء: ۲ و ۸۰). نکته ۴۸۳ «هزار و یک نکته» در این مقام مطلوب است. آیات و روایات در حثّ و ترغیب در خلوت و تهجّد شب و استغفار اسحار بسیار است. آن نیکبختی که در ورطه من کیستم افتاد به دنبال درمان دردش می‌رود و به نگهداشتن برنامه و یافتن استاد و دل به دست آوردن چاره خود می‌کند و چنین کس را با شب انس سرشار است که صاحب‌دل است و طالب دیدار است. شب آید تا که انوار الهی / بتابد بر دل پاک از تباهی / خوشا صوم و خوشا صمت و خوشا فکر / خوشا اندر سحرها خلوت ذکر (رساله نورعلی‌نور، صفحه ۵۷).

ماه رمضان یک شب قدر دارد که به اندازه یک عمر است. ماه رضانی است که در آن قرآن نازل می‌شود. در نظام عالم هم در این ماه‌ها، بعضی اوقات ماه رحمت و مغفرت است. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره ماه رمضان فرمودند: «قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَهَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ». ماه رجب را می‌گویند: اصْبَّ که ماه ریزش رحمت الهی است. ما سال را چگونه می‌بندیم؟ سال قمری با اول محرم و سال شمسی را با اول فرودین می‌بندیم. به نظرتان سال معنوی از چه زمانی است؟ در روایات آمده است شب بیست و سوم رمضان است. نامه اعمال سال گذشته و اعمال سال آینده؛ سال به سال. بعد می‌آید هفته به هفته؛ شب جمعه و روز جمعه. بعد می‌آید در شبانه‌روز که وقت دارد. قبل از اذان صبح تا بین‌الطلوعین. یعنی حدود دو ساعت. در شبانه‌روز یک وقت خاص داریم. در هفته یک وقت خاص داریم. در سال هم یک وقت خاص داریم که شب قدر است؛ سال حقیقی و انسانی این است. سال نامه اعمالی است که چه کردم با خود. سال این است، لذا ببینید در روایات آمده است: اول سال، شب قدر است.

در مفاتیح اعمال اول ماه رمضان آمده است. آن برای اول ماه رمضان نیست، بلکه برای شب قدر است. اعمال شب یا روز اول ماه آورده است که در اول سال بخوانید. اول سال کی است؟ علماء گفتند اول ماه رمضان است. اما اول سال شب قدر است و در روایات هم آمده است. اینجا باید رحمت حق نازل شود. این رحمت از رجب شروع به نزول می‌کند.

ماه رجب ماه خدا است و ماه شعبان ماه رسول خدا و ماه مبارک رمضان ماه امت من. یعنی همان غفرانی که باید سر ریز شود. توحید از ماه رجب باید شروع شود و برود در شعبان و بعد در رمضان. در رمضان هر شبی می‌بخشند تا شب قدر که شب قدر خودش را کشانده است تا رجب که ماه اصْبَّ است. این یک معنی. تعبیر دیگر این است که رجب ماه توحید و ماه خدا و شعبان ماه رسول و رمضان ماه امت است؛ باید از فضای توحید شروع کرد. هم فضای استغفار در رجب غلیظ است و هم فضای توحید که ارتباط با خدا و «لا اله الا الله» و دستوراتی که در روایات آمده است. این اصل ماه رجب است.

همچنان که شب جمعه‌ها اثر دارد، دوشنبه و پنجشنبه‌ها اثر دارد که نامه‌ها بالا می‌رود. اصلش این است که شب قدر خودش را باز می‌کند و در این ایام خودش را نشان می‌دهد. در ماه رجب و شعبان و رمضان، قرار است آمادگی ویژه حاصل شود. هم خیزش، توحید است و هم آمرزش که استغفار است. لذا تکویناً از ناحیه خدا این بال رحمت خدا گسترده می‌شود. لذا ماه رجب اصْبَّ است و ماه ریزش رحمت‌های الهی است. ریزش رحمت به دو جهت است: هم پاک‌کردن و استغفار و هم قوت‌یافتن توحیدی. ماه رجب را دریابید.

شهودات رجبیه که گفته شده است، اهلش شهودات خاصی دارند که برای اهل رجب است. این امر قوتی می‌شود که شخص در رمضان دریابد. حتی شخص در شهودش به او می‌گویند: این کار را انجام داده‌ای، منتظر رمضان باش تا کارت درست شود. در رجب اعتنای ویژه خوابیده است. به لحاظ خیزی که باید برداشته شود. (از نظر استاد یزدان‌پناه) شب قدر است که رجب را اینقدر به چشم آورده است. مرکز ثقل سال انسان است.

حضرت استاد می‌فرمایند: شهودات رجبیه را گزارش کرده‌اند و من هم این شهودات را داشته‌ام. برای اولیای الهی نفس بودن در رمضان اثر دارد. نفس قرار گرفتن در این زمان اثر دارد. درست مثل کسانی که این حال را دارند، می‌گویند: موقع سحر اثر دارد. هر قدر روز زحمت می‌کشم اثر ندارد، اما شب خیلی اثر دارد.

«شک نیست که مناسبات زمانیّه از اتم مناسبات است. [این مناسبت‌های ذاتی بین جان ما با عالم بالا است. یک مناسبت واقعی و تکوینی است] چنانکه نفس کینونت در شهر الله مبارک رمضان برای نفوس مستعدّه اثر تکوینی دارد، [بنده‌خدایی می‌گفت: نمی‌دانم چطور ماه رجب آمد، حالم خوش شد.] و در نزول و قدوم ماه اصبّ رجب برای رجبیون شهود خاصی است چنانکه در «فتوحات مکیّه» در وصف رجبیون عنوان شده است، و چندبار این شهود خاصّ رجبی به بعضی از فقرا [منظور خودشان است.] نیز روی آورده است و الحمد لله ربّ العالمین. [بنده‌خدایی می‌گفت: در ماه رجب اسم باطن حق را به من نشان داده‌اند و به بطون سفر کردم] و سید بن طاوس در کتاب «اقبال» گفته است: انّ لأوقات القبول أسراراً لله جلّ جلاله ما تعرف الاّ بالمنقول [کسانی که خود صاحب کل اسرار هستی هستند و می‌دانند که چه رمز و رازهایی هست و چه قفل‌هایی هست. البته همه‌اش را شریعت گفته است و بخشی از آن را می‌توانیم بفهمیم که برای چه است.] (آخر باب ۶ از اعمال ذی‌الحجه ص ۵۲۷ ط ۲). و برخی به معقول نیز شناخته می‌شود [مثل فهم لیل] و با شعوری مرموز [کلاً برخی مناسبت‌ها را می‌فهمند. اما چرا؟ معلوم نیست. برخی مناسبت‌های ذاتی را می‌توانند درک کنند.] ادراک می‌شود. (رساله نورعلی‌نور، صفحه ۵۷).

پس اوقات قبول حسابی دارد که باید از طریق شریعت آنها را یافت و از راه معقول هم می‌شود بخشی از آن را درک کرد.



جلسه ۳۸۰ (۱۴) (۱۴۰۱/۱۲/۰۶ شعبان / شنبه)

مقام اول: دستورالعمل‌های سلوکی علامه حسن‌زاده آملی

مقام دوم: اصول و مبانی سلوکی ایشان

مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی ایشان

اصل این تجربیات از خودشان است، ولی گاهی از دیگران هم نقل می‌کنند. در این نکات و تجربیات سلوکی ابتدا به بحث ریاضت پرداختیم که ریاضت چه اثری دارد. سپس درباره همت و استقامت صحبت کردیم. ریاضتی که می‌کشد، باید همراه با همت و استقامت باشد تا به نتیجه برسد. بعد از آن مسئله قبض و بسط عارف را مطرح کردیم. در خود ایشان هم خیلی از این احوال بود.

● ۴. تاثیر اوقات و امکنه در سلوک

تأثیر زمان و مکان را در جلسه قبل کمی توضیح دادیم.

● آمادگی برای لقمه‌های قوی‌تر

گاهی انسان حسرت می‌خورد که رجب گذشت و من هیچ کاری نکردم. شعبان هم که می‌گذرد و ما هیچ کاری نمی‌کنیم. اگر هم کاری می‌کنیم، کاری نیست که در حد کمال باشد. در ماه رجب باید شهودات رجبیه داشت. چرا نیست؟ اینها می‌گذرد و ما از دست می‌دهیم. اما همین که انسان برنامه داشته باشد و رو به جلو برود، خوب است. توقع ما باید بالا برود و خود را برای لقمه‌های قوی‌تر و بهتر آماده کنیم. اما گاهی می‌بینیم آنچه باید بشود، نشده است. گاهی به کوشش نمی‌دهند، اما ما کار خود را می‌کنیم. گاهی در همین‌ها بهانه‌هایی پیدا می‌شود و همین که دل بشکند، خداوند راه را باز می‌کند.

● ماه شعبان

از ماه شعبان خیلی استفاده کنید. این ماه ارتباط با رسول الله است؛ ماه ورود به ماه مبارک رمضان با واسطه رسول الله است. در این ماه صلوات و عشق‌ورزی به رسول الله خیلی عالی است. انسان بتواند به این فضای عشقی نسبت به رسول الله برسد و محو شود و با شدت و شوق و بی‌تابی ارتباط برقرار کند، خیلی مفید است.

● باز شدن گنجینه‌های عرش

این دعا‌های ماه رجب و شعبان و رمضان، خیلی عجیب است. توقیع شریف در ماه رجب و مناجات شعبانیه و دعای سحر ماه مبارک رمضان خیلی عجیب است. گویا گنجینه عرش را باز کرده‌اند و این گوهرها را بیرون ریخته‌اند. وقتی اینها نازل شدند، آن حقایق می‌گفتند ما برای عرشیم و اینجایی هستیم، ما را کجا می‌فرستید. چرا ما را پایین می‌آورید. توقیع شریف خیلی بی‌نظیر است. این توقیع ارتباط ویژه با انسان کامل و جایگاه انسان کامل را نشان می‌دهد. مناجات شعبانیه خیلی بی‌نظیر است و برخی در طول سال آن را می‌خوانند. درباره دعای سحر ماه مبارک ظاهراً امام باقر علیه‌السلام فرمودند: اینها جزء امور عرشی اساسی هستند و اسم اعظم در آن است. مناجات شعبانیه چقدر ناله می‌کند از این غفلت‌هایمان و چقدر تقاضاها را بلند می‌کند: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ ... وَ الْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ». برخی از خواندن اینها حس و اثر می‌گیرند و گاه اثر سریع و تحول عجیب می‌بندند. (توجه داشته باشید اینها از زبان امام معصوم است که به این سبک گفته‌اند و آن را دست نزنید، (اگر فعل آن به صورت مفرد آمده) حتی جمع نبندید.

این لطف دارد. ان شاء الله راه باز شود تا وقتی ما رسیدیم به شب قدر، انسان الهی بشویم. تمام این ایام بهانه است تا ما به خدا نزدیک شویم.

● تأثیر مکان

گاه در یک مکان بودن و نفس بودن در یک مکان اثر دارد و کار می‌رسد و جان انسان را جلا می‌دهد.

● پاک‌ترین جای زمین

در جایی مانند مسجد که محل عبور ملائکه است، دل‌ها آنجا آباد می‌شود. مسجد پاک‌ترین جای زمین است. در آنجا گناهان (تقریباً) به صفر می‌رسد و محل عبور ملائکه است. جایی که بخواهید یک نمازی بخوانید و سجده‌ای کنید، یک مؤمن آنجا برود، توجه ملائکه را به آنجا جلب می‌کند ولو یک بار باشد. چه رسد به مسجد که مکرر و در هر روز و سال‌ها محل عبادت مؤمنان است و گاه برخی مساجد چندین قرن است که پایرجا هستند.

یک بحث هم عنایت خدا به برخی از مکان‌ها است. این غیر از عبور ملائکه است. برخی از مکان‌ها محل توجه و عنایت الهی است. بنده‌خدایی حرم حضرت معصومه می‌رفت و نزدیک به ضریح که می‌شد می‌گفت: خدایا، می‌دانم که تو به این محل توجه داری، برای همین به اینجا آمده‌ام. گاهی توجه کار می‌رسد و گاهی توجه یک ولی خدا اثر دارد و شخص فکر می‌کند که از خودش است، اما نمی‌داند که اینها از خودش نیست و احوال خوش آن ولی خدا است. گاهی خداوند به دلایلی خودش به جا و مکانی توجه می‌کند. مسجد یکی از آن مکان‌ها است. عنوان خانه خدا برای مسجد خیلی معنادار است و جدی است. همین که مسجد محل عنایت خدا و رفت‌وآمد ملائکه است، دل را می‌شوراند. مکان این اثر را دارد.

● کجا نرویم!

می‌گویند حتی اگر گناه نمی‌کنید، در مجلس حرام نروید. چون محل رفت‌وآمد شیاطین است. «هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»؛ آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند (شعراء، آیات ۲۲۱ و ۲۲۲). جایی که گناه می‌شود، شیطان رفت‌وآمد می‌کند و خیال نکنید در شما اثر نمی‌کند.

● تأثیر اماکن مقدس

همین طور است مجلس خدا و مجالس مربوط به اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین؛ یا اماکن مقدسه‌ای مثل حرم حضرت معصومه سلام الله علیها که ما ذیل ولای او هستیم؛ یا حرم امام رضا علیه السلام؛ یا حرم اباعبدالله علیه السلام با وجود آن چهار هزار ملکی که غُبر هستند. می‌دانید با دل چه می‌کند؟ خود عنایت اباعبدالله علیه السلام چه می‌کند؟

● نمازهای واجب را یک جای ثابت بخوانید

گفته شده است که برای نمازهای واجب، یک جای ثابت داشته باشید. اگر چه می‌توانید نوافل را در جاهای مختلف بخوانید، نمازهای واجب را یک جای ثابت بخوانید. حتی گفته شده است که لحظه احتضار انسان را به همان مکان ببرند. چون نفسی بودن در آن مکان، انسان را آرام می‌کند و به یاد خدا می‌اندازد.

● راهیان نور

بعضی از کسانی که راهیان نور رفته‌اند و پر از آلودگی بودند، در آنجا به شهدا می‌گویند (با همان حالت لاتی که در خانم‌ها نباید باشد ولی در او بود) شما که این جور می‌گویید اگر راست می‌گویید، من را درست کنید. برگشت تهران، دید درست شد. بعد با حجاب شد و اشک می‌ریخت. آنجایی که خون شهید ریخته شده، اثر دارد. همین مکان و خون شهید و توجه شهید به آن مکان، اثر دارد و کار می‌رسد. او فکر می‌کند که این حرف را زده است، درحالی که آنها خودشان این حرف را بر زبانش جاری کرده‌اند که این را بگویند و بعد آنها اثر کنند.

● مزار عالمان ربانی را خیلی جدی بگیرید

اثر مکان زیاد است. برای همین به ما گفته‌اند به زیارت و مسجد و نزد عالم ربانی بروید. مزار عالمان ربانی را خیلی جدی بگیرید. برخی که حال معنوی‌شان خوب نیست، به مزار علما می‌روند تا حالشان درست شود. می‌دانند که آنها توجه می‌کنند. به ما می‌گویند: هر وقت مشکل دارید، بر سر قبر پدر بروید که مؤثر در حل مشکل است. اینها اثر مکان است.

● چرا مرحوم نخودکی در مشهد ماند؟

مرحوم نخودکی گفته بودند: حرم آمدم؛ وقتی خواستم برگردم نجف، هنگام خروج دیدم که حضرت رضا علیه السلام دم در ایستاده است و هر کسی که می‌رود، بر سر او دست می‌کشد. و همین امر باعث شد که از مشهد بر نگشت و آنجا ماند. خدا را شاکریم که بسیاری از دروس طلبگی در مسجد برگزار می‌شود. این را کم نگیرید.

۴. لطافت روح و قدرت روح در مبدل شدن به حقایق با توجه

«اصل دیگر که از مطالب گذشته حاصل می‌شود این که نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هر چه روی آورد به صورت آن در می‌آید». (اصل ۴۱ از انسان در عرف عرفان). برخی از روح‌ها ضمختاند و هرچه به ولی خدا نزدیک شوند، در آنها چندان اثر نمی‌کند.

خوپذیری نفس انسان

نفس انسان با هر کس بنشیند، با هر چیزی بنشیند، خوی آن را می‌گیرد. خوپذیری برای نفس است. حضرت استاد گاهی مثال می‌زد و می‌گفت: برخی‌ها که با حیوان زیاد سروکار دارند، خوی حیوانی می‌گیرند. انسان با خدا می‌نشیند و یا با اهل بیت می‌نشیند، خوی آنها را می‌گیرد. یا اگر انسان با شیطان بنشیند، خوی آن را می‌پذیرد. انسان با هر که محشور باشد، خوی آن را می‌پذیرد. حتی این فضای مجازی که انسان با آن خو می‌گیرد، اثر می‌کند. خیلی باید مراقب بود و مبارزه کرد و خوی آن را پیدا نکرد. برخی که با عالمان ربانی بودند، ناخودآگاه احوال آنها را در خود می‌دیدند و برخی که با انسان‌های شیطانی می‌نشیند، خوی آنها در ایشان پدیدار می‌شود.

تصویر سازی

ما گاهی تصویر دوستان را در ذهن داریم، اما شفاف نیست. صدرا می‌گوید: اگر به این تصویر زیاد توجه کنید، به تدریج می‌بینید که شفاف شده است و واضح می‌شود در خیالتان. مکرر با او بودن، انسان را بالا می‌برد. صدرا می‌گوید: «المعارف بذر المشاهده». همین معرفت حصولی، اگر انسان با آن زیاد باشد و خوب ببیند، تبدیل به شهود می‌شود، البته شهود عین‌الیقینی. من یکی و شما دو تا و من به عنوان بیننده و شما به عنوان دیده‌شده. صدرا می‌گوید: شما با این معارف زیاد باشید، کم‌کم تبدیل به شهود می‌شود. بعد از مدتی این امر حصولی ذهنی، می‌شود شهودی حضوری که من او را می‌بینم و مغایر من است که می‌شود مشاهده عین‌الیقینی. اما اگر بعد از مدتی ادامه دهید، خودش می‌شوید که می‌شود شهود حق‌الیقینی.

خواجه نصیر در نمط نهم اشارات بیانی دارد و به زغال مثال می‌زند که کنار آتش قرار می‌گیرد. ابتدا این زغال سرد و خیس است و به تدریج رطوبتش کم می‌شود. بعد از مدتی که خشک و گرم شد، کمی سرخ می‌شود و به تدریج سرخ‌تر و سرخ‌تر تا در نهایت تبدیل به آتش می‌شود. نفس هم این گونه است که اگر با چیزی خو کند، به تدریج شبیه آن می‌شود و بعد خود آن شیء می‌شود. در بحث اتحاد عاقل و معقول، اگر کمی ادامه دهد، شهود عین‌الیقینی می‌شود و اگر ادامه دهد می‌شود شهود حق‌الیقینی و می‌شود خود آن شیء.

● فلسفه ذکر گفتن

فلسفه ذکر گفتن هم همین است که اگر توجه وجودی داشته باشد و ادامه دهد، یک دفعه می‌بیند که سبک کار تغییر کرده است. یعنی همین لاله‌الاله گفتن به زحمت تصویر شفاف حاصل می‌شود و خیلی حس نمی‌گیرد. ذکر را ادامه می‌دهد می‌بیند خیلی خوب شد. ناگهان یک القا می‌آید و مواجهه وجودی صورت می‌گیرد. مواجهه وجودی را ادامه می‌دهد و کم‌کم واضح و شفاف می‌شود.

به طور خلاصه، وقتی ذکر لاله‌الاله را می‌گفت، قبل از آن جور دیگری بود، ولی بعدش می‌بیند جور دیگری شده است. ابتدا که ذکر می‌گوید، چیزی نمی‌یابد. ولی بعد از مدتی القای برقی به او دست می‌دهد، بعد از مدتی این حال قوی می‌شود و مواجهه وجودی پیدا می‌کند و به تدریج این حالت شفاف می‌شود. وقتی شهود عین‌الیقینی دست داد، اگر آن را ادامه دهد، می‌شود خودش و قرب روی می‌دهد. اینجا مسئله فناء روی می‌دهد. او می‌رود بالا و او می‌شود. به تدریج می‌شود خودش. این را می‌گویند: به هرچه روی آورد، به صورت آن درمی‌آید.

این را جناب استاد در صد کلمه، کلمه ۵۹ توضیح داده‌اند: «آن که به سرشت نفس آگاهی یافت، سرش را به قدس جبروت بدارد، زیرا که می‌داند نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هر چه روی آورد به صورت آن درمی‌آید. ابن سینا شیوا و رسا گفته است: «المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیما لشروق نور الحق فی سره یخص باسم العارف.»

پی‌درپی بگذارد که نور حق بر او بتابد. اگر کسی سحر را ادامه دهد، به تدریج می‌بیند که نور حق بر او بتابد و او بیابد این حقیقت را. این بیان هم بحث انصراف است و هم بحث «مستدیما لشروق نور الحق» هم خیلی لطف دارد.

● فلسفه ذکر و مراقبت دایم

ذکر علی‌الدوام یا مراقبت علی‌الدوام داشتن و یا ذکر مکرر داشتن و فراوان به سمت او رفتن، سرش چیست؟ اولاً شفاف شدن؛ ثانیاً غرق شدن و محوشدن که حقیقت برایش آشکار می‌شود آن گونه که هست. انسان کامل صاحب اسم می‌شود. اسمای الهی در او پیاده می‌شود. در ادبیات صدرای می‌گوییم: اتحاد وجودی که به خاطر شدت لطافت نفس باعث می‌شود که دم‌به‌دم نزدیک شود. نفس توجه وجودی و سیری تقرب می‌آورد. می‌برد و می‌برد تا برسد. ملاعبدالصمد همدانی در بحث ذکر بیانی دارد که چرا باید ذکر مداوم داشت.



● انصراف

«آن که صاحب همت باشد و نفس را از اشتغال بدین نشأه انصراف دهد، ...» این سو باید کم سو شود. یک سبک انصراف این است که در دل دنیا، دنیا نبینی و فقط خدا را ببینی؛ آن گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ چیزی را ندیدم جز اینکه قبل و بعد و مع او، خدا را می دیدم.

انابه یعنی کثرت رجوع به خدا که الان هم که کار می کند، وصل به خدا می شود. گویا در هر کاری اول خدا را می بیند. معیار انصراف است، ولو این که انصراف در دل کثرت باشد. اگر کسی ادامه دهد، با هر کی هست و هر کاری می کند، منصرف می شود. در دل هر کاری منصرف به او می شود.

بنده خدایی می گفت: (به کارهایتان) حالت دعایی بدهید و در هر کاری به سوی خدا بروید و از او بخواهید که کمک کند. مثلاً نسبت به همسر که می رسد بگوید خدایا، تو مواظب من باش که خطا نکنم و بد نکنم و تندی نکنم. استغفار و انابه و دعا همگی انصراف است.

در کنار اینها باید سحر هم داشته باشیم. اگر سحر نداریم، به خود جفا می کنیم. اینکه گاه از دست انسان در می رود، درست است، اما انسان باید شب و روز زندگی کند برای سحرش. این انصراف ویژه باید تا قوت دهد.

«گاهی تمثلاتی در لوح نفس خود مشاهده کند و گاهی حقائق بی تمثیل دریابد و از این حالت آگاهی یابد که آنچه به آدمی در حالات نوم و تنویم [مغناطیسی] و غشوه و خوف و احتضار و نظائر آنها روی می آورد، هیچ یک موضوعیت در روی آوردن تمثلات و ادراکات دیگر ندارد. آنچه که موضوعیت دارد انصراف از نشأه عنصری و اعراض از تعلقات این سوئی است و چون انصراف در بیداری هم روی آورد نتیجه هزاران خواب و احتضار را می دهد» (صدکلمه، کلمه ۶۲).

● ضرورت دوام مراقبه

«آن که به نعمت مراقبت متنعم است می داند، که هر چه مراقبت قوی تر باشد و تمثلات و واردات و ادراکات و منامات زلال تر، و عبارات [در آن حالات به او کلماتی می گویند که آن کلمات گاه بسیار ناب است] که اخبار برزخی اند، رساتر و شیواترند» (صدکلمه، کلمه ۶۹). این بیان را از استادشان علامه طباطبایی هم آورده اند.

● تحلیل فنی فنا

نفس به هر چه روی آورد، به صورت او در آید. اگر کسی این را بفهمد، تحلیل فنی فنا را می فهمد که بهترین تحلیل فلسفی برای فنا همین مسئله اتحاد عقل و عاقل و معقول است. توجه اصلی روی توجه وجودی است که به معنای ارتباط واقعی برقرار کردن است با خداوند متعال.

● انواع توجه

در نماز که می‌ایستید، می‌شود ساده نماز را خواند. اما گاه می‌شود این گونه نماز خواند که تمام جان را به سمت خدا کنیم و بگوییم: خدایا، در پیشگاه تو هستم و جان را درگیر کند. گاه توجه فکری و گاه توجه بدنی می‌کنیم. توجه بدنی این است که انسان رویش را به سوی او می‌آورد. اما توجه فکری این است که انسان با فکرش به آن توجه کند. توجه وجودی این است که انسان جانش را متوجه خداوند متعال کند. روی آوردن توجه وجودی است که همه جان آن‌سویی شود. گرچه ابتدا ابهاماتی دارد. هنوز تمرین نکرده است به لحاظ توجه وجودی، ولی به لحاظ فکری بلد است. گرچه توجه وجودی ابتدا مبهم است، ولی ادامه داده شود، بعد از مدتی واضح و درست می‌شود. فقط باید بلد باشیم و رهنمای‌های شیطان را کنار بزنیم.

کمی ادامه دهد، القاءات خوش می‌آید. بعد از ادامه دادن صورت می‌آید. بعد از مدتی صورت شفاف می‌شود. بعد از مدتی شهودات حق‌الیقینی می‌شوند. این کار آسانی است و از درون هم به تدریج و آهسته‌آهسته می‌توان پیش رفت و به لحاظ روحی هم می‌توان غرق شد.



جلسه ۳۸۱ (۱۵) (۱۳/۱۲/۱۴۰۱ شعبان شنبه)

در جلسات قبل، چند نکته از تجربه‌های سلوکی حضرت استاد را گفتیم. ۱. ریاضت ۲. همت و استمرار؛ ۳. قبض و بسط که احوالی است برای عارف دست می‌دهد. ۴. تأثیر زمان و مکان.

۵. لطافت روح و قدرت روح در مبدل شدن به حقایق با توجه

لطافت روح باعث می‌شود نفس به هر چه روی بیاورد، مثل آن شود. تبدیل هویت انسان با توجه به رفتن به سوی او. عمدتاً هم باید توجه کرد. بحث صیروت نفس و اینکه به سمت هر چیزی برود، هویت ما هم به همان سو می‌رود. روح آنقدر لطیف است که به هر سمتی روی بیاورد، همان می‌شود. بحث تکرر و استمرار (بیان شد). ادامه که می‌یابد بعد از مدتی می‌بیند درست مثل او و هم‌خوی او شد. نفس خوپذیر است. به دلیل شدت لطافت و صیوریتی که پیدا می‌کند می‌بیند خود او شد. ارتقای وجودی پیدا می‌کند و مکرر به سمت حضرت حق می‌رود. آینه دل وقتی مکرر در برابر حضرت حق قرار بگیرد، دقیقاً حالتی پیدا می‌شود و می‌بیند همان حقیقت در او نشسته است.

همین جا است که بعضی‌ها توصیه می‌کنند هم با امام معصوم بنشینید و هم با خدا. کسی که ذاکر حق است، جلیس خدا است. و کسی که زیارتی انجام می‌دهد و التفات به معصوم پیدا می‌کند، همین‌طور است. گاه توجه به معصوم، خودش زیارت است. همین که به سمت معصوم می‌رویم و توجه می‌کنیم، بعد از مدتی، دل این موانع را کنار می‌گذارد

و توجه دقیق به سمت حجت خدا (پیدا می‌کند). درست مثل اینکه نزد عالم ربانی که می‌رویم و نورانیتش را می‌گیریم، نزد امام معصوم که می‌رویم، شفافیت نور امام معصوم در ما می‌نشیند.

خیلی‌ها را دیده‌ایم که ارتباط قلبی با امام معصوم برقرار کرده‌اند، احوال امام معصوم در آنها پدیدار می‌شود؛ کمی که ادامه دهند، عنایات و افاضات را می‌بینند. خود ما این حس را بیشتر با زیارت امام رضا علیه‌السلام می‌یابیم. نورانیتی که می‌آید، حس می‌کنیم. ولی وقتی ادامه دهیم، می‌یابیم. نسبت به حضرت حق و امام معصوم، هر دو به این سبک آمده است. اگر در ارتباط با خدا باشد، می‌بیند که راحت این حالت شبه فنا به او دست می‌دهد و بعد از مدتی هم منتهی به فنا می‌شود.

مسئله انصراف و مراقبت را بیان کردیم. استمرار، یعنی یک بار و دو بار با خدا نشستن، به تدریج موانع کنار می‌رود. در کارهای علمی می‌بینیم کسی که کار علمی می‌کند، ابتدا وضوح و شفافیت ندارد، اما به تدریج شفافیت ایجاد می‌شود؛ به تدریج می‌بیند که تماماً شفاف شد.

ماه یک وقت مقابله ناقص دارد و یک وقت مقابله کامل. در مقابله کامل نور را کامل دریافت می‌کند. به آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی گفتند: شما با این همه شلوغی و کثرت کار چگونه (در نماز) حضور قلب دارید؟ ایشان گفتند: بله می‌شود؛ می‌گفت «الله اکبر» و راحت وصل می‌شد. این باعث می‌شود که موانع ارتباط کم شود و دقیقاً واضح می‌شود و تقابل روی می‌دهد. وقتی تقابل نفس با خدا روی داد، مثل او می‌شود و او را در خودش پیاده می‌کند و به فنا می‌رسد. فنا صیروت وجودی است. (با فنا) از این نشئه بالاتر می‌رویم.

● هزار و یک نکته، نکته ۸۸۹

نفس انسانی مستعد قبول علم از جواهر عقول است و هیچ حجابی از جانب آنان نیست حجاب از قابل است چون حجاب مرتفع شود و نفس بصفت تخلیه متصف شود [تخلیه حجاب] مقام تخلیه که متحلی شدن به حقائق انوار ملکوتیه است برای او حتم است.

سعدی حجاب نیست تو آینه پاک‌دار

زنگار خورده چون بنماید جمال دوست

و نفس انسانی چون به نیروی علم و نور حضور و مراقبت قوی شد حواس وی را بمدرکات خود مشغول نتوانند گردانید در حال بیداری وی را افاضات علمی چنان حاصل شود که دیگران را در خواب بلکه چون نفس قوی شود رؤیا کم گردد که حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف تحف العقول از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که قال ص لا یحزن احدکم ان ترفع عنه الرؤیا فانه اذا رسخ فی العلم رفعت عنه الرؤیا (ص ۵۰ کلمه ۱۲۴) و سرش این است که حال در بیداری می‌بیند.

غرض این که چون مرآة قلب را شطر شمس ملکوت داشته باشی و چهره جان را با عالم آله بداری تا ماه دل با خورشید آسمان حقیقت در مقابله بود [دقیقاً روبرویش قرار گیرد] تمام آن نور گردد و بدر شود [ماه ابتدا مقابله تمام با خورشید ندارد. ولی هر شب که می‌گذرد به تدریج مقابله‌اش کامل‌تر می‌شود. دل انسان هم این گونه است که ابتدا مقابله کامل با حق تعالی ندارد. تعلقات و تعشقات و ... مانع می‌شوند و حجاب هستند؛ انسان به تدریج اینها را کنار می‌گذارد و اینها کم می‌شود و هرچه این کم شود، مقابله نفس با او بیشتر می‌شود. بنده‌خدایی بود می‌خواست مجسمه‌ای بسازد. این مجسمه خیلی عجیب و غریب بود. او می‌گفت: دو هفته تمرکز کرده بود تا آن صورت را بیاورد، به تدریج آن صورت برایش شفاف شد و بر اساس آن، این صورت را ساخت. او می‌گفت: من این حال را پیدا کردم، خانواده دیدند که من یک جور دیگری هستم، من را به بیمارستان بردند. البته ما باید توجه داشتیم که در عین حالی که وقت خلوت داریم، ولی جانب این‌سو را هم نگاه داریم و به تدریج آن‌سویی شویم.] آنگاه به زمزمه و ترنم آبی که

ز اخترم نظر سعد در رهست که دوش

میان ماه و رخ یار من مقابله بود

● ۶. رفع انانیت

یکی از اموری که در مباحث عرفانی خیلی مورد توجه است رفع انانیت و تعین انسانی و وجودی است. این انانیت باید حذف شود. این راه خیلی طولانی است تا رفع انانیت به صورت کلی صورت پذیرد. رفع انانیت خیلی جدی است و از ابتدا هم دستور می‌دهند: «اگر خود را دیده‌ای، به هیچ جا نمی‌رسی!»

آنچه در فرهنگ دینی ما در بحث عجب آمده است، خیلی لطف دارد که حتی کار روحی خوش می‌کنید، نباید عجب بیاید. خدا خیر مؤمنی را بخواهد نمی‌گذارد دوسه شب نماز شب بخواند تا برایش عجب نیاید؛ تا از خود بیزار شود. عجب خیلی مهم است. چرا؟ چون راه را نسبت به توحید می‌بندد. چون (کسی که عجب دارد) ظاهرش این است که به سمت خدا می‌رود و کار توحیدی می‌کند، ولی در واقع به سمت خودش می‌رود.

حضرت امام خمینی ره جمله‌ای دارد که گاه بد معنا شده است: «طاعت نتوان کرد گناه هم هوس است!» نباید گناه کرد. منظور این است که گناه باعث می‌شود خود انسان شکسته شود.

● خیلی مَن مَن نکنید

در انانیت توجه ویژه‌ای می‌کنند. به نظرم این اندیشه‌ها عمقی دارد، ولی وقتی از همین آغاز شروع کنیم، این خیلی خوب است. همین که گاه درباره خودت به زبانت چیزی می‌آید، نگو! همین رفع انانیت اولیه می‌کند. واقعش این است چی هست که داریم و از خودمان است؟ اصل وجود که از خدا است؛ علم از خدا است؛ تیزهوشی از خدا است؛ مدیریت

از خدا است. کدام یک از اینها برای توست؟ کدامش از خودت بوده است که چنین فکر می‌کنی؟! اگر این‌گونه فکر کنیم، چیزی از انانیت باقی نمی‌ماند. حضرت امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلَيْنِ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا». در کار اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین مجامله نیست. در برابر خداوند متعال هر کس قرار بگیرد، صفر است. لذا برخی از آقایان گفته‌اند: «خیلی مَن مَن نکنید». درست است که آدم کاری می‌کند، ولی بداند که چیزی نیست.

در جریان حضرت یوسف نکته‌ای است. اینکه حضرت یوسف گفت بروید از زن‌ها بپرسید که چه شد، می‌خواست برای پادشاه مصر اثبات کند که من گناهی نکردم. «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ وَ مَا أَبرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف، آیات ۵۲ و ۵۳). حضرت علامه می‌فرمود: حضرت یوسف رفو می‌کند که حتی اینکه گفته است: «لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ» را به خودش نسبت داده است، بعد بگوید که این را هم از خودم ندارم جز اینکه رحمت و رأفت خدا شامل حالم شد.

● انانیت نباید در کار ما بیاید

انانیت نباید در کار ما بیاید. برای کار عرفانی خیلی نیاز داریم که انانیت را حذف کنیم. تا انانیت هست، به هیچ جا نمی‌رسیم. راه را برای امتحان باز کرده‌اند و اینها امتحان است. باید در برابر حق تعالی هیچ شوی، آن‌گونه که هیچ هستی. حضرت امام ره می‌فرمود: ما همه هیچیم و هرچه هست اوست!

● آهسته‌آهسته این «من» را حذف کنیم

دوست نداشته باشیم به چشم بیاییم. ما چه هستیم و چه کاره‌ایم؟ در زبان و منطق و امیال و حب و بغض‌هایمان، آهسته‌آهسته این «من» را حذف کنیم. ما پنجاه سال یا بیست سال به این «من» میدان داده‌ایم و الان می‌خواهیم آن را حذف کنیم. چه کنیم؟ از اینجا شروع کنیم که این «من» را به زبان نیاوریم. با خود کلنجار برویم و زیاد میدان ندهیم. این میدان دادن‌ها انسان را به انحراف می‌کشاند و راه بسته می‌شود.

● تحلیل عمیق عارفان

عرفا می‌گویند: تمام موجودات عالم تعینات حق هستند؛ هر جلوه‌ای یک تعین از حق است. هر کس بخواهد به حق برسد، باید رفع تعین کند تا به حق برسد. اگر بخواهی به حضرت حق برسی و به توحید ناب برسی و به عرفان حقیقی برسی، چاره‌ای نداری که رفع تعین کنی!

اصل حرف را از اینجا شروع می کنند: اصلش این است که تعیین حق هستیم. اگر این تعیین در حد خودش بایستد، دیگر به حق نمی رسد. اگر بخواهی به حق بی انتها برسی، باید این پوسته شکسته شود و حدّ خودت را از بین ببری. باید رفع تعیین کنی تا درست شود. «میانِ عاشق و معشوق هیچ حائل نیست / تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز».

● وجودک ذنبٌ لا یقاس به ذنب

چاره اش این است: به تعیین نگاه نکنید، به حق نگاه کنید و همه را از حق ببینید. و از اینجا به تدریج رفع تعیین را شروع کنید. اگر بخواهی به بی انتها برسی، چاره ای جز این نیست. به بعضی ها می گویند: از این به بعد تا خود را نشکنی نمی شود! تا تقیدات درونی ات را نشکنی، بعضی از عشقات را نشکنی، برخی از ملکات بدت را نشکنی، نمی شود. حتی می گویند: «وجودک ذنبٌ لا یقاس به ذنب».

● تا به توحید ذاتی نرسید، تتمه انّیت هست

واقعاً ملکات بد با خدای پاک سازگار نیست. وقتی ما دیده را پاک کردیم، می توانیم خدای پاک را ببینیم. نفس تعیین را دیدن، بد است. بر فرض اینکه قیودات و تعیینات را کنار گذاشته ایم، همین خود را دیدن، همین مانع است. تا به توحید ذاتی نرسید، تتمه انّیت هست. وقتی به فنا رسیدی، رفع تعیین شد، ولی تا به فنای ذاتی نرسی، تتمه انّیت هست و تا آن توحید ذاتی درست نشود، اندکی جهت دوگانگی برقرار است. رفع انّیت و انانیت خیلی جدی است. باید مراقب بود که در زبان خیلی «من» نیاید. حضرت استاد چندجا بحث انانیت را گفته است.

● هزار و یک نکته، نکته ۱۲۱

«بقدر نیستی تو [تا فنای ذاتی را شامل می شود می بینیم هیچ حظ وجودی از خود نداریم و هر چه هست از آن اوست.] هستی حق ظاهر می شود نمی بینی که در رکوع سبحان ربی العظیم می گویی و در سجود سبحان ربی الاعلی. (مقدمه شرح میبیدی بر دیوان منسوب به امیر ع).» عظیم را دیدی و در رکوع، نیمه شدی و وقتی اعلی را دیدی در سجده افتادی. که اقرب حالات انسان به خداوند متعال، سجده است. اینها حالات فنایی حضرت رسول است در شب معراج.

● هزار و یک نکته، نکته ۱۴۱

«مییدی در فتح ثالث فاتحه ثانیه آورده است که شیخ سعد الدین حموی سوار بود و به رودخانه رسید و اسب از آب نمی گذشت امر کرد که آبراه تیره ساختند و به گل آلوده کردند و اسب در حال بگذشت فرمود تا خود می دید از این وادی عبور نمی توانست کرد.» تا خود دیدی تو را به محضر دوست راه نمی دهند.

● تبرج در عرفان

تبرج در کار عرفانی این است که مَنْ داشته باشد. در کار عرفانی تبرج مزاحم اصلی است، بلکه مایه سقوط است. اگر کسی این گونه باشد و سروصدا داشته باشد و از کراماتش بگوید، بدانید از فضای عرفانی افتاده است. هر که با علامه طباطبایی بود، احساس نمی کرد که در او خبری هست. در جریان علامه و باغبانِ باغِ شاگردِ ایشان که تا آخر نفهمید که این علامه کیست و فکر می کرد که علامه یک آخوند معمولی است و گمان می کرد چیزی در او نیست. حق هم همین است و مگر می شود در پیشگاه خدا انسان عرض اندام کند! نظام عالم خشم می گیرد بر کسی که بخواهد عرض اندام کند و مخصوصاً کسانی که در این مسیر راه افتادند و اطلاع دارند.

● اندیشه بندگی

رفع انانیت، اندیشه بندگی دینی است. ما مِلکِ خداییم و برای خودمان نیستیم. اصل رفع انانیت، بندگی کردن است. حقیقتاً این است که بنده، مِلکِ خدا است؛ این از نظر حقیقی. انسان باید به کجا برسد؟ باید به جایی برسد که جز خدا نبیند. این می شود بندگی در حیطه شعور و اراده اش. وقتی این بندگی محقق شود، نمی تواند اول خودش را ببیند. هر وقت خودش را بخواهد ببیند، با خدا می بیند. برای من نیست، برای خدا است.

● عین ربط به خدا

کسی که بحث وجود فقری را خوانده است، می خواهد بگوید: عین ربط به خدا است و چیزی برایش نمانده است و تمام حقیقتش برای خدا بودن است. وجود فقری عین ربط است. تو کیستی؟ مال او. وقتی این طور شد، چه می شود؟ ما چه می کنیم؟ در خیال و وهم (احساس) استقلال و انانیت می کنیم. اگر کسی واقعاً بنده شود، باید به این حال برسد. و هر چه می بیند، می بیند که برای اوست و حقیقت و اصل اوست. این هویت می شود: هویت بندگی شعوری.

علامه طباطبایی مراتب اسلام و ایمان را توضیح می دهد، در مرحله سوم که رضای محض است، می گوید: این هنوز آن بندگی نیست. چون رضای محض یعنی مطیع محض خدا است. علامه می فرماید: این هنوز آن بنده نشد، چون بنده وقتی است که نگوید منی و اوئی هست و من از او راضیم! تا دو طرف درست کنید؛ دوگانگی درست کنید، بندگی درست نشده است. بلکه بندگی حقیقی این است که من عین ربط هستم. اگر در هویت حقیقی بیاید، می شود فناء. فناء

واقعیت وجودی شناختاری است و هم عاطفی احساسی. این می‌شود حال فناء و بندگی. این بندگی که بیاید، رفع انانیت می‌شود و الا همیشه این انانیت هست.

● بنده حقیقی خدا

عارفان می‌گویند: تو باید این انانیت را برداری. حتی به برخی اهل سلوک گفته می‌شود: تو همه چیزت درست است، اما باید این انانیت برداشته شود. اگر کسی این را ادامه دهد، می‌شود بنده حقیقی. «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰). می‌شود نفس مطمئنه و شایسته؛ ورود در زمره «عبادی» می‌شود. این بنده حقیقی است. همه مخلوقات بنده خدا هستند، اما این «عبادی» بنده حقیقی خدا هستند. بندگی حقیقی که بیاید، رفع انانیت می‌شود. باید رفع تتمه انانیت کرد که اگر این شد، می‌شود آن فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام: هیچ چیزی ندیدم، مگر اینکه قبل و بعد و مع او، خدا را دیدم. حضرت امام ره می‌فرمود: تمام مشتهیات انسان، زیر سر انانیت است. باید «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» صورت بگیرد. اگر این شد، به نتیجه می‌رسد.

● هزار و یک نکته، نکته ۴۸۳

حق سبحانه فرمود: سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً، نفرمود اسری بمحمد- صلی الله علیه و آله و سلم- چون این مقام برای عبد است و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، پس اگر عبد شوی باندازه بندگی خود قرب بآن مقام منیع پیدا کنی اگرچه تمنی بمقام محمدی همان است که حق سبحانه فرمود: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (اعراف ۵۵) [رسیدن به مقام محمدی، نصیب احدی نخواهد شد و طلب کردن آن تعدی است]. در تفسیر مجمع آمده است: قیل هو ان يطلب منازل الانبياء، و در این معنی شیخ در فص عزیری فصوص الحکم نیکو گفته است: و هذا الحديث قسم ظهور اولياء الله لانه يتضمن انقطاع ذوق العبودية الكاملة التامة (ص ۳۰۸ ط ۱) [ولی الله شریک خدا شدن است]. ولی:

رو پی مصطفی شوی بوذر فیض حق وقف خاص بوذر نیست و در گلشن راز می‌خوانی:...

فخر رازی در شرح اشارات شیخ در ضمن فصل پنجم نمط نهم که شیخ گوید: اشاره العارف یرید الحق الاول لا لشيئ غیره و لا یؤثر شيئاً علی عرفانه الخ، آورده است که: لقد روی فی- الاخبار انه علیه السلام لما عرج به و وصل الى ما وصل اليه من المقامات السنية و الدرجات الرفيعة أوحى الله تعالى اليه و قال بم أشرفك؟ فقال علیه السلام: أريد أن تشرفني بأن تنسبني الى نفسك، فنزل سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً. [شرف انسان به بندگی است. هویت عبودیت و بندگی رفع انانیت است]. آیات و روایات در عبد و عبودیت بسیار است. فرق بین نبوت تشریعی و انبائی و نیز بین احکام تکوینی و تشریعی لازم است تا بیان اسراء شیخ در باب سیصد و شصت فتوحات مکیه و دیگر از عباد الله بر تو آسان شود و الله تعالی ولی التوفیق.

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی



جلسه ۳۸۳ (۱۷) (۱۴۰۲/۲/۱۵ شوال / شنبه)

● مقام اول: دستورات سلوکی

● مقام دوم: اصول و مبانی سلوکی

● مقام سوم: نکات و تجربیات سلوکی

حضرت استاد برخی از تجربه‌های سلوکی داشتند که خیلی می‌تواند مفید باشد. هر کس که در سلوک است، دسته‌ای از تجربیات دارد. ولی برخی از تجربیات به خاطر قوت‌هایی که دارند، معمولاً ناب و منقح‌ترند. برخی تجربیات سلوکی دارند، ولی نمی‌توانند زبان دهند و برخی قدرت بیان دقیق آن را ندارند. اما حضرت استاد هم قوت بیان داشتند و هم قوت تبیین دقیق آنها را داشتند. ما در مقام سوم، تبیین تجربه‌های سلوکی بودیم. کلاً کار حضرت استاد این بود و نکته‌های فراوان می‌دید و برخی از نکته‌ها به چشمش می‌آمد. آنچه به چشمش می‌آمد، خیلی بر آن تأکید می‌کرد.

موارد بیان شده: ریاضت؛ همت و استقامت؛ قبض و بسط؛ تأثیر زمان و مکان در سلوک؛ لطافت روح و به شکل همان درآمدن؛ رفع انانیت.

● ۷. رفع انانیت

اندکی از رفع انانیت در جلسه قبل بیان شد. باید رفع تعین کرد تا حضرت حق جلوه کند. تا این تعین‌ها هست، حضرت حق جلوه نمی‌کند. در سلوک این امر خیلی واضح است. تا انانیت و عجب هست، انسان صعود نمی‌کند. مگر با عجب چه می‌شود؟ تا عجب می‌آید، عملاً روح عبادت و بندگی گرفته می‌شود. چرا؟ چون با عجب خودت را می‌بینی؛ و تو می‌خواستی با عبادت به خدا برسی، اما به خودت رسیدی! لذا در روایات نسبت به عجب هشدار داده شده است.

مسئله عجب و اخلاص که در روایت آمده است، خیلی ظرافت دارد. متأسفانه ما مباحث طریقتی و حقیقتی شریعت را با دقت کار نمی‌کنیم. بسیاری از ظرایف گفته شده است. در روایت آمده است همین که دوست داری دیگری تو را

به خوبی بستاید، این یعنی از اخلاص درآمدی. کسی می‌تواند به حقیقت، به خدا نزدیک شود که عجب در او نباشد. اخلاص باید در او باشد. اگر رفع تعین نشده باشد، گرفتار می‌شود.

حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه اخلاص را زده است به نیت و فرموده است: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ».

خالص شدن به نیت است و عمل اصلاً آن عمل ظاهری نیست، بلکه اصل عمل عمق آن است که نیت است. باید رفع انانیت کرد. کسی زنجیر به پایش بسته شده، برای پرواز، اول باید این زنجیرها باز شوند. برای رسیدن به خدای بی‌تعین باید تعین‌ها کنار گذاشته شود. یکی از مهم‌ترین تعینات، مسئله انانیت است. انسان همیشه می‌بیند که منی است در برابر خدا و بلکه غولی است در برابر خدا. خیلی‌ها افتادند در این وادی و مسایلی برایشان پیش آمده است. ابتدا شاید شروع کرده است که علوم نبوت و ولایت را بخواند تا خدمت کند، اما بعدها این علوم نبوت و ولایت شده است برای او انانیت.

خیلی‌ها را دیده‌ام که نشستن و راه رفتنشان تعین دارد. رفتارش با خودش با همسرش و با بچه و همسایه و شاگردانش سراسر تعین است! فقط مانده است خودش در وسط! پس این همه نماز خواندی چه شد؟ نماز برای رفع انانیت است؛ اما همه‌اش شده است تعین. همه‌اش شده است مانع و تعین. این تعین‌ها نمی‌گذارد انسان به خدا برسد.

باید از برخی از تعینات آخوندی در بیاییم! در عین حالی که باید آخوند باشد و محور باشد و هدایت کند، اما تعین آخوندی معنا ندارد. وقتی نبی خاتم که همه انبیاء در برابرش کرنش می‌کنند، مردم را هدایت می‌کند، وقتی کسی در برابرش آمده بود و هیبت رسول‌الله او را گرفت، به لرزه افتاد، حضرت رفت و او را بغل کرد و فرمود: من پادشاه نیستم و بلکه نبی هستم. حضرت در یک جمع به شکل حلقه‌وار می‌نشست، تا معلوم نشود که کی اصل است. در همه معصومین نگاه کنید، در کارشان هست.

برخی اوقات تعینات ما را گرفتار می‌کند و اصل اصول می‌شود. دیده‌ام برخی در جلسات خاصی که می‌روند، اصلاً نوع نشستن‌شان جور دیگری است. در قبر بگذارند تو را، همه‌اش جمع شده است. اما می‌بینیم که درگیر این امور غیرواقعی هستیم. یعنی خودمان را باد کرده‌ایم. این گرفتاری اصلی است و جمع و جور کردنش هم سخت است. همانجا که می‌خواهیم رفع انانیت کنیم، اما می‌بینیم انانیت از راه دیگری می‌آید. گربه را هر جور بالا بیندازی، چهار دست‌وپا پایین می‌آید. نفس هم همین طور است. البته اینها نباید انسان را به وسواس بیندازد!

در مسیر سلوک به جدی‌تر از این حرف‌ها احتیاج داریم. چون اگر بخواهیم به جایی برسیم، تو نباید بمانی، تو باشی و تعین تو باشد، خودت را ببینی و مستقل ببینی، برایت مضر است. لذا باید این تعین را برداشت تا رسید.

باید مواظب باشید که این تعین آهسته آهسته جمع شود و نباید بماند و بیزار باشی از این تعین. من اگر بفهمم مسئله‌ای بیماری من است و مشکل من است، چطور باید با آن رفتار کنم؟ دوست ندارم باشد. نسبت به انانیت هم باید این گونه باشیم. نباید چنین چیزی اصلاً باشد. چه کار باید کرد و چگونه باید مبارزه کرد. چند نمونه را می‌خواهیم بگوییم و یاد بگیریم که چگونه با تعینات باید جنگید.

● مراحل حذف انانیت

● ۱. خودمان با زبان خودمان از خودمان تعریف نکنیم

اینکه من بگویم این گونه هستم و این کمالات را دارم و مثل من در گره (زمین) نیست، اینجا باید گفت: خداوند بندگانی دارد که اگر تو ببینی می‌فهمی که هیچی! وقتی می‌بینیم که این همه خضوع و محو ذات دارد، تو در برابر آن عددی نیستی!

برخی تلاش می‌کنند که «من» زیاد نگویند! مهم من نگفتن نیست، مهم این است که هویت ستایش برای خود نباشد.

اگر انانیت در درون هست، بر زبان قفل بزنیم. از همین جا باید شروع کرد، حتی زمینه برای شما فراهم شد که کسی دارد زمینه‌ای ایجاد می‌کند که شما هم دو تا چیز بگویید، قفل بزنید و چیزی نگویند. نفس ستایش کردن، دمیدن در این انانیت است. و از مناشی تحکیم انانیت است. زیاد نگو، اگر می‌گویی، کمش کن، تا جایی که به اینجا برسد که گویا اصلاً تویی وجود ندارد. درست مثل بیان رسول الله که فرمود: حسادت تا زمانی که به ابراز نکشد، اشکال ندارد. به این معنا است که حضرت راه باز می‌کند و الا در دل بودنش مشکل خاص خودش را دارد.

● ۲. تلاشی در اثر نکردن ستایش بر جان

برخی از بزرگان اصلاً اجازه نمی‌دهند از آنها تعریف کنند. به گونه‌ای که مثل اینکه به او فحش داده‌ای! اما برخی خُلقشان به گونه‌ای است که نمی‌توانند جلوی تعریف کردن را بگیرند؛ اینجا باید چه کرد؟ راهی هست که خود شریعت به ما یاد داده است: خدایا، تو شاهد باش این گونه که اینها می‌گویند در من نیست، ولی خدایا، بهتر از این را به من بده.

اما اگر ستایش کردند و در ما بود، این هم از مناشی تحکیم می‌شود. اینجا باید التجاء به خدا کرد: خدایا، تو خودت شاهد باش، من خیلی ضعیف‌النفس هستم، نکند بیفتم، تو دست من را بگیر! من باید به هزار برابر این را هم برسم، ولی اگر هم رسیدم، چرا خیال کنم بزرگ هستم، بلکه باز هم حقیر هستم! این از مناشی تحکیم انانیت است. هر جا با مناشی تحکیم جنگیدید، دارید در رفع انانیت تلاش می‌کنید.

۳. حذف حدیث نفس

ما خیلی از اوقات حدیث نفس می‌کنیم که من این را دارم و آن را دارم. حدیث نفس خیلی انانیت را محکم می‌کند. پس یکی از کارهایی که باید بکنیم این است که حدیث نفس را حذف کنیم. برخی‌ها تا این‌گونه می‌شود، زود می‌گویند: معاذ الله. نه به خود می‌دمنند و نه وقتی بغتۀ آمد، اجازه جولان می‌دهند. گرچه گاه از دست می‌رود، اما وقتی متوجه هستی، در آن ندَم!

حدیث نفس خیلی کار را محکم می‌کند و به ما باور و توجه می‌دهد و آن را در حافظه نزدیک ما می‌آورد. حدیث نفس هم از مناشئ تحکیم انانیت است و باید جلوییش را گرفت. بنده دیده‌ام برخی را تا درباره‌اش می‌گویی او این‌گونه است، دوست ندارد حرف او را بشنود. هر جایی که موجب می‌شود انانیت قوی شود، از مناشئ انانیت است، باید آن را کنار گذاشت. دیده‌ام خیلی‌ها را که زیاد دمیدند، اصلاً بویی از خدا و معنویت در آنها نیست. شاید عبادت کنند و اشک هم بریزند، ولی اصلاً بویی از معنویت و توحید در آنها نیست. تا صفای دل و طهارت دل نیاید، عبادت و راه معنوی خوش جلو نمی‌رود. وقتی انانیت بیاید مانع می‌شود و جلوی سیر به سمت خدا را می‌گیرد. تا اینجا مناشئ انانیت را گفتیم.

۴. شکستن بت نفس

ملاطیه یک راه و سبکی دارند. من همه آن را قبول ندارم. آنها چند دسته‌اند: برخی برای اینکه دیگران او را به قوت و کمال ببینند، کارهای زشتی می‌کنند که دیگران از او متنفر شوند. اگر زشت به معنای حرام باشد، اصلاً پذیرفتنی نیست و نباید کرد.

برخی دیگر از موارد هست که انجامش خوب است. یکی از آقایان می‌گفت دیدم کسی در حد ما غلو می‌کرد، این غلوش باعث می‌شد که او به جایی نرسد، به همین خاطر وقتی او آمد دوچرخه بچه‌ام را سوار شدم و دور می‌زدم و این باعث شد که آن شخص از من جدا شود.

در مواردی باید ملاطیه بود. آنجا که اگر در میدان بروی «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ». در جایی که وظیفه است اگر بروی، دشمن پیدا می‌کنی و با تو می‌جنگد. انسان باید یاد بگیرد که اینجا هزینه دهد. آنجا که وظیفه شده است، حتی اقدام به کاری می‌کند که با تمام جوانب در نظر می‌گیرد و عقلانیت در کار داشته باشد ممکن است بیست سال از چشم مردم بیفتد. اگر کسی این کار را بکند و دو یا سه یا چهار بار بر اساس وظایف شرعی این کار را بکند، با تمام جوانب عقلانیت، این خیلی عالی است و باعث می‌شود که از نفس بگذرد.

مباحث ملاطیه، بحث‌های اجتهادی دارد و ریشه‌های دینی و غیردینی دارد که باید بحث‌های اجتهادی سلوکی کرد. عمده این است که انسان نترسد که نفس بشکند، لذا نفس خود را بشکند. مخصوصاً اگر طلبه از ابتدا یاد بگیرد

که گاه خودش و آبرویش را هزینه کند، این خیلی برکت دارد و یاد می‌گیرد به خاطر خدا چگونه از خودش بگذرد. گاه به گونه‌ای است که نفس و خدا در یک مسیر است؛ که اینجا مشکل ندارد. اما گاه نفس یک طرف و خدا طرف دیگر است که اینجا باید جانب خدا مقدم شود.

۵. پنهان کردن کمالات و التجاء به خدا برای پنهان نگاه داشتن

کسی با خدا التجا کند که کمالات او را پنهان کند، (خدا کمالات او را پنهان می‌کند). دیده‌ام یک عالم ربانی با التجاء از خدا خواست که مقامات او پنهان بماند برای همه، و عالم ربانی دیگر متوجه نشد. اما بعدها فهمید که او چه مقامی داشت. دیده‌ایم عالم ربانی‌ای که خیلی‌ها دورش بودند، ولی خیلی از مقامات او را متوجه نشدند. این التجا میل به رفع انانیت دارد. این التجاء خیلی مؤثر است، به این معنا است که میل دارم انانیت نباشد.

۶. همه چیز را ملک خدا دانستن

این امر برای عموم است قبل از رسیدن به مراحل شهودی و سلوکی. همه چیز ملک خدا است. هر چه هست ملک خدا است. مثلاً علمم را خیال می‌کنم که برای من است؛ پاکی را که خیال می‌کنم برای من است یا جود خود را خیال می‌کنم برای من است یا خودم هم منم و مستقلم.

اما اگر کسی به این برسد: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هرچه هست ملک خداست و هرچه هم به تو داده است حقیقتاً برای خدا است و نه برای تو. امکان فقری به همین مطلب اشاره دارد. نه وجود ما و نه کمالات ما برای ما نیست. این را باید حل کرد به لحاظ معرفتی که انسان بداند همه چیز ملک خدا است.

برخی بحث‌ها عملی و کنشی و اجرایی است و برخی معرفتی. با معرفت خود را تصحیح می‌کند. خودم ملک خدایم. مثلاً این کتاب برای فلانی است، اما این زیبایی برای اوست یا برای من؟ این را می‌شود با معرفت به آیات و روایات و مباحث فلسفی بدون شهود، اینها را درک کرد. کسی این را بفهمد و بیاورد در زندگی‌اش، باید همیشه آن را اعمال کند. القاء و اعمال که در حافظه نزدیک من حاضر باشد، ولی گه‌گاه ما آن قدر مستقل فکر می‌کنیم، همه چیز را با من می‌بندیم، ولی اگر آن مسئله را بیاوریم سر صحنه و زیاد ادامه دهیم و القاء کنیم، پس از مدتی اگر بخواهیم نگاه کنیم، آن سویی نگاه می‌کنیم. اگر کسی این را ادامه دهد، خود این رفع انانیت می‌کند. من ملک خدا هستم. این جود من برای من نیست؛ علم من برای من نیست؛ یک تملیکی است که اولاً و بالذات برای خدا است. تو این را هر لحظه در ذهن داشته باش، خودش اثر می‌کند. ولی ما از بس اندیشه مقابل را می‌آوریم، باعث می‌شود که حتی این را هم فهمیدیم، باز به ذهن نیاید.

عرضم این است که این را بیاوریم سر صحنه عمل و این را تکرار کنیم. کسی این را ادامه دهد، از نظر معرفتی رفع انانیت می‌کند. همه اندیشه‌های توحیدی قرآنی، همه آنها برای ما کارکرد سلوکی دارد؛ از جمله معرفت به مالکیت خداوند متعال. چه آن را به اندیشه در بیاورید یا به صورت ذکر در بیاورید یا تذکر مکرر دهید و کتابی در این زمینه بخوانید و... بعد از مدتی می‌بینید که رفع انانیت می‌کند و به شکل دیگری است که ریشه را می‌کند!

علامه می‌فرمود: در مسایل اخلاقی گاه دفع است و گاه رفع بالکلیه.

ابتدا تبدیل به حس می‌شود، بعد در دلش القائات خوش می‌آید و پس از آن به شهود منتهی می‌شود.



جلسه ۳۸۴ (۱۸) (۲۳/۲/۱۴۰۲) ۲۲ شوال شنبه

● مراحل حذف انانیت (راهکارهای حذف انانیت)

● ۶. راهکارهای معرفتی

ریشه مشکلات انانیت است که گاهی این «من» آنقدر بزرگ می‌شود که جا را برای همه چیز تنگ می‌کند. این بدترین خصلت است و انسان را از واقعیت دور می‌کند. و راه کمال را می‌بندد و ریشه شیطننت می‌شود. هر وقت انانیت داشتیم سقوط کردیم و راه کمال بسته می‌شود. «تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی / یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی» (حافظ). تا خود را ببینیم، راه بسته می‌شود. چند نوع معرفت را اشاره می‌کنم. در شریعت موارد فراوانی هست. منطق ناب را به آنها داده است تا از موهومات در بیاییم.

● ۱. حمد

یک طریق معرفت، همین «الحمد لله رب العالمین» است؛ جنس حمد یا همه حمد برای خدا است. اگر تو فضلی داری، این هوش را کی داده است؟ فضل را کی داد؟ فکر را کی داده است؟ بفهم که همه‌اش کمال خدا است که در او قرار داده شده است. حمد و ستایش کجا صورت می‌گیرد؟ زمانی که کمالی دیده شود: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ». اینکه می‌توانی حرف بزنی، علم داری، تیزهوشی داری، اندیشه داری، هر چه داری از خدا است. با این باید زندگی کرد. این یک مسئله معرفتی است، اینها را می‌دانیم، اما این را باید در صحنه جان زندگی بیاوریم. برخی در دل این منطق شکر برایشان حاکم است. هر چیزی از او لطفی از خدا است. همه‌اش خیر است. منطق شکر این است؛ اهل بیت

صلوات‌الله‌علیه‌م اجمعین توضیح داده‌اند که شکر این است که (هر نعمتی) از تو نیست و از خدا است. این را انسان یاد بگیرد، با آن زندگی کند. انسان بفهمد که هر کاری می‌کند و هر قدمی که بر می‌دارد، از خدا است. وجودم از خداست، تلاشم از خداست، عبادت کردنم از خداست. نیت خیر کردنم از خداست، محیط پاکی که درایم از خداست. این محیط پاکی که طلبه‌ها دارند، (باید قدر این محیط پاک را بدانند چرا که) یک طلبه گاه با یک کلمه از هم می‌پاشد و چند سال درگیر می‌شود. گاه خداوند اجازه نمی‌دهد که همین یک کلمه به طلبه برسد. خداوند گاه برای اینکه شخص را بشکند، او را گرفتار می‌کند و می‌فهمد که چقدر از افراد عادی ضعیف‌تر است تا این انانیت از بین برود.

اگر انسان نعمت‌هایی که می‌بیند، بگوید: «الحمد لله رب العالمین» و اگر این را در زندگی جاری کنیم به تدریج می‌یابیم که هر چه هست از خدا است. و به اینجا می‌رسد که از خود هیچ ندارد. انسان این را داشته باشد و در صحنه جان جلو بیاورد. انسان باید بیاورد در حافظه نزدیکش و با آن زندگی کند. چشم خدا بین داشته باشد، چشم «او» بین داشته باشد تا چشم «من» معرفتی که باید سر سفره بیاوریم و تبدیل کرد به حافظه نزدیک. کسی اگر این کار را انجام دهد، نمی‌تواند کمالی را از خودش ببیند و می‌بیند که همه چیز از خدا است.

خدایا، این حصه بزرگ نعمت را به من دادی، تو چقدر متّانی و تو چقدر لطف داری که این همه نعمت به من داده‌ای! حضرت استاد حسن‌زاده می‌فرمود: خدایا، اگر قسمت کنند آنچه در عالم است، بیش از این به من نمی‌رسید. تو همه چیز به من داده‌ای.

گاهی به شخص می‌گویند: تو اینجوری می‌شدی، ولی ما تو را این‌گونه کردیم. ما هر کاری می‌کنیم تفضل خدا روی آن است. هر روزی که درس می‌خوانیم یا هر کاری می‌کنیم، تفضل خدا است. اگر این منطق بیاید، انانیت می‌رود. این یک منطق معرفتی است. با این دو آیه «الحمد لله رب العالمین» «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» باید زندگی کرد و ذکر ما باشد. انانیت جمع می‌شود.

۲. منطق بندگی (ملک خدا بودن)

در حقیقت بندگی تکوینی، همانجایی که ما هستیم، ملک او هستیم و مال خود نیستیم. مثل اینکه این کتاب برای کسی است و کمالاتی دارد، این کمالات برای مالک اوست یا من که این کتاب دست من است. ما همه ملک خداییم و مال خود نیستیم. ما برای خداییم. اول خدا است که بگوید من چه کنم.

اینکه برخی می‌گویند: حق من است! حق من است! واقعیت عالم این است که ما بنده خداییم این حرف‌ها را جمع کنید که حق من است! آدم‌های درس ناخوانده هیچ ندیده! جمعش کنید این کارها و این حرف‌ها را که مردم را هم همراه می‌کنید!

تو که مال خدایی و ملک خدایی، چرا در حق خودت جفا می‌کنی؟! مثل اینکه کتابی را دیگری نوشته است، تو در برابر نویسنده او پُر می‌دهی که من این را نوشتم. تو که ملک خدایی، تو چرا پُر می‌دهی. همه برای خداست، تو چه کاره‌ای؟ تو ملک خدایی و برای خدایی و هیچ نداری، حتی اراده‌ات هم برای خدا است، ملک طلقِ حق، بعد می‌گویی من! این جفاست که بگویی من! باید بگویی مال او، تو کسی نیستی، عبد تکوینی هستی، تو چیزی از خودت نداری. بنده حرف و ادعایی ندارد! نباید خود ببیند. اصلاً خودی ندارد.

این غیر از عبد عرفی است که کسی است، ولی تصرف بعضی از امور برای مولایش است. اینجا عبد تکوینی است که تمام وجودش از آن خدا است. اگر کسی وجود فقری را خوب بفهمد، می‌تواند اینها را حل کند. عین فقر و ربطیم و ما چه کاره‌ایم اینجا؟! این جفا نیست که خودت را اینقدر می‌بینی؟! هرچند خدا مهربان است و با تو راه می‌آید، آیا جفا نمی‌کنی که خودت را می‌بینی؟! خدا می‌داند، اما تو نباید این حقیقت در زندگی‌ات بیاید و در صحنه جانت بیاید. برخی حس‌شان در راه رفتن و در کارها، (این است که) حق اینجاست، حق آمده در این صحنه است که دارد کار می‌رسد. تو خیال می‌کنی؟!

علامه طباطبایی می‌فرمود: تا در دنیا هستیم می‌گوییم ما این کردیم و آن کار را کردیم؛ اینها هم توهّم در آینه است. وقتی قیامت شد و آینه شکست، می‌بینیم که همه کاره او بود، در عین حالی که اراده ما هم پابرجاست.

برخی از بزرگان توصیه می‌کردند در این نسبت شریفه تأمل کن که تو فقر محضی و ملک حق. اگر این ادامه پیدا کند، به طور کامل، ماده انانیت (از ریشه) کنده می‌شود. اینها همه معرفتی است و اصلاً صحبت شهود نیست، وقتی به لحاظ وجود فقری فهمیده‌ایم که خدا این گونه است و ما این گونه‌ایم. اگر کسی بنده بودن را خوب بفهمد، تبدیل می‌شود به رفع انانیت. در عین حال برخی گمان می‌کنند که تا اینجور شده است، اراده از ما گرفته شده است. در نظام بندگی تکوینی باید به صورت بندگی تشریعی در بیاید. اگر این شد، عزم می‌بارد. بنده‌ام و باید بندگی کنم. این خیلی هم عالی است. اگر کسی همین را اجرا کند، به تمام مقصدهای کمالی می‌رسد. اگر کسی تأمل در این نسبت شریفه کند و با آن زندگی کند و نفس بکشد، می‌داند که نمی‌بیند، ولی بداند اعمال کند و بعد حس بگیرد، به تدریج به نتیجه می‌رسد. برخی گفته‌اند که این راه میان‌بر است. ما بنده‌ایم و ملک خداییم. چرا باید بگوییم: من. تو خود دیده‌ای جفا می‌کنی، مال اوست، خود این را هم بدانیم، یک راه است.

● ۳. ما هیچیم و هر چه هست اوست

(با این راه کار) راحت به رفع انانیت می‌کشد. ما خودمان را بد شناختیم. حقیقت ما هیچ است و فکر می‌کنیم چیزی هستیم. در قیامت می‌گوییم: «يَا حَسْرَتًا عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ». کسانی که بحث وحدت شخصیه را خوانده‌اند، می‌دانند وقتی «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» حق تعالی جایی برای غیر باقی نگذاشته است. هر چه هست از

اوست و مال اوست و برای اوست و بلکه خود اوست. اگر کسی از یک نفر ستایش می‌کند، می‌گوید به من ربطی ندارد و در حال ستایش خداست.

اگر کسی «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» را بفهمد، درمی‌یابد سهم بنده هیچ است. این هیچ هم توضیح دارد، جلوه حق است و اسم حق است؛ «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ». ارکان هر چیز را اسماءالله پُر کرده است. ما کاره‌ای نیستیم. خدا (همه‌کاره) است. تا این را بفهمد و با آن زندگی کند، می‌بیند که چیزی نمی‌ماند که تو ادعا کنی و بگویی: من! اینها همه معرفتی است و نیاز به شهود هم ندارد. خدای محیط که همه جا را پر کرده است و همه جا او ظاهر است و باطن؛ اگر کسی این را بفهمد، نوع نگاهش به عالم تغییر می‌کند. ما سی‌چهل سال است که می‌گوییم من، این اندیشه جمع نمی‌شود. اگر این اندیشه را زیاد در جان بیاوریم، درست می‌شود. ما هیچیم و هرچه هست اوست. این را اگر کسی بفهمد، منیت و انانیت جمع می‌شود.

۷. اعمال و احوال

دیدن عظمت حق

بنده‌خدایی می‌گفت: عظمت حق را توجه داشتم دیدم که کل عالم کوچک شد و همه تحت تسلط خداوند بود. «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»؛ «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ آلاَ عَظِيمٍ»؛ در سوره اعلی هم آمده است: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى». حضرت امیر فرمود: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ صَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» این خیلی نتایج فراوانی دارد. برخی از دل همین درمی‌آورند که آمریکا چه‌کاره است و هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. تمام عالم در برابر حق، کوچک می‌شود. فهم اسم عظیم و انس گرفتن با آن به صورت معرفتی، نه لزوماً شهودی، باعث می‌شود عالم و خودش، نسبت به حق تعالی حقیر شود.

برخی می‌گویند اگر می‌خواهید محو اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین شوید و غلام حقیقی آنها شوید، عظمت اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را بفهمید. (در این صورت) می‌فهمید که فاصله از زمین تا آسمان نیست، بلکه اصلاً قابل قیاس نیست. اگر کسی این را بفهمد، با خون دل با بیست‌سی سال تلاش شد این، می‌فهمد که این در برابر اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هیچ است. این خودش محو حقیقی می‌آورد. ریشه آن دیدن عظمت، آن سو را دیدن است. جنس فهم عظمت حق، لازمه‌ای دارد که محو انانیت است. این خیلی عالی است. با انس به عظمت حق و توجه به عظمت حضرت حق، می‌بیند که هیچ جا انتها ندارد. وقتی نقطه را در برابر بی‌انتها قرار گیرد، مثل صفر است و چیزی نیست و جمع می‌شود. این هم راه میان‌بر است برای حذف انانیت. ولی باید انس گرفت و حس گرفت با عظمت حضرت حق. این حس گرفتن انانیت را محو می‌کند. این حس اعمال احوالی است. بیشتر حس گرفتن است.

بحث بعدی نماز و سجده است که در جلسه آینده به آن می‌پردازیم. ان‌شاءالله.



جلسه ۳۸۵ (۱۹) (۲/۱۴۰۲/۳۰ شوال / شنبه)

● مراحل حذف انانیت (راهکارهای حذف انانیت)

برای انسان، تعیین یک مشکل جدی در مسیر سلوک است، به ویژه انانیت‌های آشکار. اولین گناهی هم که در عالم سر زد، زیر سر انانیت و استکبار بود که شیطان مرتکب شد. از استکبار خباثت درمی‌آید. اگر انانیت باشد، خباثت‌ها شدید می‌شود. هر چه انانیت بیشتر شود، خباثت‌ها بیشتر می‌شود. بسیاری از حيله‌گری‌ها و شیطنت‌ها زیر سر انانیت است. در مسیر سلوک تعیین‌ها باید رفع شود؛ به ویژه تعیین آنئی؛ تعیین منیت. انسان باید تعیین آنئی و منیت خودش را زیر پا بگذارد. چون نگاه ما به هستی و حقیقت نیست، از اول، خود دیده‌ایم. اگر حقیقت دیده شود، ما غرقیم؛ قرار نبود در برابر باشیم، ولی از بس حقیقت را ندیدیم، تبدیل شد به من. کاری کردیم، گفتیم من؛ راهی باز کردیم، گفتیم من. برخی از شهدا را دیده‌ام که گفتند: خدایا، ما را گمنام کن و واقعاً گمنام شدند. اینها که اینجا گمنام‌اند در ملکوت اعلی خیلی پُرنام (مشهور) هستند. متأسفانه تعیین‌ها رهن ما می‌شود. از بس زندگی عادی داشتیم و توحید در زندگی ما نیامده است، وضعیت این‌گونه شده است. حضرت استاد در نامه‌ها برنامه‌ها آورده است: «تا گم نشدی، چیزی در تو پیدا نشد». باید آدم گم شود و خودش را نبیند. آیا این مباحث اعتماد به نفس را نفی نمی‌کند؟ ان‌شاءالله در جلسات بعد به این موضوع می‌پردازیم.

● ۷. اعمال و احوال قلب

● ۱. دیدن عظمت حق

انس با عظمت حضرت حق، انانیت را از بین می‌برد.

● ۲. نماز و سجده

در واقع، جعل اصلی نماز به گونه‌ای است که انانیت را از بین می‌برد. نماز یعنی اظهار بندگی و در برابر حضرت حق ایستادن که تو کسی نیستی! خاصیت نماز، رفع استکبار است. به نماز بایستد تا بفهمد که کسی نیست در این عالم؛ می‌فهمد که سهمش از انانیت، برای خدا بودن است. انسان وقتی در نماز می‌ایستد، باید این من را بشکند.

برخی وقتی به نماز می‌ایستند، می‌فهمند که با چه خبط و خطایی به پیشگاه خدا ایستاده‌اند. ما در نماز چیزی داریم که اگر این را ادامه دهیم، تمام زندگی را این‌گونه می‌کند. خاصیت نماز این است. عبادت همان بندگی کردن است نه این که عبادت غیر از بندگی کردن باشد. در نماز منطق بندگی است.

گاه در نماز و تعابیر و اذکار و رفتار و مقدمات و موخرات نماز، جوری حرف می‌زنیم که همین را به خودمان متذکر می‌شویم. یعنی می‌فهمیم که عبادت است. کسی این سبک ایستادن را ببیند، سبک ایستادن و رکوع و سجود و ... می‌فهمد که در نماز گزار چه می‌گذرد. نماز یک ویژگی‌ای دارد که مرکز ثقل عالم من نیستم و من به دور مرکز ثقل عالم می‌گردم. خاصیت اصلی نماز این است که در پیشگاه کسی می‌ایستد که من کی هستم؛ من هیچم. اما همین که در برابر او می‌ایستد یک نوع مرکز ثقل پیدا می‌کند؛ با او زیستن و با او نشستن و با او شاد شدن و با او در دل سخن گفتن و ... در نماز، تمام انانیت ما را می‌شکند. ما در نماز گاه آنقدر منیت داریم که انانیت ما را نمی‌شکند.

برخی گفته‌اند گاهی یک نماز را درست کنید یا یک لحظه از یک نماز را درست کنید که می‌فهمد مرکز ثقل عالم کیست؟ نماز را از این جهت کم نگیرید. برخی می‌گویند شما نمازهایتان را درست کنید، همه چیزتان را درست می‌کند. شریعت چه دستوری می‌دهد؟ نماز خواندی سر به سجده بگذار و طلب عفو کن سه مرتبه یا صد مرتبه یا هفده هزار مرتبه مثل امام کاظم علیه‌السلام.

نماز را راه بدانیم و راه اصلی بدانیم. شاهراه بدانیم. اولین کاری که نماز با شما می‌کند این است که شما را از مرکز ثقل عالم بودن درمی‌آورد و خدا را مرکز ثقل عالم قرار می‌دهد. در نماز «کلُّ له قانتون» می‌شود. خضوع و اطاعت محض و محو محض.

● سجده نماز

در برخی تعابیر دینی آمده است که نماز برای رفع انانیت و استکبار آمده است. به ویژه سجده نماز که یک معجزه‌ای است این سجده. آیت‌الله بهجت می‌فرمودند: ما ابتدا در پیشگاه خدا می‌ایستیم، در رکوع خود را نصف و نیمه می‌کنیم و بعد در سجده خود را محو می‌کنیم. همان وقت که در پیشگاه نماز می‌ایستد، خودش را عبد می‌بیند، در نماز خودش را می‌شکند و نهایت شکستگی در سجده است که خودش را محو می‌کند.

سجده به لحاظ بحث‌های خاصی که دارد، خاصیت محوکنندگی دارد. نفس عمل سر به مهر گذاشتن و سبک خاص سجده‌ای که دارد، نفس این رفتار، در همین بدن، این اثر را دارد. انسان گاه با بدن می‌تواند تکبر بورزد و گاه می‌تواند خضوع کند. بدن، بدن است و روح نیست. ولی با بدن جلوات و حالاتی را در روح ایجاد می‌شود. بعضی موارد وقتی می‌خواهید نسبت به یکی خضوع کنید، بدن‌تان را می‌شکنید و به گونه‌ای که در برابرش چیزی حساب نیاید. اصلش خضوع روح است، ولی خضوع بدن هم در خضوع روح، اثر می‌گذارد. گاه برای تفکر حالت خاصی می‌گیریم. سجده حالت محوی دارد.

برخی همین سجده معمولی را می‌بینند، آنجا توجه به حق و محو شدن را می‌بینید. اگر کسی بر سجده مداومت کند به سمت محو پیش می‌رود. اصلاً سجده حقیقی را نمی‌شود جز با فنا و محو شدن توضیح داد. نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا سجده است. تا تو محو می‌شوی، خدا هست. تا فانی می‌شوی، خدا هست. در سجده این حال را باید تجربه کرد.

(چند چیز حال مناسبی ایجاد می‌کند: یکی قنوت است به دلایلی و یکی سجده است به دلایلی و یکی تکبیر است به دلایلی. تکبیر، کاری می‌کند کارستان. اصلش زیر و رو می‌کند عالم را. اذان و اقامه او را تکان می‌دهد، وقتی تکبیر می‌گویید، زیر و رو می‌کند. گرچه هستند برخی که هر جای نماز را بگویند، می‌گویند عالی‌ترین است! قنوت یک التجاء جبلی بشر به خدا است که به بهترین شکل هست. و از همه مهم‌تر سجده است.

برخی سجده را طولانی نمی‌کنند، ولی همان کوتاهش ازل تا ابدشان را پر می‌کند. برای اینها بسط زمان پیدا می‌شود. درباره معراج رسول‌الله آمده است که حضرت وقتی می‌رفتند و برگشتند، عرق بر پیشانی‌شان بود. ولی این همه معراج حضرت طی شده بود. اینها بسط زمان پیدا می‌کنند. اینکه می‌گوییم طول بدهیم، بله باید طول داد، اما هستند کسانی که بسط زمان پیدا می‌کنند. عرضم این است: باید سجده باشد، سجده طولانی. الان می‌گوییم طولانی، ولی بعداً طولانی بودن برای خودش معنا پیدا می‌کند که گاه ممکن است یک لحظه باشد، ولی طولانی باشد. چون سجده حالت محو و فنا دارد. به ویژه نسبت انسان با خدا در سجده از همه حالات نزدیک‌تر است.

هر وقت دیدید که حالت انانیت و انائیت پیش آمد، حالت سجده داشتن کمک می‌کند. ظاهراً در باب امام صادق علیه‌السلام کسی تمجید کرد، ظاهراً باید این‌گونه باشد که می‌گوییم، وقتی تمجید زیاد کرد، حضرت سر به سجده گذاشت و کرنش نسبت به حضرت حق کرد. و این ربطی به نماز نداشت. وقتی شده است، گاهی آدم خودش را بشکند و بگوید: من کی هستم این وسط! و سر به سجده بگذارد. اگر جلوی دیگران این کار را نکرد، در خفا سجده کند. انسان اگر بتواند این را انجام دهد، این عمل سجده، خیلی می‌تواند مؤثر باشد در رفع انانیت. بعد از مدتی می‌بیند انانیت جمع شده است.

اهل سجده زیاد باشید و سجده کنید به بهانه‌های مختلف. و گاه سر از سجده بر نداشتن، خودش ارزش است. اشاره شد به داستان فضل بن شاذان و ابن ابی عمیر و سجده طولانی او و بعد سجده طولانی جمیل بن دراج و بعد او و نقل از معروف بن خربوذ که هر یک در سجده‌های طولانی چه می‌کردند! که از ابتدای صبح سر به سجده می‌گذاشتند تا وقت ظهر. کار نیکو کردن از پر کردن است. او پس قرن می‌گفت: «هذه ليلة الركوع» یا شبی دیگر می‌گفت «هذه ليلة السجود». و بعد می‌گفت: ای کاش از ازل تا ابد یک شب بود و همه‌اش را به سجده می‌گذرانم. استاد حسن زاده می‌فرمود: خواستم ادای او پس قرن را در بیاورم، یک شب هذه ليلة الركوع گفتم و یک شب هذه ليلة السجود. این خیلی کمک می‌کند که انسان از انانیت در بیاید. فقط خیلی مراقب باشیم که روح سجده را از دست ندهیم.

۳. راه عشق

عشق به خدا رفع انانیت می‌کند. وقتی عشق آمد محو می‌کند تو را و انسان را محو معشوق می‌کند. شهید مطهری در جاذبه و دافعه می‌گوید: مرغ مادر تا قبل از اینکه جوجه‌اش به دنیا بیاید، هر که را می‌دید فرار می‌کند، ولی وقتی جوجه‌اش آمد، چقدر جنگی می‌شود که حاضر است خودش را فدا کند. اگر محبت به خدا بیاید، انانیت از بین می‌رود. عشق خدا بیاید از یک جنسی است که انقلاب روحی ایجاد می‌کند. نه اینکه بجنگیم با انانیت و انانیت، بلکه انانیت را از بین می‌برد. دیگر به خودش توجهی ندارد تا بخواهد نگاه کند که ببیند چی هست و چی نیست!

بعضی از مضامین عشقی موجود در بیانات اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را جدی بگیرید. در دعای عرفه امام حسین علیه‌السلام یک حالت عشقی است. این هم یک راه است. اگر انسان این را زیاد بخواند، حالت عشقی دارد. لذا دواوین عرفای شاعر ما از این جهت بی‌نظیر است و سُکراًور است. حتی دیده‌ام برخی از مراجع تقلید، دیوان حافظ را دست می‌گرفتند و می‌خواندند و آن حالت عشقی آنها را به خدا وصل می‌کرد. احوال عشقی بیاید، تعلق خاطر خدایی پیدا می‌کند. زیارت امین‌الله از فراز «اللهم ان قلوب المخبّتين اليك والهه ...» حالت عشقی فراوان دارد. اگر با صوت خوش هم همراه شود، خیلی عالی می‌شود. عشق به خدا تفضل الهی است و به هر کسی نمی‌دهند. به بنده خدایی گفتند: سهم ماه رجب امسال تو عشق به خدا است. اگر عشق آمد خاصیتش این است که من محو خدایم و انانیت جمع می‌شود.

۴. راه‌های شهودی

تا اینجا صحبت از شهود نبود، بلکه مسئله معرفت بود. اما بحث شهود به بعد را مختصر اشاره می‌کنم. مثلاً شهود عظموت حق، خودش محوکننده است. آنچه به اسم فناء و بقاء بعد الفناء می‌گویند، اگر از آن دست حاصل شود، انانیت حذف می‌شود. همین که حظ خلقی را در برابر حظ حقی لحاظ می‌کنی، یک نوع انانیت و انانیت است که در این حالات فنائی، اینها حذف می‌شود. یک تتمه انانیت می‌ماند که در تجلی ذاتی برمی‌دارند. آنها همه‌اش خدایی است. اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به این سبک‌اند؛ «تامین فی محبة الله محال معرفه الله و...» هستند. آنها حرف هم که می‌زنند به حقانیت حرف می‌زنند و جهت انانیت ندارند و جهت حقانی دارند. جهت حقانی دارد و بر همان اساس پیش می‌برند.

تجلی ذاتی قرار است تتمه انانیت را بردارد. تجلیات اسمائی قرار است انانیت را بردارد. استاد حسن‌زاده آملی رحمت‌الله‌علیه سی منزل سلوک گفته است؛ در اواخر جلد هفتم هزار و یک نکته؛ بعد سی منزل را تبدیل کرد به چهار منزل و بعد در پایان می‌گوید: همه اینها را می‌توان به یک منزل رساند: تو قدم بر خویش نه، وان دیگری در کوی دوست. تا وصول به حضرت حق حاصل شود. رساله‌ای دارند به نام «باب رحمت». یعنی کل سلوک می‌شود رفع انانیت. دیده‌ام برخی را که با رفع انانیت، به خدا رسیدند. توجه به خدا و توجه به رفع انانیت و اینکه نباید انانیت داشته باشیم. اگر این باشد، کل سلوک می‌شود رفع انانیت.



جلسه ۳۸۶ (۲۰) (۱۴۰۲/۳/۶ ذیقعدة / شنبه)

راه‌های رفع انانیت را گفتیم؛ برخی مناشئ تحکیم انانیت را می‌بندد و برخی معرفت را ارتقا می‌دهد. دوسه نکته مانده است درباره رفع انانیت. این جلسه آخرین جلسه امسال است و بقیه مباحث در سال تحصیلی آینده ان‌شاءالله دنبال خواهد شد. خدا را شاکریم که توفیق داد بتوانیم از این دست مباحث عرضه بداریم.

● نسبت رفع انانیت و اعتماد به نفس

رفع انانیت، غلظتی داشت که سؤال شد، (این مباحث) چگونه با اعتماد به نفس جمع می‌شود؟ این‌گونه بیان شد که انسان باید محو شود؛ اگر این‌طور است با اعتماد به نفس باید چه کرد؟ گاهی گفته می‌شود که این چگونه با اعتماد به نفس جمع می‌شود؟ و گاهی گفته می‌شود که آیا با این وضعیت، می‌شود اعتماد به نفس داشت یا خیر؟ این دو به هم ربطی ندارند. بحث اعتماد به نفس در جایی و بحث رفع انانیت در جایی دیگر است.

رفع انانیت یعنی اقدام کردن و دست به کار شدن و بنیادش رفع تحیر و ابهام است و رفع تحیر در بنیادش نهفته است. برخی گمان می‌کنند اراده برداشته می‌شود؛ درحالی‌که اصلاً این‌گونه نیست، بلکه اراده الهی می‌شود.

گفتیم زیاد از خود نگوئید. خودستایی نکنید. این ربطی به اعتماد به نفس ندارد. بلکه بحث این است حتی اعتماد به نفس را به دو گونه می‌شود داشت: ۱. اعتماد به نفسی که در آن منطق انانیت اشباع شده است، این غلط است. یعنی من خیلی قوی‌ام و هرچه است از من است؛ ۲. اعتماد به نفس به این معنا که از دستم کار برمی‌آید، در عین حال خودم را نمی‌بینم. با خوددیدن می‌جنگم. چون نفس اماره‌ام قوی است، این به معنای از دست دادن اعتماد به نفس نیست، بلکه با نفست می‌جنگی که دشمن خونی توست. نه اینکه اعتماد به نفست را از دست دهی.

انسان گاهی کار می‌کند و نرخ خودش را بالا می‌برد و در خودش می‌دمد، چنین کاری چه ربطی به اعتماد به نفس دارد. انسان حظّ خودش را از واقعیت بداند، نفس اماره‌اش را ببیند. کم‌کم انسان دیگران را مزاحم می‌بیند. چرا؟ چون دوست ندارد دیگران از او بالاتر باشند و این مزاحمت است. با رفع انانیت قرار است اینها برداشه شود. اعتماد به نفس را باید داشت؛ این امور را باید داشت تا باد نکند و خودش را بزرگ نداند. کسی که بزرگ است، اگر حقیقت خودش را بداند، خواهد فهمید که حقیقت خودش چیست و دیگر خود را بزرگ نخواهد دید.

گاهی نفس به گونه‌ایست که اگر انجام دهم و علنی شود، نفس بالا می‌آید، لذا این را باید غیرعلنی انجام داد. اما ما گاهی چاره‌ای جز علنی بودن نداریم. و همان‌جا در صحنه باید درستش کنیم. وقتی وظیفه شد، مثلاً نماز واجب است،

مجبور هستیم بخوانیم، انانیت هم به سراغ انسان می‌آید، این‌طور می‌گوییم خدایا، تو شاهد باش که من چون تو گفتمی عمل می‌کنم.

گاهی وظیفه تعیین پیدا می‌کند، ولو اینکه تمام عالم بفهمد و حرف بزند و گمان انانیت پیدا کند. یاد بگیریم طبق وظیفه انجام دهیم، اگر هر کسی خوب تشخیص ندهد، روحانیت و طلاب در انجام وظیفه خوب تشخیص می‌دهند که وظیفه چیست؛ گرچه گه‌گاه جرح و تعدیل‌هایی نیاز دارد. نمی‌شود وظیفه را ترک کرد و یک گوشه نشست تا ریا نشود یا انانیت بالا نیاید!

از بهترین راهنماها در این مسئله، شریعت است. باید دید شریعت چه می‌گوید. اگر می‌گویند باید اقدام کنید، اقدام می‌کنیم. شریعت بهترین راهنما است. برخی عرفا گاهی گیجی و منگی در سلوک دارند، ولی چون شریعت گفته، می‌گویند باید این‌گونه باشد. باید تلاش کرد عقلانیت در کار باشد. برخی هستند که از آنها کار برمی‌آید، اما به دلیل ملاحظات نابه‌جا، نشسته است و کاری نمی‌کند. برخی این‌گونه می‌گویند: من هر چه از دستم برمی‌آید انجام می‌دهم، خدا هر چه خواست همان کند. نتیجه شد شد، نشد نشد. ما مأمور به وظیفه‌ایم نه نتیجه؛ که معنای همین سخن حضرت شعیب است: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» (هود، آیه ۸۸). این خوش است و بنده یعنی این. ناراحت آینده و نتیجه‌اش نیست. همین کار که عمل به وظیفه است، نتیجه است. ما تمام تمرکز و همت را می‌کنیم، خواستید انجام دهیم، ولی بقیه‌اش که با من نیست. کسی این‌گونه بگوید، چه معنایی دارد بگوید چرا از دست من بر نمی‌آید!

دیده‌ام برخی از سروران گفته‌اند معلوم نیست که کار علمی از من بر بیاید! یا معلوم نیست که بتوانم کار اجتماعی انجام دهم؛ این غلط است. اینها همه القائنات شیطان است. خدا از ما خواسته است، اقدام کنیم، حرکت کنیم، کاری انجام دهیم. هر چه از دستانم برمی‌آید، انجام دهیم. بقیه‌اش را کاری نداریم. همین که شریعت گفته مطلوب است. من شروع می‌کنم اینکه در این مسئله معلوم نیست چه می‌شود؟! جامعه همراهی می‌کند یا نه؟ عقلانیت باید باشد، بیانات شریعت باید باشد و اینها واضح است باید اقدام کرد.

● راهکارهای تحصیل اعتماد به نفس صحیح

اول: باید سعی کند که مناشئ انانیت را در خود راه ندهد. نگوید، پرو بال ندهد.

دوم: برای اعتماد به نفس، اخلاص را در کارش بیاورد. که کار را برای خدا انجام دهد. هم اعتماد به نفس است، هم از برای خودبودن هم در آمده است. کار شده است برای خدا. کار با اخلاص که انجام می‌دهد، عملاً می‌بیند و از یک طرف می‌گوید برای خدا. مقصد و محتوا را خدا قرار داده است. بر این اساس یک نوع رفع انانیت هم هست.

سوم: دسته‌ای از عقاید پاک را هم اضافه کند؛ مانند «الحمد لله رب العالمین» «ما بکم من نعمه فمّن الله». اگر این‌گونه باشد، هم یک نوع اقدام‌گری دارد و در عین حال یک نوع خط‌دهی به خود است.

چهارم: بعد از مدتی که این‌گونه عمل کند، اعتماد به نفسش تبدیل می‌شود به اعتماد به رب. اعتماد به نفس عروج‌یافته شده است اعتماد به رب. وقتی انس با عظمت پیدا کند، جوهرأ همین اعتماد به نفسی که داشت ارتقا پیدا می‌کند و تبدیل می‌شود به اعتماد به رب. این ارتقای دانی به شخص عالی است. همان اعتماد است و چیز دیگری نیست.

شدیدترین کنش‌گری‌ها و قوی‌ترین اقدامات، برای انبیاء است. اولوالعزم یک نوع عزمی است که همه چیز را از بین می‌برد و جلو می‌رود. اصلاً کوتاه نمی‌آید در حق و حقیقت. انبیاء از این جهت بی‌نظیرند. چه می‌شود که آنها این‌گونه می‌شوند؟ به این خاطر که اعتماد به نفسشان ارتقا پیدا می‌کند و اعتماد به رب شده است. مثل اینکه بچه‌ای همراه با پدرش هست، وقتی با پدر است، خیالش جمع است و می‌رود دعوا می‌کند و می‌زند به اعتماد پدرش که همراهش است. در منطق دینی این‌گونه است؛ چون خدا داریم، ما را بس است؛ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق، آیه ۳). کیست که می‌تواند در برابر من بایستد، منی که چنین خدایی دارم؟! چون لنگرگاهی بسان خدا دارد.

این نحوه جوشش اقدامی شخص کمتر است یا بیشتر؟ چنین شخصی اقدام‌گری‌اش بیشتر است یا کمتر؟ تعقیب نماز صبح: «حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِي حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِيَ مَنْ كَانَ مَذْكَرًا لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» این انسان را می‌آورد در یک سطح متوسط و میانی از توکل بر خدا. بعد از این جلوتر می‌رود؛ به‌تدریج خودش را دست خدا می‌بیند و عمل می‌کند. این می‌شود قرب نوافل و بالاتر قرب فرائض. نه اینکه من لنگرگاه دارم، بلکه خود اوست که دارد کار می‌رسد و من دست و پای او.

هویت اعتماد به رب، اعتماد به نفس قوی‌تر است. در بحث‌های اخلاقی عمومی عادی، در حد اعتماد به نفس می‌ایستند. اما در مباحث عمیق‌تر، همان اعتماد به نفس بالاتر آمده است، می‌شود اعتماد به رب که منجر به اقدام‌گری فراوان می‌شود. این را در انبیاء می‌بینیم. آنچه حضرت امام (ره) فرمود: ما هیچیم و هرچه هست اوست، در این ساحت است که همه چیز را محو او می‌بیند. این، اعتماد به رب نهایی است.

سؤالی در باب انبیاء

در عین حالی که انبیاء کنشگری‌شان فراوان است، اما آیا عظمت فراوان دارند یا خیر؟ در نماز جماعت می‌گویند امام جماعت جایگاهش یا باید مساوی باشد یا پایین‌تر از بقیه. چرا؟ چون فرض کنید که امام جماعت دو متر بالاتر باشد و هزار نفر به او اقتدا کنند یا ده متر بالاتر بایستد و ده هزار نفر به او اقتدا کنند، در این صورت، انانیت و نفسانیت امام جماعت خیلی باد می‌کند و به نوعی خدایی درست می‌شود. اما اگر امام جماعت پایین‌تر باشد، این انانیت به‌وجود

نمی‌آید. عظمت انبیاء هم این‌گونه است که چقدر به او اقتدا کرده‌اند، ولی جایگاهش پایین‌تر است. اینکه در نفس انانیت ندارد، می‌شود آن جایگاه پایین داشتن.

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «وَأَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ وَ مِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا». در عین حال انبیاء عظمت فراوان دارند، در عین حالی که تابعان و طرفداران بسیار دارند. امام هادی علیه‌السلام در مدینه بود که امام جواد علیه‌السلام به شهادت می‌رسد. حضرت خبر می‌دهد. پرسیدند که چگونه است؟ فرمودند: «تداخلی ذلّه الله لم أكن أعرفها». چه چیز باعث می‌شود حجت خدایی که این همه عظمت دارد، اما ذره‌ای انانیت در کارش دیده نمی‌شود؟ به خاطر همان اوج ذلتی که دارند. حتی تالی تلوشان هم به پای آنها نمی‌رسند. این هم اقدام اجتماعی دارند، اما هیچ انانیت نیست؟! دلیلش آن ذلت بالا است. آن رفع انانیت نهایی، اقدام اجتماعی فراوان را رقم می‌زند؛ «و سَرّی باستقلال اتصال حضرتک». وصل به اوست و اعتماد به نفس نهایی است که دقیقاً اعتماد به ربّ نهایی است. در توکل یک اعتماد به ربّی است، اما این اعتماد به ربّ در سَرّی باستقلال اتصال حضرت، جنس اعتمادش بالاتر و نهایی است. اگر این باشد دیگر این طور نخواهد بود که رفع انانیت موجب شود انسان اعتماد به نفسش را از دست دهد. این حق است و وقتی این‌گونه شد، هیچ منافاتی ندارد. در مراحل اولیه انسان با عقلانیت و با شریعت باید کار را شروع کند و به تدریج تلطیف می‌شود و اعتماد به نفس قوی‌تر می‌شود و انانیت شخصی از بین می‌رود و انانیت الهی او جلوه می‌کند.

● قاعده کلی

هرگاه دستوری می‌شنوید و می‌بینید که یک جا را درست می‌کند، جای دیگر را خراب می‌کند، به عقلانیت و شریعت رجوع کنید. مثلاً برخی وقتی همه‌کاره بودن خدا را جدی می‌کنند، اراده انسانی را نفی می‌کنند. نباید بینات شریعت و عقل و فطرت را از دست داد. برای اینکه راه را درست کنید، عقلانیت و شریعت و فطرت را از دست ندهید. برخی می‌گویند باید اعتماد به رب داشت که نوعی من هست و ما که باید اعتماد به رب کنیم. اما در مراحل نهایی می‌گویند باید اعتماد به اعتماد را هم برداشت. پس ابتدا اعتماد به نفس هست، بعد می‌شود اعتماد به رب، بعد باید رفع اعتماد به اعتماد به رب هم کرد. در آخر تتمه انیت که من دارم اعتماد می‌کنم و جهت بشری‌ای است که دارد اعتماد می‌کند، آن هم هیچ است و بلکه همه چیز اوست و همه‌کاره اوست. چنین کسی که به اینجا رسید، جوشش فراوان دارد که دارد کار می‌رسد؛ فراوان که می‌شود محالّ مشیئة الله. بدون اینکه این وسط چیز دیگری باشد. البته یک بحث بقاء بعد الفناء هم هست که آن هم باید باشد برای جای خودش.

ان شاء الله وقتی برسد که تمام دوستان در این بحث‌های دینی کار کنیم و کارهای اجتهادی فراوانی دارد و همه اینها در شریعت آمده است. شغل ما فهم مسائل شریعت است با جهات سلوکی که جزء شریعت است. شریعت برای سلوک آمده است. راه سلوک را نشان داده است و به آخر رسانده است. اینها را یاد بگیریم و در کار خود بیاوریم.